

تسلية العباد، در ترجمه كتاب : مسكن الفؤاد

مؤلف : شهيد ثانی رحمه الله عليه

مترجم : اسماعيل مجدالادبا خراسانی

پيشگفتار مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان این اشرف مخلوقات از هنگامی که نعمت وجود را از منبع فیض و برکت که همان پروردگار یکتاست ، دریافت و در مسیر تکامل و رشد گام نهاد، بتدریج با حقایق و واقعیات این جهان خاکی که جزئی از ناموس و سرشت طبیعت است ، آشنا گردد. کودک اولین لحظه وجود خود را به این دنیا با گریه اعلام می دارد و آخرین لحظات حیات خود را نیز با گریه فرزندان و دیگر وابستگان و نزدیکان به پایان می رساند. این سنت پروردگاری است که مقدر فرموده نوع بشر در عین تنعم و بر برخوردارگی از نعمات وجود و حیات ، همواره گرفتار سختیها و کاستیها و مشکلات و مصائب بوده باشد **فلن تجد لسنه الله تبديلا و لن تجد الله تحويلا البته این مشکلات خود جزئی از سیر طبیعی زندگی بشر می باشد تا بدین وسیله انسان خاکی در برابر مشکلات طاقت فرسا، مقاومت و ایستادگی نموده و بدین وسیله به اوج تعالی برسد. این امتحان و آزمایش جزئی از سنت پروردگاری است تا صابران بر مصائب و بلايا از ناشکیبان شناخته شده و اجر و پاداش اخروی فزونتری را احراز نمایند.** خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم صابران را وعده اجر و پاداش بی حساب فرموده است . می فرماید:

و لنبلونكم بشىء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين (1)

وليبلى الله ما فى صدوركم و ليمحص ما فى قلوبكم (2) .

و لتبلون فى اموالكم و انفسكم و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور (3) .

ليبلوكم ايكما احسن عملا (4) .

احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون (5) .

بدین خاطر مشاهده می کنیم که بندگان برگزیده خداوند همواره در معرض بیشترین گرفتاریها و مصائب قرار می گیرند و بر طبق روایات اسلامی نسبت مستقیمی میان ایمان و بلاء وجود دارد، یعنی انسان به اندازه ایمان خود به پروردگار، گرفتار رنج و محنت می شود.

پیامبر (ص) می فرماید: نحن معاشر الانبياء اشد بلاء و المومن الامثل فالامثل و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله له ، تلذذ به اكثر من تلذذه بالنمه (6)

ما گروه پیامبران شدیدترین بلاها را تحمل نموده و مومنین نیز هر کدام به مقدار ایمان خود از آن بهره می برند و هر آن کس مزه بلا را چشیده و به آرامی تحمل نموده و دم بر نیاورد، خداوند آن تحمل و صبر را ذخیره او نموده (و در عوض رحمتی بر او نازل می فرماید) که لذت و گوارایی آن بیش از نعمت باشد.

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: انما يبتلى المومن فى الدنيا على قدر دينه - اوقال - على حسب دينه (7)

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا . (8)

زندگانی بر گزیده ترین افراد بشر، یعنی پیامبران و امامان - علیه السلام - همواره الگویی برای ما خواهد بود، زیرا با سیر در تاریخ زندگانی آنان از آدم علیه السلام تا خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و با در نظر گرفتن مصائب نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر مبعوثان پروردگار، در خواهیم یافت که سختی و محنت و گرفتاری و بلا جزئی از زندگانی مومنین و رهروان راه حقیقت است . پیامبران اسلام صلی الله علیه و آله در راه رسیدن به هدف و نشر اسلام به حدی سختیها و رنجها را تحمل نمود که می فرمود: ما اودى نبى مثل اوديت .

لیکن پیامبران در همه حال صابر و شاکر بوده اند و هرگز لب به شکایت و اظهار ناراحتی نگشودند، زیرا بخوبی از اجر صابران و پاداش بلا دیدگان آگاه بودند.

یکی از سخت ترین و جانکاه ترین آنها همان مصیبت از دست دادن پاره دل و جگر گوشه یعنی عزیزترین موجود در جهان برای انسان می باشد، محنتی که جز صدیقین تاب تحمل آن را ندارند. لذا روایات فراوانی در تجلیل از مقام پدران و مادران صابر آمده است . البته گریه و زاری و اظهار غم و اندوه بر عزیز از دست رفته هرگز از اجر و ثواب مصیبت دیده نمی کاهد، زیرا ناشی از شدت علاقه به عزیز دلبنده خود بوده و نشانه ای از عطوفت و نرمی دل می باشد و مصیبت دیده ای که در عین گریه و زاری ، راضی به قضا و قدر پروردگار بوده باشد اجر و ثواب فراوانی خواهد داشت ، از این روست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که به مصیبت فرزند خود، ابراهیم ، گرفتار شد فرمود:

تدمع العين و يحزن القلب و لا نقول ما يسخط الرب (9)

چشم گریان می شود و قلب غمگین ، لیکن سخنی نمی گویم که غضب پروردگار را باعث شود.

همچنین تفقد و اظهار همدردی و شرکت در غم و اندوه دیگران و آنچه که باعث کاهش غم و غصه مصیبت زده را فراهم می آورد، از اجر و پاداش فراوانی در نزد پروردگار بر خوردار است . ابن مسعود از پیامبران صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:

من عزى مصابا فله مثل اجره (10)

هر کس داغداری را در مصیبتش تسلیت گوید: پاداشی برابر پاداش مصیبت زده خواهد داشت همچنین ابن برزه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:

من عزى ثکلی کسی بردا فی الجنة (11)

هر کس داغداری را تسلی دهد، خداوند در بهشت بر او جامه ای از برد خواهد پوشاند..

از آنانی که به درد و مصیبت جگر گوشه و عزیز خود گرفتار آمد، نویسنده کتاب، مرحوم شهید ثانی (ره) می باشد که همواره فرزندان خود را در سنین کودکی از دست می داد. از این رو از بهره مند شدن از نعمت فرزند ناامید گردید، او در مواقع با نوشتن کتاب مسکن الفواد در درجه اول قصد تسلی خاطر شکسته و افسرده خود را داشت، لذا به جمع آوری احادیث و روایات و وقایع تاریخی در باره سختیها و درد و رنج، پرداخت و در این راه مجموعه ای بسیار جالب تقدیم خوانندگان خود نمود.

این کتاب از هنگام تالیف مورد توجه قرار گرفته و بسیاری از نویسندگان از روایات و گفتارهای آن در کتابهای خود استفاده نموده اند و بزرگانی همچون علامه مجلسی در بحار الانوار (12) شیخ حر عاملی در کتاب الجواهر السنیه (13)، علامه نوری در مستدرک الوسائل، خوانساری در روضات الجنات (14)، سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه (15)، شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه (16)، اسماعیل پاشا در ایضاح المکنون (17)، ابن العودی در بغیه المرید و شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤه البحرين از این کتاب یاد کرده و آن را مورد مدح و ستایش قرار داده اند.

نویسنده کتاب

او شیخ زین الدین بن علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال بن تقی بن صالح بن مشرف عاملی شامی طلوسی جبعی مشهور به شهید ثانی است. او در ۱۳ شوال سال ۹۱۱ هـ - ق در خانواده ای که نسل اندر نسل همگی از اکابر علما و بزرگان امامیه بودند به دنیا آمد. تنها فرزند او که از مرگ زودرس نجات یافت، شیخ بن زین الدین می باشد که از علمای بزرگ شیعه بوده و کتاب او به نام معالم الاصول از شهرت فراوانی بر خوردار می باشد و تاکنون به عنوان یکی از کتابهای درسی حوزه های علوم اسلامی به شمار می آید.

مرحوم شهید در نهایت فقر و تنگدستی روی به درس آورد و در حالی که مجبور بود برای امرار معاش شبانه کار طاقت فرسا کشاورزی را انجام دهد، در عین حال نزد بزرگان شیعه و سنی به تحصیل پرداخت و مراتب علمی را به دست آورد. مدتی در استانبول به تحصیل اشتغال داشت و سپس بر اثر نبوغ علمی او تدریس مدرسه نوریه بعلبک به عهده او گذاشته شد و او مدت ۵ سال مذاهب پنجگانه را تدریس نمود. وی در طول زندگانی علمی خود، بیش از ۸۰ کتاب تالیف نمود که کتاب الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة از شهرت فراوانی برخوردار بوده و تاکنون به عنوان کتاب درسی در حوزه های علمیه متداول است.

آوازه و شهرت شهید در جبل عامل موجب شد که دشمنان او وجود او احساس خطر نماید لذا علیه او به دسیسه و توطئه پرداختند تا آنجا که در سال ۹۶۶ هـ - ق هنگامی که در مراسم حج در مکه شرکت داشت ، وی را دستگیر و روانه استانبول نمودند. لیکن از آنجا که احتمال ثبوت برائت و بیگناهی او را می دادند وی را در راه به شهادت رسانده و سر مبارك او را به استانبول حمل نمودند (رحمة الله عليه رحمة واسعة). وی در هنگام شهادت ۵۵ سال داشت.

ترجمه کتاب :

برای نخستین بار کتاب مسکن الفواد توسط نویسنده ای به نام میرزا اسماعیل مجد الادبا که شاغل منصب مستوفی دیوان اعلی و معارف کارگزاری اول خراسان در دوران سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و در دوره ولایت شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان بود به فارسی ترجمه گردید.

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد.

تسلیلة العباد ترجمه مسکن الفواد شیخ شهید توسط اسماعیل خان دبیر السلطنه ملقب به مجد الادبا از معاصرین و مجاور آستانه رضویه می باشد که در سال ۱۳۲۱ پس از چاپ ترجمه در گذشته است^(۱۸).

روش تحقیق:

در تحقیق کتاب از نسخه چاپ سنگی که هم اکنون در دسترس می باشد و در ذی الحجه سال ۱۳۲۶ به خط عبدالحسین بن نصرالله کتیبه نویس آستان قدس رضوی نوشته شده استفاده نموده ایم همچنین تمام متن فارسی ترجمه با متن اصل عربی آن که توسط موسسه آل البيت ع تحقیق و به صورت منقحی به چاپ رسیده مطابقت داده شده است از آنجا که در بسیاری از موارد روایات و احادیث با کاستیها و نقائصی همراه بود، بدین خاطر کلیه روایات را به خاطر حفظ امانت و جلوگیری از نقص یا زیادت در احادیث و روایات آنها را از متن عربی و از منابع اولیه آن نقل نموده ایم در بعضی موارد که ترجمه نارسا یا ناقص بود جهت استواری متن ، ترجمه یا جملات یا کلمات اضافه شده را در میان علامت آورده ایم. در پایان شایسته است از راهنمایی دوست دانشورم جناب آقای باقری بیدهدی در تصحیح این کتاب و نیز جناب آقای اکبر ایرانی مسول محترم دفتر نشریه میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که انتشار این اثر را در عداد متون آن دفتر قرار داند نهایت تشکر و سپاس خود را ابراز نمایم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محمد رضا انصاری

قم - ربیع الاول ۱۴۱۶ .

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس هر بنده ارزنده سزاوار و زبینه ذات اقدس خداوندی جل شانہ است که حکم فنا و زوال بر تمام عبادہ رانده و امرش را در ایشان بر وفق حکمت و مراد جاری فرموده ، صابران بر قضا و قدر خویش را وعده سعادت و ثواب داده و نارضایان خواست و اراده اش را وعید پاداش نکال و عقاب نهاده و دلہای عارفان را به تدبیر او کام است و بہجت نفوسشان را طوق تسلیم و رضای او تمام و این امر با عجز هر بنده ای است از دفاع امضای او و معارضه با اقتضای او و هر چند جاهلان سر بتابند و بی خردان بر نتابند. پس او را سبحانہ ستایش می کنیم بر بوس و رخاء و یاس و رجاء، از تایید او امداد می جویم و به توفیق او سداد و رشاد می طلبم و شہادت می دهم کہ نیست خدایی جز ذات یگانه اش کہ از زن و فرزند و خویش و پیوند بیگانه است و از شریک و شبیه منزہ و بر کرانہ شہادتی کہ در گذر بدان احوال روز حشر و شدائد عرصہ بعثت و نشر.

و نیز گواہی می دهم کہ محمد مختار - صلی الله علیہ و آلہ الاخیار بزرگوارتر است از همه پیغمبرانی کہ بشارت رحمت از حق رسانده و بندگان را از سرکشی و طغیان ترسانده اند و داناتر است از تمام رسولانی کہ امر قضا را صبر و رضا داشته و ترتیب رستگاری دار جزا گذاشته اند درود خدای بر او و آل بی همال⁽¹⁹⁾ او باد کہ پیشتر همه مردمانند در مقام بلا و سخت ترشان در تحمل رنج و عنا، و استوار ترشان در راه تسلیم و رضا درودی از خدای منان پیوسته باشد روان پاک و ارواح تابناک شان را یکان یکان.

و بعد از آنجایی کہ سنخ انسان را موت ابدان حادثہ دشوار است و منشا تفرقه آل و تبار، ارباب عقول در تحملش حیران و خانه صبر و شکیل شان ویران خاصہ اگر فرزندی ارجمند کہ در منزلت نور بصر و پاره جگر و ثمر فواد و شجرہ مراد و مہجہ دلہا و محبوب آب و گلہا است ، تیر اجل را هدف شود و به معرض تلف در آید و برای امید خلف نباید و جانہا بسوزد و مغزہا بر فروزد. لہذا خداوند رحیم رؤف و داور کریم عطوف کہ بہانہ رحمت جوید و لوح گناہ بندگان بہ آب مغفرت شوید، بر مصیبت او ترتیب ثواب فرمودہ و از بہرہ شفاعتش مرو الدین را وعده حسن مآب نمودہ.

پس از این در این رسالہ مجملی از آثار نبویہ و کلمات ارباب کمالات علیہ و پاره ای از اشارات ظاہرہ و باہرہ فراہم آورده ام کہ زنگ از دلہای غمزدگان بزداید و راه تسلی و شکیب بر چہرہ مصیبت رسیدگان گشاید، بلکہ ارباب عبرت را از خواب غفلت برانگیزد و گلہای بہجت و رضا بر دامان خاطر عارفان فرو ریزد. و این مسالہ را بہ مسکنۃ الفواد عند فقد الاحبہ ولاد نام نهادم و بر یک مقدمہ و چند باب و یک خاتمہ ارتسام دادم.

اما مقدمہ

پس بدان کہ عقل آلتی است کہ خدای عزوجل بدان باید شناخت و دعوت پیغمبران و التزام شرائع ایشان را بہ دل و جان تصدیق نمود. او است کہ تحریض بر اکتساب فضائل کند و

تخویف از اتصاف به ارتکاب رذائل نماید، مدبر امور دنیا و آخرت است ، و سرمایه تحصیل دو ریاست فاخره ، و مثل آن چون نور است ، گاهی نرید قومی اندک ، به درجه چشم شب کور، و گاهی نزد زمره بسیار، به منزله دیده روشن در وسط نهار، پس سزاوار است مرکسی را که عقلش روزی است در آنچه بیند با او خلاف نکند و از راه متابعت او به غفلت و هوای خود اعتساف⁽²⁰⁾ نجوید بلکه او را حاکم وجود و مطاع هستی و بود خود شناسد و از طریقی که جز عقلش دلیل باشد، بهراسد تا در این هنگام بر او کشف شود آنچه موجب رضا است به قضای باری و باعث است در حصول قرب و رستگاری ، خاصه در اموری که منوط به مصائب نازله است و قضایای هائیه از وجوهی چند که بعضی از آنها بیان می کنیم و ارباب دانش و دین را خاطر نشان می داریم.

اول : هر گاه نظر فکر و تامل گماری و پرده غفلت از پیش روی خرد و بصیرت خود برداری و به سوی عدل و حکمت و تمام فضل و نعمت و کمال لطف و عنایت حق متعال ، نگران شوی و درست بیندیشی که بندگان را از کتم عدم به عرصه وجود آورده و از مکمن غیب به محفل شهود رسانیده ، تایید به انواع الطاف نموده و امداد به جزیل معاونت و اسعاف فرموده است ، دریایی که همه آن است بندگان حظ و بهره خویش از سعادت و کرامت سرمدیه بگیرند، بدون هیچ حاجتی که او را سبحانه و تعالی بایشان باشد: زیرا که خود بذاته غنی مطلق است و جواد محقق.

و بر ایشان اعمال شاقه و تکالیف ثقیله را تکلیف کرده است تا به نصیبه و امل خود رسند و امتحان عمل خویش دهند. و نکرده است این فضل و اکرام وجود و انعام را جز برای کمال منفعت و حصول مصلحت ایشان . پیمبران فرستاده است همه با کتاب و فصل خطاب که مژده رحمت به عالمیان رسانده اند و از خشم و غضب او سبحانه سخت ترسانده . تحقیق این مرام در باب عدل از علم کلام وافی و این مقام را همین قدر اشارت کافی است.

و چون افعال الهی بر مصالح نامتناهی بندگان ، و غایت سعادت و شرف ایشان است قضیه مرگ نیز از آن شماره و عنوان است . وحی الهی در چندین آیات مبارکه ناطق و گواه صادق است : چنان می فرماید : **و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا موجلا** ⁽²¹⁾ **نمی باشد هیچ نفسی را که بمیرد جز باذن خدای تعالی در هنگام مقدر و نیز می فرماید: قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم** ⁽²²⁾ **بگویی ای پیغمبر اگر شما در خانه های باشید هر آینه بیرون می شوند کسانی که قتل بر آنها مقدر شده است به سوی مصارع شان و می فرماید : اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو كنتم فی بروج مشیده** ⁽²³⁾ **هر کجا باشید مرگ شما را درك می کند و هر چند در برجهای برافراشته مقام و آرام داشته باشید. و نیز می فرماید : الله یتوفی الانفس حین موتها** ⁽²⁴⁾ .

خدای می میراند نفوس را هنگام مرگ و اتقضای اجل شان . جز این آیات در قران مجید و تنزیل حمید بسیار است.

در بدهاقت نظر، نه جای شبهه و انکار و اگر نه این مراتب صلاح و مراتب فایده و نجات را برای بندگان ضعیف که از خیر شامل خود غافلند و در حیرت و غفلت شان ذاهل اراده داشتی ، چه کاری داشت که آنها را به وجود و حیات رساند و به فوات و ممات کشاند؟ اینک که او را ارحم الراحمین شناختی واجود الاجودین دانستی ، هر گاه تو را نفس خبیث ، جز این وسوسه و حدیث کند آن را شرک خفی دان و اگر یقینی دریافتی و نفست رام و اندیشه خاطرت آرام نشد، آن را حمق جلی خوان.

و بدرستی که این حالت ناشی و متمشی از غفلت تو از حکمت و حسن قضاء الهی است درباره بندگان نامتناهی است ، و بسا که بنده ای ابتهال و زاری می کند و حضرت باری را جل و علا به مسالت و دعا می خواند و اسعاف حاجت را رحم و رحمت از او می خواهد، و دعای او را اجابت نمی فرماید، و می فرماید: **ای ملائکه من چگونه بر او رحم کنم در چیزی که بر او رحم نموده ام پس تدبر کن - خدایت رحمت کناد - در این کلمات الهیه که تو را بس است و به شاخ امیدت دست رس**

دویم : هر گاه چشم حق بین بر احوال انبیاء و رسل و هادیان سبل ، بازگشایی و آنچه را از امور دنیا و آخرت برای تو آورده اند، تصدیق نمایی و سرمایه سعادت جاوید بدست کنی و بدانی که آنچه را وعده داده اند از ثنوبات و مواهب بر هر نوع از انواع مکاره و مصائب همچنان که زود است در این مساله بنگری و بشنوی و قوعش بر تو آسان خواهد شد و از هیچ نازله هراسان نخواهی گردید، و خواهی یافت که بر آن کراهت و ناگواری مر تو را غایت فایده و نهایت صلاح و عایده ای است و بدرستی که مهیا کرده ای برای خود گنجی از گنجهای نهاده ، بل حرز و پناهی آماده و سپری از عذاب الیم و عقاب عظیم که بشری طاقت نیاورد، واحدی مقاومت نتواند، با آنکه دوست و فرزندت که هالکند، با تو در این ثواب و سعادت مشارکند. پس البته هر دور رستگارید و بی تابی ات در مصیبت او ناستوار.

ممثل کن برای خودت که تو را امری هولناک فرا گرفت یا شیری چالاک یا ازدهایی بی باک با تو دچار شد یا آتشی افروخته بر تو دایره بست و نایره کشید و خود در حضرت پیغمبری از پیغمبران و صدق فرمایش را در اطاعت و اذعان هستی و فرزندت ارجمند در نزد خود داری که جانب به او بسته و امیدت به او پیوسته است و پیغمبرت خیر دهد که اگر فرزندت را فدا دهی خود و فرزندت می رهید، والا هر دو به خواری جان می دهید، آیا فدای پسری را که سلامتت را مسلم می داری و به نجات و رهایی خود نیز امیدواری ، عین مصلحت نمی شماری و تعرض به هلاک خود و فرزند را عین مفسدت نمی انگاری ؟ چه بسا کسی از مردم که خود را فدای فرزند کرده و هلاک فرزند را نیز یقین داشته اند، چنان که در قحطها و مفارز و حروب ، اتفاق افتاده است و همه اینها در مقام هلاکتی است که درد و سختی آن در کمتر از ساعتی می گذرد و بسا که منتهی به بهشت جاودانی می شود. پس چه گمان می بری به درد و المی که خود جاودان باشد و ماوراء دور زمان و **ان یوما عند ربك کالف سنة مما**

تعدون⁽²⁵⁾ بدرستی روزی در نزد خدای تو از آن روزها است که معادل هزار سال از سالهائی است که تو انید شمرد. هر گاه نگردد یکی از ما و مشرف شود بر الم و آتش آن روز یود المجرم لو یفندی من عذاب یومئذ بنیه و صاحبته و اخیه فصیله الی توویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه کلا انھالطی نزاعه للشوی تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی⁽²⁶⁾

دوست می دارد که فدا کند فرزندان و زن و برادر و عشیره خود را که به خود اتصال می دهد و تمام کسانی را که در روی زمین هستند و خدایش از آن آتش نجات بخشد، نه چنین است ، آن آتش زیانه دوزخ است که پوست از سر می کشد و به خود می خواند کسانی را که پشت به ایمان کرده اند و مال گرد آورده اند و خست و امساک نموده اند.

و این است که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شده است که به عثمان بن مظعون⁽²⁷⁾ فرمودند، هنگامی که پسرش وفات یافته و اندوه سخت بر خاطرش غالب آمده بود : یا ابن مظعون ان للجنه ثمانیه ابواب و للنار سبعة ابواب افما یسرك ان لاتاتی بابا منها الا وجدت ابنک الی جنبک آخذاً بحجزتک لیستشفع لک الی ربک حتی یشفعه الله تعالی ؟⁽²⁸⁾ ای پسر مظعون بدرستی که برای بهشت هشت در و برای دوزخ هفت در است آیا شادمان نمی کنی تو را که به دری عبور ندهی جز آنکه بیابی فرزندت را در پهلوئی خود کمرت را گرفته و برای تو شفاعت می کند تا خداوند متعال شفاعت او را درباره تو قبول فرماید: از دوزخ برهی و به بهشت قدم نهی ؟ و زود است که نظائر این خبر بیاید و بر آن ظفر یابی.

سیم : این است که تو فرزند را برای منفعت دنیا یا آخرت خود می خواهی و غالب آن است که بقای او را برای خاصه نفع خودش نمی طلبی و این حالت سرشته فطرت و لازمه سجیت هر کس است . با اینکه منفعتش برای تو با تقدیر و فرض بقای او مکنون است ، و عدم فائده اش بیشتر مظنون ، و روزگار غفلت و شقاوت بر اکثر مردم شامل می دارد، و کم است مردم سعید و اندک است مردم صالح و حمید، پس نفع او به جهت تو یا برای خودش - بر فرض بقای او - موهوم است . اینک عدم فایده و سلامتیش از خطر و احتمال خسارت و ضرر برای تو امری معلوم . پس سزاوار نیست ترك امر معلوم از جهت امر مظنون ، بل موهوم و بیشتر خلف را برای بیشتر سلف بیندیش ، که آیا پدر و مادر از آنها خیر و مسرت است ، یا شر و مضرت ، و اگر یکی را چنان که خواهی نشان یابی هزاران را بر خلاف بینی و از سلیقه و پسند خود در حیز⁽²⁹⁾ انحراف شناسی و الحاق فرزند خویش را بر فرد نادر، دون ، اغلب وافر، نهایت غفلت و غباوت است فان الناس بزمانهم اشبه منہم بابائهم مردمان به طبع و روش روزگار خود شبیه ترند تا به پدران چنان که حضرت امیر المومنین و ترجمان رب العالمین - صلوات الله و سلامه علیه - در این کلام گوهر نظام خود بیان فرموده.

با اینکه فردی که چون او را اراده می نمایی ، نفع و صلاح او به حسب ظاهر است و تو را بر وفق سلیقه ، خاطر و باطن او را از کجا می دانی که چه فساد نیت و ظلم بر نفس خود خواهد داشت و شاید اگر باطن او را کشف کنی ، معاصی و فضیحتی در او یابی که بر خود و

فرزندت رو نداری و چنان امور را اگر در فرزند خود درك نمایی به ترك او گویی و درخواست مرگ برای او کنی و خیر او شماری.

و این مراتب هنگامی است که فرزندت را یگانه روزگار خواهی و از اولیا بزرگوار، پس چگونه خواهد بود که اراده تو در حق او وراثت خانه و بستان و کاخ و ایوان و امثال آنهاست ، از امور خسیسه نابکار که برای او نیز ناپایدار است و عن قریب از او زائل خواهد شد، یا به تاراج حادثات برند، یا به میراث خواره بگذرند. و اراده نداری که از فردوس اعلی در جوار فرزندان انبیاء میراث یابد و به امن و فرح جادوانی رسد؟ اگر کودک و خردسال باشد برحسب خیر حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - در حجر تربیت حضرت ساره (30) ام النبیین - سلام الله علیها اختصاص پذیرد و چنین اراده و طبع در نظر عقل به مشار سفاهت است و دور از مدار نباهت.

اگر مرادت این است که از علما و راسخین و صلحای متقین شود و علم کتب و اسباب خیر از تو به میراث برد، ملتفت شو که با حصول این غرض آنچه خدای تعالی بر فقد او وعده عوض فرموده است ، اعظم از مقصود توست چنان که در این رساله خواهی یافت - ان شاء الله تعالی

همچنان که صدوق - علیه الرحمه - روایت نموده است که **ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام** (31) يك فرزند که قبل از فوت پدر بمیرد، بهتر است برای او از هفتاد فرزند که پس از او بماند و درك سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - را نمایند.

چنان اعتبار کن که اگر گفته شود مردی فقیر باطفلی صغیر در خرابه محل آفات و در جوار سباع و عقارب و حیات ، مقام و نشیمن دارد، و طفلش با او در خطر عظیم و عذاب الیم در افتاده ، و مردی حکیم و جلیل و کریم و نبیل صاحب ثروت و جاه و عمارت و دستگاه بر حال آن مرد آگاه و بر تعب او و زحمت فرزندش رحم و رحمت آورده است و غلامی فرستاده بگوید خواجه را دل بر تو سوخته و در این خراب بر شما تشویش رنج و عذاب دارد، این قصر و عمارت را به فرزند تو وا می گذارد و کفالت او را به خادم و خادمه کافله می سپارد و اسباب حفظ و راحت او را چنان که در خور بزرگی اوست فراهم می آورد تا کارهایی که خود در این خراب داری به انجام رسانی و فراغت حاصل نمایی و خودت هم به نزد او آیی و در قصر پسر یا قصری از آن بهتر مقام کنی و آرام گیری : پس جواب دهد که من این کرامت را کراهت دارم و فرزند را از خود جدا نمی کنم ، و نه این است که خواجه کریم را صادق نمی دانم و به رحمن او واثق نیستم بلکه طبع من چنین می خواهد و خلاف طبیعت خود نمی توانم نمود آیا ای بنده شنونده مردی را که بر فرزند خود چنین حیف و مذلت روا دارد، پست ترین سفها نمی شماری و لئیم تر دو نان نمی دانی ؟ پس زنهار که واقع شوی در خلق و خوبی که بر غیر خود نمی پسندی و البته نفس تو در نزد گرامی تر است از غیرت خودت.

بدان که گزیدن افاعی و دریدن سباع و غیر از اینها از آفات دنیا برابر نمی شود با کمتر محنتی از محنتهای آخرت که مکتسب از دنیاست تا چه رسد به ساعتی اعراض و سرزنش خداوند آفریننده در عرصه محشر و ورود بر آتش که بسیار زود از تو در گذرد.

چه گمان می کنی به توییخی هزار ساله یا چندین برابر از عذاب جهنم که هزار سال درد و الم دهد و گزیدن عقارب و حیات که چهل سال رنجش باقی ماند و چه نسبت باشد بلندتر قصری را در دنیا با پست تر نشیمنی در بهشت ، و کدام مناسبت است لباس مندرس یا فاخر دنیا را به حریر رفیق یا سطیر فردوس برین و آنچه در او است از نعیم مقیم ؟

بلکه اگر به چشم بصیرت در این مثل بینی و زنگ کدورت از صفحه فکرت خود بزدایی ، می دانی که آن کبیر و تمام صاحبان عقل سلیم از چنان مردی که فقیر، بمجرد تسلیم فرزند راضی نخواهد شد، بلکه در نظر عقل و حکمت ، شکر منعم و ثنای او را در خور استحقاقش واجب شناسد، زیرا که مقتضی حق نعمت این است.

چهارم : این است که در جزع و بیتابی بر فرزند و اظهار اسف و ناگواری ، انحطاط عظیم از مرتبه رضا به قضاء الهی است و در فوات ثواب رضا، خطر و خیم است به تحقیق که مذمت فرموده است خدای تعالی از سخط به قضای خود و گفته است : **من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیعبد ربا سوائی** ⁽³²⁾ آن که به قضاء من رضا ندهد و بر بلائی من صبر نیاورد، پس سواى مرا پرستش نماید

در خطاب الهی به حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - است هنگامی که آن حضرت درخواست نمود که دلالت فرمای مرا بر امری که در آن است رضای تو فرمود **ان رضائی فی رضاك بقضائی** ⁽³³⁾ بدرستی که خشنودی من در رضای تو به قضای من است .

در قرآن کریم است که **رضی الله عنهم و رضوانه** : ⁽³⁴⁾ خشنود است خدای از ایشان و خشنودند ایشان از خدای .

وحی فرمود خدای تعالی به سوی داوود - علی نبینا و علیه السلام - **یا داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت ما ارید کفیتک ما ترید و ان لم تسلم ما ارید اتعبتک فی ما ترید ثم لا یکون الا ما ارید** ⁽³⁵⁾ ای داود! تو اراده ای می کنی و من اراده ای می کنم و بدرستی که می باشد آنچه من اراده می نمایم : پس اگر تسلیم نشوی ، به زحمت می اندازم تو را در اراده ات و پس از آن نخواهد بود جز اراده من .

خدای عزوجل در قرآن مجید می فرماید : **لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم** ⁽³⁶⁾ از اینکه اندوهناک نشوید از آنچه از شما زائل داشت و شادمان نشوید به آنچه شما را نائل فرمود.

بدان که رضا به قضای خدای عزوجل ثمره محبت اوست . زیرا که آنکه کسی را دوست می دارد. به کردار او رضا می دهد و خشنودی بنده از خدای تعالی ، دلیل است بر رضای خدای از او، چنان رضائی که اجل سعادات و اکمل کمالات است ، همواره در راحت است : زیرا که اراده

و غیر اراده در نزد او یافت نمی شود: **و رضوان من الله اكبر ان ذلك لمن عزم الامور** (37) **خشنودی خدای بزرگ است و بدرستی که این از اموری است که دل بدان باید بست و زود آنگه بیاید.**

در این باب بحثی دیگر در باب رضا (خواهد آمد) ان شاء الله تعالی. و بدان: که گریه منافی با رضا نیست و موجب سخط خدا نمی شود و بدرستی که مرجع آن به سوی دل است و زودش خواهی شناخت - ان شاء الله - از این گونه است گریه پیغمبران و امامان - علیهم السلام - بر فرزندان و دوستان خودشان و این گریه امری طبیعی است برای ایشان و باکی در آن نیست، در وقتی که مقرون به عدم رضای الهی نباشد و زود است که بیاید.

پنجم: هر گاه صاحب مصیبت به نظر عقل در صروف دهر و مدار دنیا نگرد (در یابد) که سرشته به کدورت و عناء و مصیبت و بلا است و آنچه از صوارف و حوادث در آن واقع و جاری می شود، مقتضی سرشت و جبلت اوست و در موجبات طبیعتش افتاده است و اگر احیانا خلافش اتفاق افتد، خلاف روش و عادت او از حیث امری دیگر است.

مترجم را در لوازم طبع دهر و روزگار، قصیده ای است که يك شعر از آن این است:

خلاف عادت از او کس ندیده است که بود کمینه عادت دیرینه اش خلاف و نفاق
خصوصا نسبت به بزرگان و صاحبان شرف و نبالت از انبیاء و اولیاء که بر ایشان از شدائد و احوال نازل شده است، آنچه و هم خیال از تصویرش قاصر است.

مترجم این بیت را در خاطر داشت و در این موقع می نگارد:

انظر الى الدهر ذي الاضغان والغیر لا سیما لاولی الاوضاع والغرور

چنان که در تواریخ و مصنفات هر عصر و زمان مسطور است و بر السنه و افواه اهالی سیر و خبر مذکور. و اگر بعضی از آنها نگاشته آید، مجلدات و کتابها خواهد شد بدرستی که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرموده است: **اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل** (38) **سخت تر از مردم از حیث بلاء و محنت، پیغمبران و دوستان خدا هستند و بعد، تا هر درجه که فرود آید.**

نیز فرموده است - صلی الله علیه و آله - **الدنیا سجن المومن و جنة الکافر** (39) **دنیا زندان اهل ایمان است و بهشت زشت کیشان.**

بتحقیق گفته شده است در دنیا فی الحقیقه لذتی نیست و لذت‌های او دفع آلام است و اینک خوشتر آنها حیث بهجت و التداد، مباشرت زنان که بقای نسل بر آن مترتب می شود و چه ناگواریها که آن را در پی است و کمتر از همه ضعف قوی است و حصول چندین تعب و عنا، و هر زمان که انسان مطلبی خواهد به دست کند و بر آن کامروا شود، البته آلام و زحماتش بر مسرت و لذائذش می چربد و راحتش ده يك ناگواری و حسرتش نیست، و کمتر آفت‌های آن فراقی است که می کاهد فواد را و می گذارد اجساد را.

پس هر گاه در دنیا شرابی اندیشی سراب است و عمارتش هر چند خوش و دلکش باشد، در شرف خراب ، و مالش هر چند جهال بدان مغرور شوند، دستخوش تلف و ذهاب ، و آنکه به دریا غوطه ور شود، باید ازتری نیندیشد و مبارزی که در میان دو صف تا زد، از خوف و بیم خالی نتواند بود. عجب است که انگشت به دهان مار کند و مهره رباید، و مجبول بر شر افاضه خیر نماید.

و چه خوش گفته است یکی از فضلا (40) در مرثیه فرزند خود:

طبع علی کدر و انت تریدها صفوا من الاکدار و الاقدار
و مکلفوا الایام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوة نار
و اذا رجوت المستحیل فانما تبنی البناء علی شفیر هار
دنیا، مطبوع به کدورت است و تو او را از پلیدیها و کدورتها صافی می خواهی ، و آنان که از روزگار، ضد طبیعت او را می خواهند، چنان است که پاره آتش از اب می خواهند.
و چون مجال را امید بندی ، بدرستی که عمارت بر کناره وادی که مشرف است بر فرو ریختن ساخته ای و به درجه امید خود برافراخته ای.
فوقی شاعر راست:

چشم گرمی داشتن زین توده خاکستری یخ طلب کردن بود از کوره آهنگری
بعضی از عرفا گفته اند: سزاوار است آن را که مصیبتی بر او نازل شود بر خود سهل گیرد و غفلت نداشته باشد از این که دنیا را عاقبت ، فنا و زوال است و مسرتهای او سریع الانقضا است و خانه کسی که خانه ندارد و مال آن است که از مالش بهره مند نشود؛ فراهمش می کند آن که او را عقلی نیست و می کوشد در او آن که بر او تکیه نمی تواند نمود و در او دشمنی با اقران می کند آن که نادان است و حسد بر آن می برد آن که دانشمند نباشد.
صحیح در آن علیل است و عزیزش ذلیل ، فقیر در آن محزون است و غنی بر آن مفتون.
بدان که تو در دنیا برای غرضی خاص آفریده شده ای و خدای تعالی منزله است از کار بیهوده و عبث ، چنان که می فرماید: **و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون** (41) سنخ جان و نوع انسان را نیافریدیم جز آنکه ما را بشناسد و پرستش نمایند. قرار داده است دنیا را مقام کسب برای دار قرار، و سرمایه اش را اعمال صالحه ، و زمانش را مدت عمر که بسیار کوتاه است برای طلب سعادت‌های ابدیه که انقضایی برای آن نباشد.

اگر به این طلب اشتغال ورزی و بیداری مردان هشیار پذیری و به کار همتی چون اهتمام ابدال گماری ، توانی امید داشت که نصیب خود از آن سعادت‌ها دریابی . پس ضایع مدار عمر خود را در اهتمام به غیر معرفت و عبادت حق متعال که برای آن آفریده شده ای که وقت شریفی ضایع و هدر شود، و امید سودت موجب ضرر گردد. بدرستی که غایب ، عود نمی کند، و مرده را بازگشت به دنیا، میسور نیست ، و از دستت رفته باشد سعادتی که برای آن وجود یافته ای ، پس وای از این حسرتی که فنا نیابد، و ندامتی که زوال نپذیرد، در وقتی که معاینه کنی

درجات سابقین را و به نظر در آوری منازل مقربین را و تو مقصر باشی در اعمال صالحه و تجارت‌های رابحه پس قیاس گیر الم مصیبت فرزند را با این المها و حسرتها، و دفع کن دشواری را از دو الم و خطرناک ترش را، به آنکه آسان تر و دورتر از خطر است با اینکه قدرت نداری بر دفع سبب ترك مصیبت و قدرت داری بر دفع سبب ترك عبادت.

چنانکه حضرت امیر مؤمنان - علیه السلام - می فرماید: ان صبرت جرى عليك القضا و انت ماجور و ان لم تصبر جرى عليك القضا و انت مازور فاعتنم شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك واجعل الموت نصب عينيك و استعد له بصالح العمل و دع الاشتغال بغيرك فان الموت ياتي اليك دونه

اگر صبر پیشه کنی قضای الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش صبر خواهی داشت و اگر صبر پیشه خود ننمایی نیز قضا بر تو جاری میشود و وبال نارضایی بر قضای الهی بر تو وارد خواهد آمد. پس غنیمت شمار جوانی خود را قبل از پیری ، و سلامت بدن را قبل از ناخوشی ، و مرگ را در پیش دو دیده خود قرار ده و استعداد کن به عمل صالح ، و واگذار اشتغال به غیر خویش را، پس بدرستی که مرگ تو را درک می کند در نزد آن اشتغال.

و تامل نمای قول خدای عزوجل را که فرموده است : و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ⁽⁴²⁾ بدرستی که نیست برای انسان جز آنچه در آن بکوشد و زود باشد که کوشش او در آخرت دیده شود. پس کوتاه کن آرزو و املت را، و اصلاح نما اشتغال و عملت را زیرا که بیشتر سببی که موجب اهتمام به کسب اموال و میل به فرزونی اولاد است ، طول امل است.

پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به بعضی از اصحاب فرمود: اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء و اذا امستیت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من حیاتك لموتك و من صحتك لسقمك فانك لاتدری ما اسمك غدا ⁽⁴³⁾ چون صبح کنی حدیث مکن نفس خود را به شام و چون شب نمایی ، حدیث مکن نفس خود را به صبح و در زندگی تدارک برای مرگ خود کن و در سلامت خود برای مرض خویش . بدرستی که تو نمی دانی فردا چه اسم خواهی داشت ، مرده یا زنده و مریض یا صحیح.

حضرت امیر المومنین - صلوات الله و سلامه علیه - می فرماید: ان اشد ما اخاف علیکم خصلتان : اتباع الهوی و طول الامل ، فاماماتباع الهوی فانه يعدل عن التحق و اما طول الامل فانه یورث التحب للدنیا ⁽⁴⁴⁾ سخت تر چیزی که بر شما بیم دارم ، دو خصلت است : پیروی خواهش نفس و درازی آرزو، اما پیروی خواهش نفس ، انسان را منحرف از حق می کند، و اما آرزو سبب دوستی دنیا و دلبستگی به او می شود.

پس از آن فرمود: الا ان الله يعطى الدنيا لمن يحب و يبغض ، و اذا احب عبدا اعطاه الايمان الا ان للدين ابناء و للدنيا ابناء فكونوا من ابناء الدين و لا تكونوا من ابناء الدنيا، الا ان الدنيا قد ارتحلت مولیه الا و ان الاخرة قد ارتحلت مقبله ، الا و انکم فی يوم عمل لیس فیہ حساب ، الا

وانکم تو شکون فی یوم حساب لیس فیه عمل (45)

آگاه باشید که خدای تعالی دنیا را به دوست و دشمن خود ارزانی می دارد و چون بنده ای را دوست دارد، ایمان به او عطا می فرماید. آگاه باشید که برای دین پسرانند و برای دنیا پسران ، پس از پسران باشدی و نباشید از پسران دنیا. آگاه باشید که دنیا در مقام کوچ و جنبش است و پشت بر شما می رود، و آخرت در جناح کوچ و جنبش است و روی به شما می آید. آگاه باشید که شما در روزگار عملی هستید که در آن حسابی نیست و زود است که روزی را در یابید که در آن حساب است و عمل نیست.

بدان که دوستی که از تو مفارقت می کند و باقی می ماند، بر نفس تو درد و حسرت را و در مدت وصالش سعیها و کوششها بایدت کرد و رنج و زحمات بایدت برد، و مع هذا زمانت با او خالی از این نتواند بود که به سبب او خشمها را پایی یا بر او خشمهاگیری و خواهی از او خلاص و شکیب یابی . هر آینه سزاوارتر است که محبوبی جز او به دست آوری که موصوف به حسن سیرت و لطف صحبت و دوام انس و ملازمت و فزونی خیر و منفعت باشد. اگر به چنین محبوبی ظفریابی ، البته شایسته حاجت و آرزوی تو اوست که او را مطلوب خودشناسی و در حفظ او بکوشی و وقت صافی خود را مصروف او داری و برای تو پایان محبت و منتهای مقصد باشد، و نیست این محبوب جز اشتغال به حق که صرف همت و تفویض امور خود به او نمایی و این است دلیل بر حب خدای تعالی.

یحبهم و یحبونه و الذین آمنوا اشد حبالله (46) خدای ایشان را دوست می دارد، و ایشان خدای را دوست می دارند و آنان که ایمان آورده اند، محبتشان با خدای استوارتر است. به تحقیق پیغمبر خدای قرار داده است محبت خدای را از شروط ایمان به او و فرموده است: لا یومن احد کم حتی یکون الله و رسوله احب الیه من سواهما (47) ایمان نمی آورد هیچ یک از شما، تا خدای و رسولش را از سواى خدای و رسول دوست تر دارد. و محبت کسی در دلی جای نمی گیرد با کراهت او از کارش و نارضایی از کردارش بلکه در حقیقت ، سر تسلیم باید نهاد و چشم رضا باید گشاد.

و عین الرضا عن کل عیب کليلة ولكن عین السخط تبدی المساویا

و در اخبار حضرت داود - علی نبینا و علیه السلام - است یا داود ابلغ اهل ارضی انی حبیب من احبنی و جلیس من جالسینی و مونس لمن آنسنی و صاحب لمن صاحبینی و مختار لمن اختارنی و مطیع لمن اطاعنی ، ما احبنی احد اعلم ذلك یقنا من قبله الا قبلته من نفسی و احیته حیاة لا یتقدمه احد من خلقی من طلبنی بالحق وجدنی ، و من طلب غیری لم یجدنی فافرضوا یا اهل الارض بما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و موانستی و انسوا بی او انسکم و اسارع الی محبتکم (48)

ای داود برسان به مردم زمین من که من دوست آنم که مرا دوست دارد، و همنشین آنم که با من همنشینی کند، و انس می گیرم با آنکه با من انس گیرد، و یار آنم با آن که با من یاری

نمایید و آن را اختیار می کنم که مرا اختیار کند، و آن را اطاعت می نمایم که اطاعت من نماید، کسی مرا دوست نداشته است که یقین خاطر او را بدانم الا که از او می پذیرم و خود را با او دوست می گیرم ، و زندگانی به او می دهم که پیشی نگرفته باشد، بر آن احدی از خلق من ، کسی که مرا براستی طلبد، مرا می یابد و آن که غیر مرا طلب نماید، مرا نمی تواند یافت . پس ترك كنيد اهل زمين آنچه را از غرور و فرییش که در آن می باشید و بشتابید به سوی کرامت و همنشینی و مصاحبت و انس با من و با من انس گیرید تا با شما انس گیرم و بشتابم به سوی دوستی شما.

خدای تعالی به سوی بعضی از صدیقین وحی فرمود که : ان لی عبادا من عبادی یحبوننی و احبهم و یشتاقون الی و اشاق الیهم و یذکروننی و اذکرهم فان اخذت طریقهم احببتک و ان عدلت عنهم مقتک

فقال : یا رب و ما علامتهم ؟

قال : یراعون الظلال بالنهار کما یراعی الشفیق غنمه و یحنون الی غروب الشمس کما یحن الطیر الی او کارها الغروب و اذا جهنم الیل و اختلط الظلام و فرشت المفارش و نصبت الاسرة و خلی کل حبیب بحبیه نصبوا الی اقدامهم و افترشوا لی وجوههم و ناجونی بکلامی و تملقونی بانعامی ما بین صارخ و باک و ما بین متاوه و شاک و بین قائم و قاعده ، و بین راکع و ساجده ، بعینی ما یتحملون من اجلی ، و بسمعی ما یشکون من حبی ، اقل ما اعطیهم ثلاثا.

الاول : اذف من نوری فی قلوبهم فیخبرون عنی کما اخبر عنهم.

و الثانی : لو کانت السماوات و الارضون و ما فیهما فی موازینهم لا ستقللتها لهم.

و الثالث : اقبل بوجهی علیهم افتری من اقبلت بوجهی علیه ، یعلم⁽⁴⁹⁾ ما ارید ان اعطیه ؟⁽⁵⁰⁾

بتحقیق مرا بندگانی از بندگان من هستند که دوست می دارند مرا و دوست می دارند مرا و دوست می دارم آنها را و اشتیاق به من دارند و من مشتاقم آنها را، و از من یاد می کنند، و من آنها را در یاد خود دارم . پس اگر به راه ایشان بروی ، تو را دوست می دارم و اگر از راه ایشان کناره گیری ، تو را دشمن می شمارم.

پس داود عرض کرد: پروردگارا! علامت ایشان چیست ؟

فرمود: انتظار وقت زوال آفتاب می برند در روز، تا به عبادت من پردازند، چنان که شبان مهربان به امور گوسفندان خود پردازد و شوقمند می شوند به سوی غروب آفتاب مانند مرغان که شایق آشیان خود باشند در هنگام غروب . و چون شب ایشان را فراگیرد و آمیخته شود تیرگی شب و رختخوابها گسترده و سریرها نصب شود، و هر دوستی با دوست خود اختیار خلوت کند، بایستند آن بندگان برگامهای خود خود و روی ضراعت و خضوع بر خاک گذرانند و به کلام من با من راز رانند و شکر و تملق نعمت من گزارند، در میان فریاد زنده و گریان و بین آه

کشنده و میان ایستاده و نشسته و رکوع کننده ، و سجده گذارنده آنچه را برای من متحمل می شوند، در نظر من است و می شنوم شکایتی را که از دوستی من می کنند و کمتر چیزی که به آنها بخشم ، سه چیز است:

اول از نور خود در دل‌های ایشان می اندازم ، پس آنها از من با خبرند و من از آنها خبر دارم. دویم اگر آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنهاست در کفه سئات شان گذاشته آید، آن کفه را سبک می گردانم و کفه حسنات اعمال ایشان را می چربانم.

سیم روی به ایشان می آورم ، پس می بینی آن که من روی به او آورم ، می داند آنچه را به او عطا می نمایم.

و اینجا قطع کلام در مقدمه را می کنیم و شروع به ابواب می نمایم . و الله اعلم بالصواب

باب اول : عوضهای مصیبت فرزندان

در بیان عوضهاست که از مصیبت فرزندان حاصل می شود و آنچه از این قبیل است . بدان که خدای سبحانه و تعالی ، عدل کریم است و بی نیاز مطلق که کمال ذات و جمال صفات او را لایق نیست که فرو ریزد بر بنده مومن خویش در دار دنیا مصیبت و بلا هر چه اندک باشد، و پس از آن عوض و پاداشی فزون عطا نفرماید، زیرا که اگر بکلی عوض نبخشد بر بنده خود ستم روا داشته و اگر برابر دهد، بیهوده است **تعالی الله عنهما علو کبیرا**شان الهی برتر از آن است که برتری بزرگ.

در این معنی اخبار نبویه - صلی الله علیه و آله بسیار است و از آن جمله این است:

ان المومن لو يعلم ما اعد الله له علی البلاء لتمنی انه فی دار الدنيا فرض بالمقارض (51) .

بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود.

و از این گونه اخبار، اختصار می نمائیم بدانچه در بیانش هستیم.

و روایت از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله کرده اند - زیاده از سی نفر اصحاب آن حضرت و صدوق - علیه الرحمه - روایت کرده است به اسناد خود تا عمر بن عبسة السلمی (52) که گفته است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

ایما رجل قدم ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث ، او امرته قدمت ثلاثة اولاد فهم حجاب یسترونه عن النار : (53) هر مردی که سه فرزند پیش از او بمیرند و به سن گناه کاری نرسیده باشند، یا هر زنی که سه فرزندش در حیات او درگذرند، پس آن فرزندان ، والدین را حجاب از آتش می شوند.

و از اءبی ذر - رضی الله عنه است که گفت : **ما من مسلمین یقدمان علیهما ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته : (54) نیست مرد و زن مسلمانی که قبل از آنها سه فرزند در گذرند و به سن معصیت نرسیده باشند مگر خدای تعالی هر دو را به فضل و**

رحمت خود داخل بهشت می فرماید.

حنث (به کسر حاء مهمله و در آخرش ثاء مثلثه) به معنی گناه است و معنی چنان می دهد که عمری را درك نکرده باشند که در آن ملائکه گناه نویسند.

و خلیل⁽⁵⁵⁾ گفته است پسر به حنث رسید، یعنی قلم تکلیف بر او جاری گردید.

و به اسناد صدوق است به سوی جابر - رضی الله عنه - از حضرت ابی جعفر محمد ابن علی الباقر - سلام الله علیهما - که فرموده: من قدم اولادا یحتسبهم عندالله تعالی حجبوه من النار باذن الله عزوجل⁽⁵⁶⁾. به کسی که فرزندی از او در گذرند که ذخیره اجر در نزد خدایشان شناسد، فرزندان او و آتش دوزخ حجابی می شوند به اذن خدا.

و نیز به اسناد صدوق است به سوی علی بن میسر⁽⁵⁷⁾ از حضرت ابی عبدالله - علیه

السلام - ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین یخلفهم من بعده کلهم قدر کب الخیل و

قاتل فی سبیل الله⁽⁵⁸⁾ یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند.

و از آن بزرگوار - علیه السلام - است: ثواب المومن من ولده الجنة، صبر اولم یصبر

:⁽⁵⁹⁾ پاداش بنده مومن از فرزندش، بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند.

و نیز از آن بزرگوار - علیه السلام - است: من اصیب بمصیبة جزع علیها ام لم یجزع صبر علیها

ام لم یصبر، کان ثوابه من الله الجنة⁽⁶⁰⁾ کسی که مصیبتی به او رسد، چه جزع کند و چه نکند، و شکیب آورد شکیب نیابد، پاداش او از خدای تعالی بهشت است.

و هم از آن حضرت - علیه السلام - است: ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولذا

یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام: ⁽⁶¹⁾ یک فرزند که پیش از پدر در گذرد، بهتر از هفتاد

پسری است که پس از او بمانند و به سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - رسند

و ترمذی روایت کرده است به اسناد خودش به سوی پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله -

فرمود: ما نزل البلاء بالمومن و المومنه فی نفسه و ولده و ماله، حتی یلقى الله عزوجل و ما

علیه خطیئه: ⁽⁶²⁾ بلائی وارد نیامده به مردی و زنی از اهل ایمان خواه بر خود و خواه بر فرزند و

خواه بر مالش جز آنکه خدای عزوجل را ملاقات می نماید و بر او گناهی نخواهد بود.

از محمد بن خالد سلمی است از پدرش از جدش که درك شرف صحبت حضرت رسالت -

صلی الله علیه و آله - را کرده بوده است و گفته است: از رسول خدا شنیدم که فرمود: ان

العبد اذا سفیت له عند الله منزله و لم یبلغها بعمل ابتلاه الله تعالی فی جسده او فی ماله او

فی ولده ثم صبر علی ذلك حتی یبلغه المنزله التي سبقت الیه من الله عزوجل⁽⁶³⁾ چون

منزلتی در علم خدای تعالی برای بنده ای گذشته باشد و عملش او را به آن منزلت نتواند

رساند، مبتلا فرماید او را به رنج جسد یا تلف مال یا مرگ فرزند که بنده بر آن بلیه شکیبایی

آورد و در عوض صبری که کند، خدای عزوجل او را به آن منزلت برساند.

و از ثوبان، غلام پیغمبری خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت: از رسول خدای -

صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: بخ بخ خمس ما اثقلهن فی المیزان ، لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر والولد الصالح للرجل فیحتسبه⁽⁶⁴⁾ زهی پنج چیز که چه بسیار در میزان فضل خدای سنگین اند، کلمه لا اله الا الله و کلمه سبحان الله و کلمه الحمد لله و کلمه الله اکبر و فرزندى از اهل صلاح که از پدر فوت شود و بر مصیبت او ذخیره اجرا کند.

بخ بخ کلمه ای است که در موقع مدح و رضا در چیزی گفته می شود و تکرار لفظ برای مبالغه است و بسا که تشدید داده می شود، و معنی آن تفخیم و تعظیم آن چیز است و معنی یحتسبه حسبه و اجرا و کفایت قرار می دهد می باشد در نزد خدای تعالی: یعنی اجر و مزد گیرد مرد بر مصیبت خود از مرگ فرزند و رضای خود به قضای خدای عزوجل. و از عبدالرحمن بن سمره از رسول خدای - صلی الله علیه و آله - است که فرمود: انی رایت البارحة عجا فذكر حدیثا طویلا و فیه رایت رجلا من امتی قد خف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه⁽⁶⁵⁾ دیشب خوابی عجیب دیدم: پس حدیثی طولانی بیان فرمود که از آن جمله است که مردی را از امت خود دیدم که میزان حسنانش را وزنی نبود و افراط او آمدند و کفه حسنات او را سنگین نمودند.

فرطبه فتح فاء وراء فرزندى است از ذکور یا اناث که درك عمرى چندان نکند و مرگش بر پدر و مادر یا یکی از آنها پیشی گیرد، و گفته می شود فرط القوم در وقتی که کسی پیشی بر قوم جوید، و اصلش آن کسی است که از قافله پیش افتد برای آب و تهیه اسباب. و از سهل بن حنیف - رضی الله عنه - است که گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم یوم القیامة حتى ان السقط لیظلل محبطننا علی باب الجنة فیقال له ادخل یقول حتى یدخل ابواى :⁽⁶⁶⁾ زنان را به نکاح در آورید، بدرستی که من به فزونی شما که امت من هستید، در قیامت بر امم گذشته مفاخرت می کنم تا آنجا که جنین سقط شده بر در بهشت درنگ می کند خشمناک ، و گفته می شود به او که داخل بهشت شو. می گوید که داخل بهشت نمی شوم تا پدر و مادر من داخل شوند و من بر اثر آنها وارد شوم.

سقطمثلث العین ، و کسر بهتر از فتح و ضم است ، طفلی است که از شکم مادر فرود آید و خلقتش تمام نشده باشد. محبطننا به همزه و بدون همزه ، خشمناکی است که به جهت امری در موضعی درنگ و تامل کند.

و از معاویه بن حیده القشیری⁽⁶⁷⁾ است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: سوداء ولود خیر من حسناء لاتلد، انی مکاثر بکم الامم ، حتى ان السقط لیظلل محبطننا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول انا و ابواى فیقال انت و ابواک⁽⁶⁸⁾ زنی سیاه که بزاید و فرزند آورد بهتر از جمیله ای است که فرزند نیاورد. به درستی که من در قیامت فخر می کنم به فزونی شما امت خود سایر امم را. تا اینکه سقط بر در بهشت خشم

آلوده بایستد و او را گویند داخل بهشت شو. گوید من با پدر و مادر خود وارد می شوم ، بگویند: با پدر و مادرت وارد شو.

و از عبدالملک بن عمرو است از کسانی که به او حدیث کرده اند که مردی به حضرت رسول خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و گفت که ای پیغمبر خدای! من فلانه را به زنی خود اختیار کنم ؟ او را نهی فرمود و هر آینه آن زن آبستن نمی شد. باز آمد و سوال کرد و همان جواب شنید بار سیم آمد و سوال نمود. رسول خدای - صلی الله علیه و آله - اما علمت انی مکاتر بکم الامم حتی ان السقط لیبقی محببنا علی باب الجنه فیقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابوای فیشفع فیهما فیدخلان الجنه کنیزکی سیاه زاینده نزد من محبوب تر است از زنی با جمال و نازای . بعد از آن فرمود: آیا ندانسته ای که من در آخرت به زیادی شما مفاخرت می نمایم ، به این درجه که جنین سقط شده بر در بهشت بماند و به او گفته شود وارد شو و بگوید وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد شوند، پس درباره آنها شفاعت می کند تا وارد بهشت می شوند.

و از سهل بن حنظله است و او را فرزند نمی شد (و از کسانی است که در تحت شجره با پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بیعت نمود) گفته است : هر آینه اگر خدای تعالی فرزندی در اسلام به من عطا فرماید و به سقط بمیرد، و صبر کنم و از خدای تعالی اجر بر مصیبت او خواهم دوست تر می دارم از اینکه دنیا و آنچه در آن است مرا باشد⁽⁶⁹⁾ . و از عبادة بن صامت است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : النفساء یجرها الولد یوم القیامه بسررها⁽⁷⁰⁾ الی الجنه⁽⁷¹⁾ زنی که در نفاس او طفلش بمیرد، طفل او را به قطعه ناف خود به بهشت می کشد.

نفساء به ضم نون و فتح فاء زن است در هنگامی که بچه زاید و خون نفاس از او آید و سرر (بکسر مهمله سین یا فتح) آن چیزی است که قابله از ناف مولود که موضع قطع است جدا می کند و آنچه باقی می ماند سره است . همانا اراده کرده است طفلی را که هنوز نافش بریده نشده باشد.

و از عمرو بن شعیب است از پدرش از جدش که گفت : رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده من قدم من صبله ولدا لم یبلغ الحنث کان افضل من ان یخلف من بعده مائه کلهم یجاهدون فی سبیل الله لا یسکن روعتهم الی یوم القیامة : کسی که پیش از خود فرزندی به جهان آخرت فرستد که به سن ارتکاب معاصی نرسیده باشد، بالاتر از آن است که صد فرزند پس از خود گذارد و همه در راه خدای جهاد کنند و ترس شان تا قیامت فرو ننشسته باشد.

و از حضرت حسن - علیه السلام - است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : لئن اقدم سقطا احب الی من ان اخلف مائه فارس کلهم یقاتل فی سبیل الله : : هر آینه اگر مقدم دارم سقطی در رحلت از دنیا، دوست تر می دارم از اینکه در دنبال گذارم صد

فرزند سوار بر اسبان که در راه خدای مقاتله و جهاد کنند.

از ایوب بن موسی است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بر سر منبر فرمود:

انك ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدك من ولدك مائه كل منهم علی فرس ، یجاهدون فی سبیل الله : بدرستی که اگر پیش از خودت سقطی به جهان باقی فرستی ، بهتر است از آن که صد مرد از ولادت پس از خود گذاری که هر يك از ایشان بر اسبی سوار شوند و در راه خدا جهاد نمایند.

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : یقال للولدان یوم القیامه ادخلوا الجنة فیقولون یا رب حتی یدخل آبونا و امهاتنا، قال فیابون فیقول الله عزوجل ، مالی اراهم محبنتین ادخلوا الجنة فیقولون یا رب آبونا، فیقول الله تعالی ادخلوا الجنة انتم و آبائکم : (72) . گفته می شود مر پسران را در قیامت که داخل بهشت شوند می گویند: پروردگارا پدران و مادران خود را می خواهیم . فرمود: پس ابا از دخول بهشت می نمایند. پس خدای تعالی می فرماید: چیست مرا که اینها را خشمناک می بینم ؟ داخل بهشت شوید. می گویند: پروردگارا پدران خود را می خواهیم . پس خدای عزوجل می فرماید داخل بهشت شوید شما و پدرانتان.

و از عبیده بن عمیر اللیثی است که گفت : اذا كان یوم القیامة خرج ولدان المسلمین من الجنة باید یهم الشراب . قال فیقول الناس لهم اسقونا فیقولون : ابوینا ابوینا. حتی قال ان السقط محبنتنا بیاب الجنة فیقول : لا ادخل حتی یدخل ابوای : (73) . چون روز رستاخیز می شود، فرزندان مسلمانان از بهشت به عرصه محشر می آیند و در دستهایشان ظرفها از شراب دارند. گفته است مردم به آنها می گویند: ما را بیاشامانید، می گویند. ما پدر و مادر خود را باید بیاشامانیم : و گفته تا طفلی که سقط شده است ، خشمناک بر در بهشت درنگ می کند و می گوید: وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد نشوند.

و از انس بن مالک است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود:

اذا كان یوم القیامه نودی فی اطفال المومنین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبور هم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا، ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا، فیقولون : ربنا و والدینا معنا، ثم ینادی ثالثه ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا، فیقول فی الرابعه و والدیکم معکم . فیثب کل طفل الی ابوبه فیأخذون فی بیوتکم (74) .

چون روز قیامت شود، در میان اطفال اهل ایمان ندا شود که بر آید از قبرهای خود و پس از آن ندا رسد به ایشان که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادرمان می رویم . باز ندا رسد به ایشان دوباره که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادر خود می رویم . پس ندا می شود به ایشان در مرتبه سیم که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادر خودمان می رویم . پس خدای عزوجل

می فرماید: پدر و مادر با شما وارد بهشت شوند، پس بر می جهد هر طفلی به سوی پدر و مادر خود و می گیرند دستهای ایشان را و داخل بهشت می شوند پس ایشان شناساترند پدران و مادران خود را در آن روز از فرزندان شما در خانه های شما زمر، افواج متفرقه است بعضی از آنها در پی بعضی ، و گفته شده است کسانی هستند که به یکدیگر رسند از طبقات مختلفه چون شهدا و زهاد و علما و فقرا و قرا و اهل حدیث و غیر هم⁽⁷⁵⁾.

و از انس بن مالک است که مردی همه روزه به محضر حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - شرف اندرز می شد و طفلی همراه خود داشت . کودک وفات یافت و مرد، روزی چند خدمت آن حضرت نرسید. از حالش استفسار فرمود. اصحاب عرض نمودند طفلی که همراه داشت مرده است و به علت مصیبت اوست که شرفیاب نشده است . آن حضرت فرمود: **هلا آذنتمونی فقوموا الی اخینا نعزیه فلما دخل علیه اذا الرجل حزینا و به کابه فعزا فقال یا رسول الله کنت ارجوه لکبر سنی و ضعفی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما یسرك ان یکون یوم القیامه باز ائک فیقال له ادخل الجنة فیقول یا رب و ابواى فلا یزال یشفع حتی یشفعه الله عزوجل فیکم و یدخلکم الجنة جمیعا⁽⁷⁶⁾**

چرا به من خبر ندادید؟ بر خیزید به سوی برادر خود برویم و او را تسلیت بدھیم . چون بر او وارد شد. او را افسرده یافت و او را سخت دلتنگ دید و تعزیتش فرمود. آیا شادمان نمی دارد تو را که فرزندان در روز قیامت در برابرت باشد و او را گویند که داخل بهشت شو و بگوید پروردگارا من و پدر و مادرم ، پس همیشه شفاعت کند تا خدای تعالی شفاعت او را درباره شما قبول فرماید و شما را با یکدیگر داخل بهشت نماید . **کابه** تغیر است به انکسار و شکستگی از شدت اندوه ، و **ضعف** به ضم ضاد نقطه دار و فتح مترجم گوید که صاحب قاموس میان ضعف به فتح و ضعف به ضم چنین فرق گذارد که اول در رای و عقل است و ثانی در بدن است.

و ایضا از انس و گفته است که از عثمان به مطعون - رضی الله عنه - کودکی وفات یافت و سخت و بر اندوهناک شد و در خانه خود عبادتگاهی گرفت و به مراسم عبادت پرداخت . به عرض مقدس حضرت نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم - رسانیدند. **الرهبانیه انما رهبانیه امتی الجهاد فی سبیل الله . یا عثمان الله تعالی لم یکتب علینا للنار سبعة ابواب افلا یسرك ان لاتاتی بابا منها الا وجدت اینک بجنبه آخذا بحجزتک صبر (منکم) و احتسب⁽⁷⁷⁾ ای عثمان !** به درستی که خدای تعالی رهبانیت را بر ما واجب نفرموده است و رهبانیت این است ، جهاد در راه خدای است . **ای عثمان بن مظنون ! به درستی که بهشت را خشت در است و آتش دوزخ را هفت در است .** آیا شادمان نمی گرداند تو را که وارد نشوی به هیچ یک از آن درها جز این که در آن هنگام فرزندت را پهلوی خود بیایی که کمرت را گرفته و شفاعت برای تو می کند در حضرت پروردگارت سبحانه و تعالی ؟ انس گفته است که به آن حضرت عرض شد که ای پیغمبر خدای ! آیا برای فرزندان ما که پیشی گرفته اند نیز این مقام و اقدام هست ؟ فرمود:

برای همه کسانی که صبر کنند و اجرا خواهند.

(حزبه) به ضم حاء مهمله و زاء منقوطة (موضع بستن زیر جامه است و گفته شده است که برای زیر جامه حزه است.

و از قره بن ایاس است که مردی از انصار خدمت حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و شد می نمود و پسری همراه داشت روزی به او فرمود: **یا فلان اتحبه؟ قال نعم** یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - **احبه كحبك** فقده النبى صلی الله علیه و آله و سلم - فسأل عنه فقالوا یا رسول الله مات ابنه فلما رآه قال صلی الله علیه و آله - اما ترضى ان لاتاتى يوم القيامة بابا من ابواب الجنة الا جاء يسعى حتى يفتحه لك فقال رجل یا رسول الله - صلی الله علیه و آله وحده **ام لکلنا قال بل لکلکم** : (78) ای فلان آیا دوستش می داری؟ گفت: ای پیغمبر خدای دوستش می دارم چنان که تو را دوست می دارم روزی آن حضرت او را در حلقه اصحاب نیافت و جویای او شد. گفتند: یا رسول الله پسر او وفات یافته است. چون او را ملاقات نمود، فرمود: آیا راضی نیستی که در روز قیامت به هیچ دری از درهای بهشت نروی جز اینکه فرزندان بیاید و در را برای تو بگشاید؟ مردی به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله این بهره و سعادت مخصوص اوست یا برای همه ما است؟ فرمود: بلکه برای همه شماست.

بیهقی روایت کرده است که چون پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - می نشست ، اصحاب و حزن واسف ، او را از حضور مانع شده است ، آن حضرت او را ملاقات نمود و از طفل او پرسش کرد. به هلاك فرزند خود خبر داد. آن حضرت فرمود: یا فلان ایما كان احب اليك : ان تمتع به عمرك اولاتاتی غدا بابا من ابواب الجنة الا وجدته قد سبقك اليه يفتحه لك قال یا بنی الله اهذا لهذا خاصة ام من هلك له طفل من المسلمین كان له ذلك ؟ قال بل من هلك له طفل من المسلمین كان له ذلك : (79) ای مرد! کدام در نزد تو محبوب تر است : اینکه زمان عمر خود را به وجود فرزندان بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندان بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندان را بیابی که بر تو پیشی گرفته و در را برای تو می گشاید؟ عرض کرد: یا رسول الله تمتع در دنیا را با او برای خود نمی خواهم بلکه سبقت او را به افتتاح باب بهشت دوست تر می دارم ، فرمود: این ثواب و پاداش برای تو خواهد بود. یکی از انصار بر پای خواست و گفت : ای پیغمبر خدای ! آیا این ثواب خاصه این مرد است یا هر يك از مسلمین که طفلی از او هلاك شود این پاداش را خواهد داشت ؟ آن حضرت فرمود: بلکه هر يك از مسلمانان که مصیبت فرزندی بر او وارد آید این ثواب و اجر را دارد.

(حلقه) بسکون لام پس از فتح حاء) هر چیزی که دوری داشته باشد و میانش خالی باشد. فتح لام در موجز حکایت شده و کم است . مترجم گوید که این بنده را حاضر الوقت **حلقه** به فتح لام در ضمن بیت که در مدیحه حضرت خامس آل عبا - سلام الله اجمعین - انشاد شده

بیاد آمد به صرف میمنت و علقه اینقدر مناسبت می نگارد و هو هذا:

لن یخب الان من رجاك و من حرك من دون بابك الحقله

و از زراة بن اوفی است که رسول خدای - صلی الله علیه و آله - مردی را بر فوت فرزندش تسلی داد و فرمود: **حزاک الله و عظم لك الا جر فقال الرجل یا رسول الله انا شیخ کبیر و کان ابنی قد اجزا عنی فقال له النبی - صلی الله علیه و آله - اما یسرك ان یشیر لك و یتلقاك من ابواب الجنة بالکاس قال من لی بذلك ؟ فقال الله لك به ولكل مسلم مات له ولد فی الاسلام** : خدای عزوجل به تو اجر و مزد عطا فرماید و اجر تو را بزرگ کند. مرد گفت : ای پیغمبر خدای ! من مردی سخت پیرم و فرزند من کفایت امور مرا می نموده . آن حضرت فرمود: آیا مسرور می کنی تو را اینکه اشارت نماید یا پیشبازت آید از درهای بهشت با جامی پر از شراب ، گفت : این عنایت را با من که می کنی؟ فرمود: خدای تعالی برای تو می فرماید به سبب فرزندت و از برای هر مسلمانی که فرزندش در اسلام وفات یابد . اجزاء یعنی کفایت کرده است . **کاس**) با همزه و گاهی به تخفیف **ترك** می شود) ظرفی است که در او شراب باشد و به این اسم نامیده نمی شود مگر به انضمام شراب با ظرف و گفته شده است **کاءس** ، اسم برای هر دو بر اجتماع یا انفراد است و جمع آن اکوس و جمع جمع آن کووس است.

و از عبدالله بن قیس از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - **اذا مات ولد العبد قال الله تعالی للملائكة اقبضنك ولد عبدی ؟ فيقولون نعم فيقول قبضتم ثمره فواده ؟ فيقولون نعم فيقول ماذا قال عبدی ؟ فيقولون حمدك و استرجع فيقول الله تعالی ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد** : (80) چون فرزند بنده ای از بندگان خدای وفات کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا گرفتند فرزند بنده مرا؟ عرض می کنند: آری می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری . می فرماید: چه گفت بنده من ؟ عرض می کنند: تو را ستایش نمود و **انا لله و انا الیه راجعون** گفت . می فرماید: خانه برای او در بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد نام نهید.

و روایت شده است که زنی خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و کودکی همراه داشت که مریض بود. عرض کرد: یا رسول الله بخوان خدای تعالی را که فرزند مرا شفا ارزانی دارد. آن حضرت فرمود: **الك فرط؟ قالت نعم یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - جنة حصينة** : (81) . آیا فرزندی از تو مرده است ؟ گفت : آری فرمود: در جاهلیت ؟ گفت : بلکه در اسلام وفات یافته است . فرمود: سپری استوار است.

جنة (بضم) وقایه است یعنی تو را پناه می دهد از آتش جهنم یا از تمامت هولها و ترسها. و حصینه به معنی فاعل است یعنی محصنه صاحب خود را و پوشنده برای او از اینکه آسیبی به او رسد.

و از جابر بن سمره است که گفت : رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: من دفن

ثلاثة و صبر عليهم و احتسب وجبت له الجنة : فقالت ام ايمن و اثنين ؟ فقال من دفن اثنين و صبر عليهما و احتسبها و جبت له الجنة . فقالت ام ايمن و واحدة ؟ فسكت و امسك فقال يا ام ايمن من دفن واحدا و صبر عليه و احتسب وجبت له الجنة : (82) آن که دفن کند سه فرزند را و صبر کند بر مصیبت آنها و اجر مصیبت زدگی و صبر خویش از خدای تعالی خواهد، بهشت بر او واجب می شود. ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزند چه خواهد شد بهشت بر او واجب می شود ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزند چه خواهد شد؟ فرمود آن که دو فرزند دفن نماید و صبر بر مصیبت شان کند و اجر مصیبت و صبر خواهد بود؟ سکوت و تامل نمود و فرمود؟ سکوت و تامل نمود و فرمود: آن که يك فرزند به خاک سپارد و صبر کند و اجر خواهد بهشت بر او واجب می شود.

و ابن مسعود - رضی الله عنه - است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : من قدم ثلاثة لم يبلغوا الحنث كان له حصنا حصينا فقال ابوذر رضی الله عنه - قدمت اثنين فقال صلی الله علیه و آله - واثنين ثم قال ابی بن کعب : قدمت واحدا فقال واحدا ولكن كان ذلك عند الصدمة الاولى (83) .

آن که سه فرزند پیش از خود فرستد که به سن ارتکاب گناه نرسیده باشند برای او پناهی استوار خواهد بود و ابوذر عرض کرد: من دو فرزند پیش فرستادم . فرمود: همچنین است دو فرزند ابی بن کعب عرض کرد: من يك فرزند پیش فرستادم فرمود همچنین است يك فرزند اما این اجر در نزد صدمه اولی است که وارد آید.

و از ابی سعید خدری است که زنان خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کردند روزی را برای ما قرار ده که ما را موعظه فرمایی . آن حضرت فرمود : ایما امرأة مات لها ثلاثة من الولد كانوا لها حجابا من النار. قالت امرأة : و اثنان ؟ قال : و اثنان (84) هر زنی که سه فرزند از او بمیرد، برای او حجاب از آتش جهنم می شوند زنی عرض کرد: اجر دو فرزند چیست ؟ فرمود: همچنین است دو فرزند.

و از بریده است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - پرستاری و عیادت انصار می فرمود و پرستش از حالات ایشان می نمود و به آن حضرت رسید که از زنی انصاریه پسری وفات یافته و بیتابی بر فوت کرده است به خانه او تشریف ورود داد و امر فرمود بترسیدن از خدای عزوجل و شکیبائی . فقالت يا رسول الله انى امرأة رقوب لا الد ولم يكن لى ولد غيره فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الرقوب التى لا يبقى لها ولدها ثم قال ما من امرء مسلم او امرأة مسلمة يموت لها ثلاثة من الولد الا ادخلهما الله الجنة فقيل له و اثنان فقال و اثنان . و فى حديث آخر : انه قال اما تحبين ان ترينه على باب الجنة و هو يدعوك اليها (85) قالت بلى قال فانه كذلك . پس زن عرض کرد: یا رسول الله من زنی هستم رقوب که نمى زایم و جز این فرزندی نداشتم پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: رقوب زنی است که فرزند برای او باقی نماند. پس از آن فرمود: نیست مردی مسلمان و زنی مسلمان که سه

فرزند از او بمیرند جز اینکه خدای تعالی آنها را داخل بهشت می فرماید. در حدیثی دیگر است که به آن زن فرمود: آیا دوست نمی داری که فرزندت را ببینی بر در بهشت ایستاده و ترا می خواند و می گوید به سوی ما بیا؟

مترجم گوید که روزی در تهران خدمت مرحوم خان ، ملك الشعراء دولت قاهره ملاقات کردم و علاوه بر جلالت و بزرگی شغل و اصالت تبار در مراتب اخلاق یگانه آفاق بود: در خط و هنر و صنایع یدی و علوم متنوعه را به کمال داشتند و همانا نظیری برای آن مرحوم به تصویر در نمی آید. خوابی را حکایت کردند و چهار شعر خواندند که در خواب گفته بودند و در خواطر این بنده مانده است و يك شعرش را مناسب این مقام دیده می نویسم و این است:

از آب من بنوش که از چشمه حیات پر کرده ام برای تو جانا یکی سبو
و تتمه ترجمه این است که زن گفت : آری فرمود: فرزند تو چنین است.

رقوب (به فتح راء) زنی است که فرزند نیاورد یا فرزند او زنده نماند: این معنی به حسب لغت است و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - خاص فرموده است به آنچه ذکر شد. و از (ابی) نضر سلمی (86) است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: لا يموت لاحد من المسلمين ثلاثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له حصنا من النار. فقالت امرأة و ائتان؟ فقال و ائتان: (87). نمیرد برای هیچ يك از اهل اسلام سه فرزند که اجر مصیبت و شکیبایی از خدای عزوجل خواهد، جز آنکه پناهی از آتش برای او شوند. پس زن گفت: آیا دو فرزند را برای او چنین اجری خواهد بود؟ فرمود: دو فرزند نیز همچنین است و از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - است: من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا كان محجوبا من النار باذن الله عزوجل .

و فی لفظ اخر: من قدم شيئا من ولده صابرا محتسبا حظه باذن الله من النار (88) و در لفظ دیگر است ان که پیش فرستد سه چیز از فرزند خود در حالتی که صبر آورد و پاداش خواهد، مانع او از آتش می شود به اذن خدای .

و از ام میسر انصاریه (89) است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به درستی که آن حضرت بر ام میسر وارد شد و او طعام حیس می پخت: فرمود: من مات له ثلاثة لم يبلغوا الحنث كانوا حجابا من النار. فقالت: له یا رسول الله و ائتان؟ قال لها و ائتان یا ام میسر و فی لفظ اخر فقالت او فرطان؟ قال او فرطان: (90). کسی که بمیرد سه فرزند از او که به سن گناهکاری نرسیده باشند برای او حجاب از آتش خواهند بود. گفت: ای پیغمبر خدای! چگونه است دو فرزند؟ فرمود: دو فرزند همچنین است و در عبارت دیگر: دو فرط است. فرمود: دو فرط نیز چنین است .

مترجم گوید که حیس طعامی است که از روغن و خرما و دوغ سازند و در حدیث ذکر حیس بسیار است. پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی

چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله عنها - که با عایشه در نهی از وقعه جمل ، سخن می راند، مذکور است قال : **قالت و اذکرك و انت تغسلین راسه و انا احیس له حیسا و کان الحیس یعجبه صلی الله علیه و آله** (91)

و از قبیصة بن برهه است که گفت : در خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم زنی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که یا رسول الله خدای را برای من بخوان که فرزندی برای من بماند و تا کنون فرزند برای من نمانده است . فرمود : **کم مات لك ؟ قالت ثلاثة قال : لقد احظرت من النار** (92) **چند فرزندان وفات یافته است ؟ عرض کرد: سه فرزند. فرمود: محفوظ از آتش شده ای به حفظ استواری .**

حظار) به کسر حاء مهمله و ظاء دسته دار) حظیره ای است که از شاخهای درختان برای شتران می سازند که آنها را از سرما و باد حفظ کند و از این ماده است محظور برای محرم یعنی ممنوع از دخول در حرم.

و از ابی بن کعب است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - به زنی فرمود : **هل لك فشرط؟ قالت : ثلاثة : صلی الله علیه و آله جنه حصینه آیا فرزندی از تو وفات یافته است ؟ عرض کرد که سه فرزند از من مرده اند فرمود: پناهی استوار است.**

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است : **ما من مسلمین یقدمان ثلاثة لا یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته . قالوا: یا رسول الله وذوالاثنین ؟ قال ذوالاثنین . ان من امتی یدخل الجنة بشفاعته اکثر مضروان من امتی من یستطعم النار حتی یکون**

زویایها : (93) **نیست از مرد و زنی مسلمان که سه فرزند پیش فرستد که هنوز سن ارتکاب معاصی را درک نکرده باشد جز اینکه خدای تعالی ایشان را داخل بهشت می فرماید: بفزونی رحمت خود گفتند: ای پیغمبر خدای حق صاحب دو فرزند که پیش فرستاده باشند چه خواهد بود؟ فرمود: ثواب او نیز همین است و حق او ورود به فردوس برین ، به درستی که بعضی از امت من کسی است که به شفاعت او زیاده از قبیله مضر داخل بهشت می شوند. بعضی از امت من کسی است که طعم آتش را می چشند تا اینکه بوده باشد در یکی از زویای آتش.**

روایت و نقل کرده اند این حدیث را جماعتی از اهل حدیث و صحیحش دانسته اند. از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : **قال الله تعالی - جل شأنه - حقت**

مجتبی للذین یتصدقون من اجلی حقت مجتبی للذین یتناصرون من اجلی (94) **ثم قال علیه و آله التحیة و السلام : ما من مومن و لا مومنة یقدم الله تعالی له ثلاثة اولاد من صلبه لم یبلغوا الحنث الا ادخله الجنة بفضل رحمته ایاهم** : (95) **خدای تعالی فرموده است : مخصوص داشتم**

دوستی خود را برای کسانی که با یکدیگر راستی کنند از جهت من و مخصوص داشتم دوستی خود را برای آنان که یاری و مدد کاری یکدیگر نمایند از جهت من . بعد از آن فرمود: مرد و زنی از اهل ایمان نیست که خدای تعالی آنها را داخل بهشت بگرداند. به فزونی رحمتی که درباره ایشان می فرماید.

از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود: من دفن ثلاثه من ولیده حرم الله علیه النار : (96) کسی که سه فرزند از فرزندان خود را دفن نماید حرام می فرماید خدای تعالی بر او آتش دوزخ را.

و از صعصعة بن معاویه است که گفت : اباذر غفاری را دیدم و او شتری را که داشت می راند و دو انبان توشه بر آن بود و مشکی بر گردنش بسته . گفتم : ای اباذر! چه چیز است برای تو؟ گفت عمل من گفتم خدایت رحمت کناد مرا حدیثی بگوی گفت : از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود : ما من مسلمین يموت بينهما ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث الا غفر الله لهما بفضل رحمته اياهم . قال قلت له فحدثني قال نعم ، سمعت عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقول : ما من مسلم ينفق من كل ماله زوجين في سبيل الله الا استقبلته حجة الجنة كلهم يدعوه الى ما عنده فقلت كيف ذلك قال ان كان رجلا فرجلين و ان كان بعيرا فبعيرين و ان كان بقرا فبقرين حتى عد اصناف المال: (97) . مرد و زن مسلمانی نیستند که بمیرد و در میانه آنها سه فرزند و سن معصیت را در نیافته باشند، جز آنکه پیامرزد خدای تعالی ایشان را به فزونی رحمتی که نسبت به ایشان دارد صعصعه گفته است به ابوذری رضی الله عنه گفتن : باز مرا حدیث کن گفت : آری از رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: نیست مسلمانی که در راه خدا اتفاق کند از تمام مال خود دو جفت را جز آنکه حجاب و دربانان بهشت او را استقبال کنند و هر يك از آنها بخواند به سوی آنچه در نزد اوست گفتم این چگونه است ؟ گفت مرد و غلام باشد دو مرد و اگر شتر باشد دو شتر و اگر گاو باشد دو گاو تا اینکه شمرد اصناف مال را.

و ذکر کرده اند این خبر را جماعتی از انس بن مالك است که گفت : رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - در مجلسی از بنی سلمه ایستاد و فرمود یا بنی سلمه ما الرقوب فيكم قالوا الذی لا یولد له قال بل الذی لا فرط له قال ما المعدم فيكم قالوا الذی لا مال له قال بل هو الذی یقدم و لیس له عندالله خیر : (98) ای بنی سلمه رقوب در لغت شما چیست ؟ گفتند: ان است که کسی را فرزندی نشود. فرمود: بلکه آنست که فرزندی پیشتر از او بمیرد. باز فرمود: معدم چیست در نزد شما؟ گفتند: ان است که مالی برای او نباشد. فرمود بلکه آن است که بمیرد و چیزی در نزد خدای برای او نباشد.

و از ابن مسعود که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - به زنی وارد شد که طفلی از او مرده بود و فرمود : بلغنی انك جزعت جزعا شدیدا قالت و ما یمنعنی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد تركنی عجوزا رقوبا فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله لست بالرقوب انما التي تتوفى و لیس لها فرط و لا یستطیع الناس ان یعود و علیها من افراطهم فتلك الرقوب : به من رسیده است که تو سخت جزع و بیتابی کرده ای گفت : چه چیز مرا از بی تابی و

گریه باز می تواند داشت و حال آنکه این طفل مرا پیر زن و رقوب گذاشت و دیگر فرزند نمی آورم؟ فرمود: تو رقوب نیستی بلکه رقوب آن است که بمیرد و پیش از خود فرزندی نفرستاده باشد و مردم نتوانند از ثواب و اجر افراط خودشان به آن پیر زن عائده و فائده رسانند و صبر و احتساب از خدا، برای او خواهند، پس چنان زنی است .

همه این احادیث از اصول مستنده استخراج شده و اسناد اصولش را از جهت اختصار ترك کردیم ، زیرا که خدای تبارك و به فضل و رحمت خود وعده ثواب فرموده است آن را که به آنچه رسیده است عمل کرده و هر چند امر چنان که به او رسیده است نباشد و وارد شده است این خبر در شما احادیثی از طرق ما و طرق عامه.

فصل : در آنچه تعلق به این باب دارد.

از زید بن اسلم است که گفت : مات لدواد - علی نبینا و آله و علیه السلام - ولد فحزن علیه حزنا کثیرا فوحي الله الیه یا داود و ما کان هذا الولد عندك قال یا رب کان يعدل هذا عندی ملا الارض ذهباً قال فلك عندی یوم القیامه ملا الارض ثواباً : (99) فرزندی از داود نبی - علی نبینا و علیه السلام - رحمت نمود و آن حضرت بر فوت او بسیار اندوهناك شد. پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود: داود فرزند تو در نزد تو با چه برابر بود؟ عرض کرد: پروردگارا در نزد من برابر بود با روی زمین که پر از زر باشد فرمود: پس برای توست نزد من در روز قیامت معادل پری روی زمین از ثواب و پاداش نیک.

از داود بن ابی هندی (100) است که گفت : در خواب دیدم قیامت بر پا و هنگامه رستخیز گرم شده است و مردم به سوی حساب خوانده می شوند. نزد میزان شدم و حسنات خود را در کفه ای و سئاتم را در کفه دیگر یافتم و پله سئات بر حسنات چربید. در این میانه که غرق عرق شرم و در شدت اضطراب و نومیدی بودم ناگاه دستاری یا پارچه سفیدی به من دادند و بر زبر حسنات خود گذاشتم و رجحان گرفت . یکی مرا گفت : دانستی که چه بود؟ گفتم ندانستم گفت : سقطی است که برای تو بوده است . گفتم : دختری هم از من در گذشته بود. گفت : دخترت این موقع را ندارد زیرا که تو مرگ او را از خدا طلب می نمودی.

مترجم گوید: بعد از ترجمه این خواب ، چنان به خواطر فاتر این بنده گذشت که وقتی خوابی شنیدم و چون ذکری از حضرت خامس آل عباسید الشهداء - ارواحنا له الفداء - در این نسخه مبارکه موجب مزید برکات این نسخه می شود، درین موقع تزییل و نقل می کند.

از شاهزادگان قاجار محمد یوسف میرزا مردی در جرگه اهل عرفان دو سه سالی مجاور و در آستان مقدس رضوی - سلام الله علیه - و در میانه حسن معاشرت دایر بود.

او حکایت نمود که حاجی کاظم ، کدخدای محله سنگلج تهران در مدت زندگانی خود به خلاعت و بیباکی می زیست و بعد از فوت او در خوابش دیدند با گردن کج و قد خمیده و رنگی پریده در جلو میزانی ایستاده و سخت حیرت زده در آن می نگرد و کفه میزان در هوا و پله بر

زمین است نزدیک شدم و پرسیدم که این ترازو چیست و چنین دهشتزده چرایی ؟ ملتفت من نشد و ایدا جوابی باز نداد. در این اثنا کسی به میزان نزدیک آمد و چنان یافتم که چیزی در کفه هوائی میزان گذاشت و گذشت و آن کفه هوائی به زمین رسید و کفه زمین به هوا بر شد و حاجی کاظم قدی راست کرد و گردنی بر افراخت و چهره بر افروخت و با من شکفتگی نمود. گفت از حال تو و این ترازو عجب دارم و خوب است مرا آگاه نمائی . گفت : این ترازو و میزان عدل الهی است و کفه هوائی برای حسنات و خالی بود و کفه دیگر را سیئاتم سنگین کرده و به زمین رسانده بود و دست غیب نمایش حسنه ای برای من آورد و پله سبک را گرانسنگ کرد و به زمین میل داد و کفه سیئات به هوا بر شد. گفتم مگر چه در کفه گذاشت گفت برو ببین . سر پیش داشتم و درست نگاه کردم ، مختصر کاغذ نازکی به اندازه نگینی در کفه دیدم و اسم مبارك حسین ، به مرکبی بسیار کم رنگ به نظرم رسید. گفتم : عجب کاغذی رقیق و رنگی اندک است که درست محسوس نمی توان داشت . گفت : من هفته ای يك مجلس روضه در خانه خود دایر کرده بودم و برای امور دنیویه خود میمون گرفته قصد خلوصی و اعتقاد ثواب آخرتی نداشتم و رنگ خط و حجم کاغذ از این جهت اندک و رقیق است و اینک بر تمام سیئات من راجح آمده از عذاب رستم و به ثواب خدای پیوستم ان الحسنات یذهبن السيئات مرا که محمد یوسف میرزا هستم از کمال شوق و امید لذت این مژده و نوید گریه شدید دست داد و از خواب بیدار شدم و به برکات تعزیت داری آن بزرگوار امیدوار. همانا این شعر از میرزا سر خوش شاعر هروی مناسب این موقع است که مترجم را در خاطر بود:

کفه ای بر ارض ماند پله ای بر آسمان با فلك گر قدری از قدر تو را میزان کنند
اینک باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود

و از ابی شوذب است که مردی را پسری بود هنوز به سن رشد و بلوغ نرسیده . اقوامش را دعوت نمود و گفت : حاجتی به شما دارم . گفتند: چه حاجت داری ؟ گفت : می خواهم دعا کنم که خداوند مجیب ، فرزند مرا به جوار رحمت خود برد و شما آمین بگوئید و اجابت دعای مرا درخواست نمایید. از سبب سوال کردند و گفت : در خواب شبانگاهی چنان دیدم که روز رستخیز است و مردم درهم و فراهمند و عطش شدید بر همه مردم غلبه کرده و من هم سخت تشنه ام و اطفال خود از بهشت بیرون آمده و ابریقها پر از آب صافی در دست دارند. در میانه آنها فرزند برادرم را دیدم و تمنا کردم که مرا از ابریق خود سیراب نماید ابا نمود و گفت که ای عم ما کودکان جز پدر و مادر خود کسی را آب نمی نوشانیم . این است که می خواهم مصیبت فرزند خود را ببینم و صبر احتساب نمایم و برای چنان روزی و چنان عطش جانسوزی ، ذخیره داشته باشم.

دعا کرد و قوم آمین گفتند و چندی نگذشت که پسرش وفات یافت.
و این حکایت را بیهقی در کتاب شعب آورده است:
و از محمد بن خلف است که گفت : ابراهیم حربی پسری به سن یازده ساله داشت که قران

حفظ کرده بود و از پدر بسیاری از فقه و حدیث آموخته و وفات یافت . نزد ابراهیم رفتیم که تعزیت گویم و تسلیت دهم . گفت من مرگ او را دوست می داشتم . گفتم : ای ابو اسحاق تو عالم و دانای جهان هستی و درباره فرزندی که به نجابت تربیت پذیرفته و قران و فقه و حدیث یاد گرفته ، چنین سخنی می گویی ؟ گفت : آری ، در خواب دیدم که قیامت بر پاست و کودکانی ظرفها پر از آب صافی در دست دارند و از مردم محشر پذیرایی می کردند و بعضی از آنها به بعضی آب می نوشانیدند و هوای رستخیز، سخت گرم و من از شدت گرما و عطش در التهاب بودم . کودکی را گفتم : آبی به من بنوشان . نظر به من کرد و گفت که تو پدر من نیستی . گفتم که شما کیانید؟ گفتید: ما فرزندان کسانی هستیم که ما وفات نمودیم و آنها دچار مصیبت ما شدند و صبر کردند و اینک ما آنها را استقبال می کنیم و آب به ایشان می رسانیم و از تشنگی محشر می رهانیم و از این روی ، آرزوی مرگ او را داشتم.

غزالی در احیاء آورده است که بعضی از ارباب صلاح را دوستان او به اختیار عیال تکلیف می نمودند و او ابا می کرد. روزی خفته بود و بیدار شده گفت : عیالی برای من خواستگاری نمایند. عقیقه ای به نکاح او در آوردند و از او سوال کردند که چرا قبل از این ، اظهار کراهت می کردی و اینک بجد تمام اختیار عیال نمودی ؟ گفت : شاید خدای متعال مرا فرزندی بخشد و او را در حیات من بمیراند و معاد و آخرت مرا مقدمه و ذخیره گردد. پس از آن حکایت کرد که در خواب دیدم هنگامه رستخیز است و کسی را پروای کسی نیست و من میان مردم در موقف ایستاده ام و غلبه عطش نزدیک است دل مرا پاره نماید. در این وقت کودکانی به میان جمع در آمدند و با آنها قندیلها از نور بود و ابریقها از نقره و تنگها از طلا در دست داشتند و هر يك کسی را آب می دادند و در می گذشت . من دست خود را به نزدیک یکی از آنها دراز کردم و گفتم آبی به من ده مرا از سختی عطش برهان گفت : تو در زمره ماها فرزندی نداری که تو را آب دهد و ما جز پدران خود را سیراب نمی توانیم نمود. گفتم شما کیانید؟ گفتند ماها پسرانی هستیم از مسلمانان که پیش از پدرها مرده ایم و ذخیره آنها شده ایم (101)

و شیخ ابو عبدالله بن النعمان در کتاب مصباح الظلام از بعضی ثقات حکایت کرده است که مردی به یکی از اصحاب خود که عزیمت سفر بیت الله داشت سفارش نمود که سلام او را به پیشگاه حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - عرضه دارد و رقعہ مختومه ای به او سپرد که نزد سر مبارك آن حضرت دفن کند. آن مرد بر حسب وصیت او معمول داشت و چون از سفر باز آمد، صاحب رقعہ به ملاقات او رفت و گفت : خدایت جزای خیر دهد که تبلیغ رسالت مرا درست به انجام آوردی . مسافر وارد از سخن او عجب کرد و گفت : این معنی چگونه بر تو مکشوف گردید؟ گفت : این است که با تو حدیث می کنم و حکایت می کنم و حکایت کرد که برادری از من وفات یافت و کودکی خردسال از او باقی ماند و من او را به مهر و حفاوت تربیت می کردم و قبل از سن بلوغ فوت شد. شبی خواب دیدم که قیامت قیام نموده و عطش بر من غلبه کرده است و برادر زاده خود را دیدم ظرفی از آب روشن در دست دارد

پیش او شدم و درخواست کردم که آب را به من نوشاند. ابا کرد و گفت: پدرم سزاوارتر از تو به این آبست. دریغی که از من نمود، بر من سخت دشوار آمد و از غلبه وحشت و دهشت از خواب بیدار شدم و چون صبح شد، دیناری چند تصدق دادم و از خدای در خواستم که مرا پسری روزی فرماید و روزی فرمود و تو را مسافر حج بیت الله دیدم و آن رقعہ را دادم و متضمن توسل به پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - بود به سوی خدای تعالی که فرزند مرا بمیراند و برای من ذخیره روز فزع اکبر گرداند. در این نزدیکی تب کرد و مریض شد و وفات نمود و مقارن روز ورود تو بود و دانستم که تو ادای وصیت و تبلیغ رسالت مرا بدرستی نموده ای. و در کتاب **نوم و رویا** که ابوالصقر موصلی راست حکایت شده است که علی بن الحسین بن جعفر از پدر خود حدیث کرده که یکی از اصحاب ما که صاحب علم و دیانت بود گفت: وارد مدینه طیبہ شدم و در شب در بقیع غرقد⁽¹⁰²⁾ در میانه چهار قبر که نزد آنها قبری دیگر بود خوابیدم و در خواب دیدم که چهار کودک از قبرها بر آمده این دو شعر می خواندند:

انعم الله بالحیة علنا و بمسراک یا امیم الینا
عجبا ما عجت من ضغطة القبر و مغداک یا امیم الینا
منت نهاد خداوند بر ما به ورود دوست.

و سیری که ای امیم در شب به سوی ما کردی
عجب داریم از آنچه از فشار گور تعجب داری
و حال آنکه صبحگاه بر ما نازل می شوی

با خود گفتم برای این بیتها، شان و حقیقتی خواهد بود و تامل کردم تا آفتاب بر آمد ناگاه دیدم جنازه ای آورند. پرسیدم که جنازه کیست؟ گفتند: زنی از اهل مدینه است گفتم: آیا اسم او امیم است؟ گفتند: آری، گفتم: آیا فرزندی پیش از خود به خاک سپرده است؟ گفتند: چهار فرزند. پس ایشان را از خواب خود مطلع نمودم و بسیار تعجب نمودند⁽¹⁰³⁾. مترجم گوید: چنان می رود که این بیت خالی از تصحیف نبوده باشد و اصل آن بدین لفظ است که ثبت می شود:

انعم الله بالحیب علینا و بمسراک یا امیم الینا (چه اولاً صنعت ترصیع علینا بالینا لفظاً خالی از جهت تحسین نیست. ثانیاً ربط علینا با نعم معنی خالی از تعسف و تکلف فوق العاده نخواهد بود. تساوی تذکیر و تاءنیت در صیغه فعیل هم رافع ایراد خواهد بود. (و) بقیع غرقد نام قبرستان مدینه طیبہ است، چه غرقد نام درختی است خاردار که این گونه اشجار در آنجا بسیار بوده است.

و باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود و چه خوش گفته است یکی از افاضل:

عطیته اذا اعطی سرور و ان سلب الذی اعطی اثابا
فای النعمتین اعد فضلا و احمد عند عقبایا ابا
انعمته التی کانت ام الخری التی جلبت ثوابا

عطای الهی هنگامی که می بخشد مایه شادمانی حیات و زندگانی است.

و هنگامی که بازستاند عوضی بهتر ارزانی می دارد.

و بازگشت آن نعمت را به خود سپاسی رانم.

نعمتی را که در دنیا برای من نشاط خاطر است.

یا نعمت دیگر را که در آخرت ذخیره ثواب وافر.

باب دوم : در صبر است و آنچه ملحق به اوست:

صبر در لغت ، نفس حبس راست از بیتابی و جزع در اموری که ناگوار است و منع می کند

باطن را از اضطراب و ظاهر را از حرکات غیر عادی ناصواب و متنوع به سه نوع می شود:

اول ، صبر عوام است و آن حبس نفس است و خویشترنداری بر وجه چالاکی و اظهار ثبات و

بیباکی در حوادث روزگار و خورسندند که عوام از مردم صورت حالشان را پسندیده دارند **یعلمون**

ظاهرا من الحياه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون (104) می بینند ظاهری از زندگانی دنیا را و

ایشان از آخرت غافلاند.

دویم ، صبر عباد و زهاد است و پرهیزگاران و ارباب دانش تا به ثواب آخرت نائل شوند و ذخیره

طاعت حاصل نمایند، **انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب** (105)

به درستی که مزد ایشان بیرون از حساب ، کاملاً داده می شود.

مترجم این شعر را از مثنوی مولوی رومی در این مقام می نگارد:

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد بر منفعت

سیم ، صبر عارفانی است که بسیاری از ایشان از آنچه ناگوار طبائع است لذتها می برند و

آنچه را خدای عزوجل به آن مخصوص شان دارد، به چشم رضا می نگرند : **و بشر الذین اذا**

اصابتهم مصیبه قالوا انا الله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئک هم

المهتدون (106)

بشارت رسان ای پیغمبر من صاحبان صبری را که چون مصیبتی به آنها رسد، می گویند انالله

و انالیه راجعون ما برای حضرت حقیق بازگشت ما همه به اوست ایشانند که از پروردگارشان

برایشان صلوات و رحمتهاست و ایشانند پویندگان راه هدایت و راست رفتاری.

و این نوع مخصوص است به اسم **رضاو** زود است که می آید دریایی خاص.

و نوع نخستین ثوابی مرتب نخواهد بود، زیرا که تجلد و اظهار ثبات و قوت قلب برای خدا نکرده

است و عمل او خودنمایی بر اقران و ریاء محض می تواند بود پس آنچه از جنس ریاء وارد آمد

از این قبیل است ، لیکن بیتابی و جزع بدتر از این است ، زیرا که نفوس بشریه به سوی

اخلاق امثال و طرف آمیزش و معاشرت خود میل می کند و هنگامی که از یکی شان در

مصیبتی بیتابی بینند، خوش نما می دانند و اقتفا می نمایند و رسم جزع و آداب فزع در میان

آنهاشایع می شود و آیین صبر و رضا ضایع می ماند و وقتی که مشاهده حال صابران در

موالف و قرین خود کنند نفوسشان به کسب خلق او مایل می شود و رسم ردائل از طبعشان

زایل می گردد و بسا که این رویه و روش در بعضی کمال می گیرد و نظام نوع را جلوه و جمال می دهد.

و هر چند چنین صبر و صابر را در مقام اطلاق بر قسم ثانی نتوان محمول داشت و بدان که خدای عزوجل صابران را به او صافی چند در کلام مجید و کتاب کریم خود وصف فرموده و آنها را در زیاده از هفتاد موضع یاد نموده است و بسیاری از خیرات و مزید درجات را نسبت به سوی صبر داده و درهای رفعت دنیا و آخرت را از این راه به سوی بندگان گشاده ، پس فرموده است :

عز من قائل : و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا ⁽¹⁰⁷⁾ : قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت به امر ما می نماید از اینکه صبر کردند . می فرماید : و تمت کلمه ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ⁽¹⁰⁸⁾ تمامی گرفت بهتر کلمه پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب صبری که کردند و ثباتی که آوردند . فرموده است - : و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما كانوا یعلمون ⁽¹⁰⁹⁾ هر آینه پاداش می دهیم آنانی را که صبر کردند مزدشان را بهتر از عملشان فرموده است : اولئك یوتون اجرهم مرتین بما صبروا ⁽¹¹⁰⁾ این مردمند که گرفته اند مزد خود را دوبار به سبب صبری که نموده اند و فرموده است : انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب ⁽¹¹¹⁾ به درستی که تمام داده می شود صابران بر علامت الهی و بلاهای نازله بیرون از حساب وکیل و زن و مزد خودشان را .

و هیچ امری از قربت و عملی از اطاعت نیست جز آنکه اجر و ثوابش را اندازه و حسابی مقرر است ، جز صبر و از اینکه روزه نیمه ای از صبر است ⁽¹¹²⁾ مزدش از جز خداوند تبارک و تعالی کفالت نتواند نمود چنان که در اثر است :

قال الله تعالی الصوم لی و انا الذی اجزی به ⁽¹¹³⁾ روزه برای من است و منم آنکه پاداش آن را توأم داد . پس نسبت داده است روزه را به سوی خود از میان سایر عبادتها و وعده نهاده است صابران را به اینکه او با ایشان است و فرموده است : اصبروا ان الله مع الصابرين ⁽¹¹⁴⁾ صبر کنید به درستی که خدای با صبر آورندگان است و فتوحات را منوط به صبر فرموده و بشارت بخشیده است که بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوكم من فورهم هذا یمدد کم ربکم بخمسه آلاف من الملائکه مسومین ⁽¹¹⁵⁾ بلی اگر صبر و پرهیزکاری نمایید و بیایند شما را مشرکان در این ساعت مدد می رساند شما را پروردگار شما به پنج هزار از ملائکه که صاحبان علامت باشند و جمع فرموده است برای صابران در میانه چندین امر که جمع نفرموده است بر غیر ایشان پس فرموده است :

اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون ⁽¹¹⁶⁾ ایشانند که بر ایشان است صلوات از پروردگارشان و رحمت از خدای عزوجل برای صابران فراهم است و استقصاء تمامت آیات قرآنی که زیاده از هفتاد آیه است در مقام صبر سبب طول کلام می شود . و اما اخبار پس پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرموده است : الصبر نصف الایمان ⁽¹¹⁷⁾ شکیبایی يك نیمه از ایمان به خدا و پیغمبران و آخرت است .

و فرموده است : من اقل ما اوتيتم اليقين و عزيمة الصبر و من اعطى حظه منهما لم يبالي ما فاته من قيام الليل و صيام النهار و لئن تصبروا على مثل ما انتم عليه احب الي من ان يوفيني كل امرى منكم بمثل عمل جميعكم ولكنى اخاف ان يفتح عليكم الدنيا بعدى فينكر بعضكم بعضا و ينكر كم اهل السماء عند ذلك فمن صبرو احتسب ظفر بكمال ثوابه ثم قرء: و ما عندكم ينغد و ما عند الله باق و لنجزين الذين صبروا⁽¹¹⁸⁾ الى اخره ⁽¹¹⁹⁾

و از کمتر چیزهایی که به شما داده است ، یقین است و دل نهادن بر شکیبایی و کسی که بهره این دو فضیلت به او داده شده است ، پروای آنچه را از فوت شود نباید داشت ، خواه قیام به نماز شب باشد، خواه اقدام به روزه و اگر صبر نمایید بر سختی و فقری که در آن هستید دوست تر می دارم از آنکه به من رسد از هر يك شما مثل طاعت تمامت شما، ولیکن من بیم دارم که دنیا بر شما گشوده شود و بعضی از شما که توانگر و منعم شوید، شناسید بعضی را که فقیر و درویش باشند در آن وقت اهل آسمان هم شما را شناسند و در نزول رحمت یا دفع و رفع بلا و نعمت ، جانب شما را اجابت نمایند.

و این معنی بر آن است که لفظ متکلم مجرد از باب فرح بوده باشد و اگر از باب افعال و بوده باشد، چنین معنی دهد که بعضی از شما که بر باطل باشید، بعضی را که حق باشند انکار نمایند و در نزد این کار و چنین انکار اهل آسمان شما را دشمن دارند. پس کسی که صبر پیش گیرد و از خدای تعالی اجر طلبد، به کمال ثواب و پاداش ظفر یابد. پس از آن آیه کریمه راتلاوت فرمود که چنین فرمود : آنچه در نزد شماست تمام می شود و آنچه در نزد خدای است باقی است و هر آینه پاداش نيك می دهم آنانی را که صبر کردند و طاقت آوردندالی آخر آیه.

و روایت کرده جابر که از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - سوال کردند از ایمان فرمود : الصبر کنز من کنوز الجنة و سئل مرة ما الايمان فقال الصبر ⁽¹²⁰⁾ صبر گنجی از گنجهای بهشت است و مرتبه ای سوال کردند از ایمان فرمود همانا صبر است و این عبارات فرمایش آن حضرت است که فرموده است:

الحج عرفة ⁽¹²¹⁾ زیارت بیت الله عرفة است

مترجم گوید گویا وجه شبه در تشبیه مصنف - قدس سره - این حدیث را به حدیث الحج عرفة همان تسمیه کل به اسم جزء است ، چنانچه حج عبارت از تمامت مناسك مخصوصه است که مشتمل بر همگی ارکان و شرایط و اجزاء منصوصه باشد که یکی از آن مناسك و اجزاء اعمال عرفة است ، ولی نظر به اهمیت و مزید عنایت به شرافت اعمال عرفة که بر سایر اعمال برتری دارد، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - تمام حج را در عرفة منحصر و مخصوص فرموده اند. چنین است حدیث ایمان که تعبیر به صبر و سماحت شده ، چه ایمان اگر چه شرایط عدیده و اوصاف و اجزاء و ارکان متعدده دارد، ولی چون جزء اعظم آن و رکن اهم شکیبایی و جوانمردی است ، بدین جهت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - ایمان

را در صبر و سماحت منحصر فرموده اند. (انتهی)
و نیز فرموده است آن حضرت - صلی الله علیه و آله - که شکیبایی گنجی است از گنجهای بهشت.

نیز فرموده است آن حضرت - صلی الله علیه و آله - **افضل الايمان ما اكرهت النفوس** ⁽¹²²⁾ **بالاتر ایمانها** ⁽¹²³⁾ **آن است که بر نفس ناگوار است .**

و گفته شده است که حضرت داود - علی نبینا و آله و علیه السلام - را خدای عزوجل وحی فرموده که **تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر** ⁽¹²⁴⁾ **به خوبها و روشهای من ، خوی و عادت گمار و از جمله خوبهای من ، صبر و شکیباییست .**

و از این عباس - رضی الله عنه - است که چون رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - بر انصار وارد شد، فرمود: **امومنون انتم ؟ فسکتوا فقال رجل نعم يا رسول الله فقال ما علامة ایمانکم ؟ قال نشکر علی الرخاء و نصبر علی البلاء و نرضى بالقضاء فقال مومنون و رب الكعبه** ⁽¹²⁵⁾

آیا شما اهل ایمانند؟ پس ساکت شدند. مردی گفت : آری ای پیغمبر خدای . فرمود: علامت ایمان شما چیست ؟ گفت : در زمان وسعت و رخاء، خدای را شکر می گذاریم و در نزول رنج و بلا، صبر می آوریم و رضای خاطر به قضای الهی می سپاریم . فرمود: به این صفات ، از اهل ایمانند قسم به پروردگار کعبه.

(و قال - صلی الله علیه و آله - **فی الصبر علی ما یکره خیر کثیر** ⁽¹²⁶⁾).

و حضرت مسیح - علی نبینا و علیه السلام - فرموده است **انکم لا تدرکون ما تحبون الا بصبرکم علی ما تکرهون** : : به درستی که شما نمی توانید رسید به آنچه دوست می دارید جز به صبر و تحمل آنچه ناخوش می شمارید.

و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم : **لو کان الصبر رجلا لکان کریمًا** ⁽¹²⁷⁾

اگر صبر به هیات وزی مردی در میان مردم می آمد، مردی که کریم بود و کرامت خود را مشهور می نمود.

و حضرت امیر المومنین - علیه السلام - فرموده است : **بنی السلام علی اربع قوائم الیقین و الصبر و الجهاد والعدل** ⁽¹²⁸⁾ **اسلام بر چهار پایه بنا شده است : نخست یقین است ، دویم صبر است سیم جهاد و چهارم عدالت است**

و نیز می فرماید : **الصبر عن الايمان بمنزله الراس من الجسد و لا جسد لمن لا راس له و لا ایمان لمن لا صبر له** ⁽¹²⁹⁾ **صبر نسبت به ایمان در منزلت سری نسبت به بدن است و بدنی نیست آن را که سر در بدن ندارد و بر این دستور آن را که صبر نباشد، ایمان نمی تواند داشت و نیز فرموده است : علیکم بالصبر فانه به یاخذ الحازم و الیه يعود الجازع بر شما باد به شکیبایی ! به درستی که آن که همت به امری گمارد، باید شکیب آرد و آنکه از حادثه بیتاب شود، باید بازگشت به شکیبایی نماید.**

و نیز فرموده است ان صبرت جزت عليك المقادير و انت ماجور و ان جزعت جرت عليك المقادير و انت مازور :⁽¹³⁰⁾ اگر شکیب آوری قدرهای الهی بر تو جاری می شود و اجر شکیب و صبر برای تو خواهد بود و اگر شکیبایی ننمایی ، قدرهای خداوندی بر سرت خواهد رفت و وبال ناشکیبی برای خود خواهی گذاشت.

و از حضرت حسن بن علی - علیه السلام - است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - فرمود: ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی و توتی باهل البلاء یوم القیامة فلا یرفع لهم دیوان ولا ینصب لهم میزان یصب علیهم الاجر صبا وقرأ علیه السلام : انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب ⁽¹³²⁾ : ⁽¹³¹⁾ به درستی که در بهشت درختی است که شجره بلوی نام دارد و مخصوص اهل بلاء است و در روز قیامت برداشته نمی شود برای ایشان دیوانی و نصب نمی شود برای ایشان میزانی و می ریزد بر ایشان اجر را ریختنی در خور بلیه که بر آنها وارد آمده است و بعد آیه کریمه را تلاوت فرمود که معنی چنین می دهد: اجر صابران وفای می شود بیرون از حساب.

و از آن بزرگوار - علیهما السلام - است که پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله - فرمود: ما من جرعه احب الی الله تعالی من جرعة غیظ کظمها رجل ، او جرعه صبر علی مصیبة و ما من قطره دمع من خشية الله او قطرة دم اهرقت فی سبیل الله : ⁽¹³³⁾ . جرعه ای در نزد خدای عزوجل محبوبتر نیست از جرعه خشمی که مرد آن را فرو خود یا جرعه صبری که در مصیبت ، آن را متحمل شود و قطره ای محبوبتر نیست در نزد خدای تعالی از قطره اشکی که از ترس خدای جاری می شود یا قطره خونی که در راه خدای ریخته شود.

و از آن بزرگوار است : المصائب مفاتیح الاجر : مصیبتهای کلیدهای اجر و ثواب است.
و از حضرت زین العابدین - علیه السلام - است : اذا جمع الله الاولین و الاخرین ینادی ماد این الصابرون لیدخلوا الجنة بغير حساب ؟ قال فیقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائكة فیقولون الی این یا بنی آدم ؟ فیقولون الی الجنة فیقولون و قبل الحساب ؟ فقالوا نعم قالوا و من انتم ؟ قالوا الصابرون قالوا و ما کان صبر کم ؟ قالوا صبرنا علی طاعة الله و صبرنا عن معصية الله حتی توفانا الله عزوجل قالوا انتم کما قلتم ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين : ⁽¹³⁴⁾ . چون خدای تعالی مردم اولین و آخرین را جمع نماید، منادی ندا می دهد که کجا هستند صابران تا بدون حساب داخل بهشت شوند؟ پس جماعتی از مردم بر می خیزند و ملائکه ایشان را پذیرایی می کنند و می گویند: کجا می روید ای فرزندان آدم ؟ می گویند: به سوی بهشت می شتابیم . گویند: آیا پیش از حساب وارد می شوید؟ می گویند آری میگویند: شما چه کسان هستید؟ میگویند: ما صابران هستیم . می گویند: صبر شما چه بوده است ؟ می گویند: ما صبر در طاعت خدای کردیم و از عصیان و سرکشی با او شکیب آوردیم تا خدای عزوجل ما را میراند. می گویند: شما چنانید که می گویند، داخل بهشت شوید و چه نیکوست پاداش عمل کنندگان به صبر

و از انس است که گفته است پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: قال الله عزوجل اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبه فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلك بصبر جمیل استحیت منه یوم القیامه ان انصب له میزان و انشر له دیوانا : (135) خدای فرمود: چون متوجه کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندانش و پذیرایی کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی بر افرامم یا دیوانی باز نمایم.

و از ابن مسعود - رضی الله عنه - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ثلاث من رزقهن فانه رزق خیر الدارین : الرضاء بالقضاء و الصبر علی البلاء و الدعاء فی الرضاء : (136) سه چیز است که هر کسی آن سه چیز را روزی باید، پس او خیر دنیا و آخرت را روزی یافته است : نخست رضا به قضاء است و دوم شکیب بر بلا و سوم دعا در هنگام وسعت و رضاء.

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که گفت : در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودم فرمود : یا غلام او یا غلیم الا اعلمک کلمات ینعفک الله بهن ؟ فقلت بلی یا رسول الله فقال احفظ الله (یحفظک ، احفظ الله) تجده امامک تعرف الله فی الرضاء یعرفک فی الشدة اذا سئلت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان اللصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و ان مع العسر یسرا (137) ای پسر یا ای پسرک آیا نیاموزم تو را سخنانی که خدای تبارک و تعالی تو را به آنها فایده بخشد؟ عرض کردم : بلی ای پیغمبر خدای فرمود: پاس دار خدای را تا او را در پیش روی خود بیابی ، و بشناس خدای را در وسعت تا بشناسد تو را در سختی و چون مسالتی از کسی خواهی کرد از خدای مسالت کن و چون یاری و مددکاری جوئی ، از خدای جوی (و) بدان که در صبر بر آنچه ناخوش می داری ، فایده بسیار است و پیشرفت و نصر در ثبات و صبر است و شادمانی در پی ملامت و زجر ان مع العسر یسرا به درستی که با سختی سهولت و آسانی است.

شعر:

ایزد دردی نیافرید به گیتی کز پی آن ، دارویی نکو نفرستاد
و از حضرت است - صلی الله علیه و آله - : یوتی الرجل فی قبره بالعذاب فاذا اوتی من قبل راسه دفعته تلاوة القران و اذا اوتی من بین یدیه دفعته الصدقة و اذا اوتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المسجد (138) و الصبر حظه و یقول اما لورایت خللا لکنت صاحبه و فی لفظ اخر اذا دخل الرجل القبر قامت الصلاة عن یمینه و الزکاة عن شماله و البر یظل علیه و الصبر بناحیه بقول دونکم صاحبی فانی من وراثه (139) .

در می یابد مرد، عذاب را در قبر او و چون خواهد از طرف سر او در آید قرائت قران دفعش را می دهد و چون از پیش روی او در آید صدقه او را می راند. چون در نزد پای او در آید، می راند او را رفتنش به سوی مسجد و صبر او را منع می نماید و می گوید:

اگر خلل و راه وصولی اندیشیده ای ، من یار و صاحب او هستم.
در عبارت دیگر است که چون مرد وارد قبر شود، نماز از دست راست او می ایستد و زکات از دست چپ و نیکوکاریها سایه بر او می گسترند و صبر در طرفی است و می گوید: یار مرا بگیرد و من از پس سر و دافع ضرر او هستم یعنی اگر می توانید عذاب را از او دفع دهید و الا شما را بر دفع او کفایت می دهم.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم :- عجا لا مرالمومن ان امره کله له خیر و لیس ذلك لاحد الا للمومن ان اصابته سراء شکر فکان خیرا له و ان اصابته ضراء صبر فکان خیرا له ⁽¹⁴⁰⁾ در امر مومن جای عجب است به درستی که تمام امرش برای او خیر و فایده است و چنین صرفه جز برای مؤمن نیست که اگر نعمتی به او رسد سپاس می گزارد و برای او خیر است و اگر سختی و بلیتی او را دچار شود، صبر می آورد پس برای او خیر است مترجم گوید که باید به شخص شریف مومن عرض کرد که تو گرو بردی ، اگر جفت و اگر طاق آید.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم :- الا اعجبکم ان المومن اذا اصاب خیرا حمدالله شکرا و اذا اصابته مصیبة حمدالله صبیرا فالمومن یوجر فی کل شی حتی اللقمة یرفعها الی فیه و فی حدیث آخر حتی اللقمة یرفعها الی فیه و فی حدیث فم: ⁽¹⁴¹⁾ . ع آیا به عجب نیاورم شما را؟ به درستی که مومن هر گاه چیزی را در یابد شکر می گزارد و خدای را سپاس می دارد و اگر مصیبتی او را درک نماید، خدای را می ستاید و صبر می نماید. پس مومن صرفه و اجر می برد حتی با لقمه ای که به سوی دهان خود بردارد.
و در حدیث دیگر است حتی از لقمه ای که به سوی دهانی برد و خورد و بخوراند مترجم گوید: همانا حکیم از روی این حدیث گفته است نیکبخت است آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله :- الصبر خیر مرکب ما رزق الله عبدا خیر له و اوسع من الصبر ⁽¹⁴²⁾ صبر بهتر مرکبی است و روزی نغموده است خدای تعالی بنده را مبارکتر و فراخ کام تر از آن که او را به سر منزل کرامت رساند.
مترجم گوید: هم آن حضرت - صلی الله علیه و آله - می فرماید الخیل معقود بنواصیه الخیر و این است که صبر را مرکب فرموده است.

و از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند که آیا مردی بدون پرسش و حساب داخل ، بهشت تواند شد؟ فرمودنعم ، کل رحیم صبور : آن که دارای رحم و صاحب شکیبایی باشد.

و از ابی بصیر است که گفت : از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - شنیدم که می فرمود : ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابتة نائبة صبر لها و ان تراکمت علیه المصائب لم یکره و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا کما کان یوسف الصدق الامین - علی نبینا و آله و

علیه الصلاة و علیه السلام لم یضر حرینه ان استعبد و اسر و قهر و لم تضره ظلّمه الجب و وحشته و مانا له الی ان من الله علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا بعد ان کان ملکا فارسله و رحم به الله امته و كذلك الصبر یعقب خیرا فاصبروا و وطنوا انفسکم الصبر توجروا⁽¹⁴³⁾

مرد آزاده در تمام احوالش آزاده مرد است و اگر حادثه ای برای او پیش آید صبر می کند، بر آن حادثه و اگر مصائب بر او هجوم آور شوند ناخوش نمی دارد و هر چند گرفتار و مقهور شود و پس از راحت و رفاه به زحمت و سختی در افتد. چنان که بر حضرت یوسف نبی - علی نبینا و اله و علیه السلام - رسید و آزادگی و حریت او تغییر پذیرفت از آن که به بندگی و خواری و زندان مبتلا شد و تاریکی و بیمناکی چاه و آنچه به او رسید، ضرری به بزرگواری او نرسانید و پادشاه جبار و سرکش مصر را پس از اقتدار سلطنت به بندگی او در آورد و آن حضرت را خدای عزوجل به رتبه رسالت و پیغمبری رساند و رحم و عنایت به سبب او بر امتش فرمود و صبر بر این دستور عاقبت خیر دارد. پس صبر پیش گیرید و نفس خود را به او آرامش و آسایش دهید و به اجر و رستگاری نائل شوید.

و از حضرت باقر - علیه السلام - است الحنه محفوفة بالمکاره و الصبر فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن اعطی نفسه لذاتها و شهواتها دخل النار :⁽¹⁴⁴⁾ بهشت در ضمن ناگواریها و شکیبایی است و آن که بر ناگواریها، شکیبایی در دنیا آورده ، وارد بهشت می شود، و جهنم در ضمن لذتها و خواهشهاست و آن که لذت و خواهشها را عادت نفس خود دارد، وارد جهنم می شود..

و از حضرت امیر المومنین - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: الصبر ثلاثة : صبر عند المصیبة و صبر علی الطاعة و صبر عن المعصية فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن عزائها کتب له ثلاث مائة درجة ما بین الدرجة مابین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش و م صبر عن المعصية کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش⁽¹⁴⁵⁾

صبر بر سه گونه است : صبر در نزد مصیبت و صبر بر طاعت ، و صبر از معصیت . پس آنکه صبر بر مصیبت کند، خدای تعالی واجب می فرماید برای او سیصد درجه میانه هر درجه تا درجه دیگر به قدر میانه آسمان تا زمین ، و آن که صبر بر طاعت کند واجب می گرداند برای او ششصد درجه میانه هر درجه تا درجه ای به قدر فاصله زمین تا عرش و آن که صبر بر معصیت کند، واجب می دارد برای او نهصد درجه چون فاصله زمین تا انتهای عرش .

و از ابو حمزه ثمالی است که گفته است : حضرت ابو عبدالله - سلام الله علیه - فرمود : من ابتلی من المومنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید :⁽¹⁴⁶⁾ هر يك از مردمان صاحب ایمان که گرفتار بلیه شود و صبر نماید برای او اجر هزار شهید است.

و از عبدالله بن سنان (که گفت) حضرت ابو عبدالله - علیه السلام - ذکر نمود که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود که خدای تعالی می فرماید : انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا

فمن اقرضنى منها قرضا اعطيته بكل واحده عشرا الى سبعمائة ضعف و ما شئت من ذلك و من لم يقرضنى منها فاخذت منه شيئا قهرا اعطيته ثلاث خصال لو اعطيت واحدة منهن ملائكتى لرضوا منى. ع

ثم تلا ابو عبدالله عليه السلام قول الله تعالى : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم فهذه واحدة من ثلاث (و رحمة) اثنان (و اولئك هم المهمتون) ثلاث.

ثم قال ابو عبدالله - عليه السلام - هذا اخذ منه شيئا قهرا

بدرستی که من قرار دادم دنیا را در میان بندگان قرض و داد و ستد.

پس آن که وام دهد مرا از دنیا چیزی ، می بخشم عوض هر درهمی را ده تا هفتصد چندان و آنچه خواهم فزونتر و آنکه مرا به وام ندهد از دنیا می گیرم چیزی را از او به قهر و در عوض ، سه خصلت به او ارزانی می دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه خود ببخشم از من به آن عطا که فرمایم ، خشنود می شوند. پس از آن حضرت آیه کریمه را که چنین معنا می دهد تلاوت فرمود : کسانی که چون به ایشان مصیبتی رسد بگویند ما برای خدایم و به درستی که ما به سوی او بازگشت می نمائیم ، ایشانند که برایشان صلوات است از

پروردگارشان پس این یکی است از سه خصلت و رحمت دوم است و ایشانند روندگان راه هدایت سیم و بعد از آن ، آن حضرت فرمود: این مقام کسی راست که خدای تعالی چیزی به قهر از او ستاند.

و از آن بزرگوار است - عليه السلام - الضرب على الفخذ عند المصيبة يحبط الاجر⁽¹⁴⁷⁾ و الصبر عند الصدمة الاولى اعظم و الاجر على قدر المصيبة و من استرجع بعد المصيبة جدد الله له اجرها كيوم اصيب بها

زدن بر زانو در نزد مصیبت اجر را می کاهاند و حقیقت صبر در نزد صدمه نخستین بزرگتر است و بزرگی اجر به قدر بزرگی صدمه است و آن که پس از مصیبت کریمه انالله و انا اليه راجعون را بگوید، خدای کریم متعالی اجر او را تازه می دارد همچون روزی که مصیبت زده شده باشد.

و مردی از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال کرد در نزول مصیبت بر مردم چه چیز اجرا ایشان را می کاهد؟ فرمود: تصفيق الرجل يمينه على شماله و الصبر عنه الصدمة

الاولى فمن رضى فله الرضا و من سخط فعليه السخط :زدن دست راست به دست چپ است و حقیقت صبر در نزد صدمه اولی است . پس اگر کسی خشنود باشد و به قضای الهی رضا دهد، پاداش خشنودی بیند و اگر نارضایی آورد، از ثواب رضا و خشنودی محروم ماند.

و از ام سلمه زوجه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت : از رسول خدای شنیدم که می فرمود : ما من عبد تصيبه مصيبة فيقول انالله و انا اليه راجعون ، اللهم آجرنى

على مصيبتى و اخلف لى خيرا منها الا آجره الله تعالى فى مصيبتى و اخلف له خيرا منها ليست بنده که او را مصیبتی رسد و بگوید انالله و انا اليه راجعون خداوند مزد و پاداش

بخش مرا بر مصیبت من و جانشین آور برای من نیکوترش را مگر اینکه اجر بخشد خدای تعالی برای او بهترش را.

و گفته چون ابو سلمه وفات یافت چنان که پیغمبر خدای فرمود گفتم و خدای تعالی خلیفه فرمود برای من بهتر از او پیغمبر خدای را (148) .

و در عبارت دیگر چنین است که از رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: ما من مسلم تصیبه مصیبه فیقول : ما امره الله عزوجل انالله و انا الیه راجعون اللهم أجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منه : خداوندا مرا در مصیبت من اجر بخش و خلیفه گردان برای من بهتر از او را) بعد از آن به نفس خود بازگشت کردم که کجا از ابی سلمه برای من بهتری نخواهد بود چون زمان عده من سپری شد، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - اجازه تشریف فرمایی به خانه من خواست و من پوستی را دباغت می کردم دستم را از فرط شستم و اجازت دادم و بالشی از چرم که درونش لیف خرما بود نهادم و بر آن نشست و مرا برای خود خواستگاری نمود و چون از سخن فارغ شد گفتم : یا رسول الله ! مرا حقی نیست که اختیار شوهر نمایم جز آنکه اختیار تو است ! ولی من زنی هستم که بر طبیعت من رشک و غیرت غلبه دارد و می ترسم در حالتی در من نگری که خدای تعالی مرا بدان عذاب فرماید؛ و نیز زنی هستم که عمری کرده ام و صاحب گرانباری فرزندانم . آن حضرت فرمود: آنچه ذکر کردی از سن خود مرا به اندازه تو دریافته است و آنکه از عیال میگویی ، فرزندان تو فرزندان من هستند.

ام سلمه گفته است خود را به اختیار آن حضرت تسلیم دادم و مرا تزویج فرمود و خدای تعالی در عوض ابو سلمه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود بهتر از او به من عطا فرمود. و از ابن عباس است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : ان للموت فزعا فاذا اتی احدکم وفاة اخیه فلیقل انالله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من المحسنین و اجعل کتابه فی علیین و اخلف علی عقبه فی الاخرین الله لا تحرمانا اجره و لا تفتنا بعده : به درستی که مرگ را ترس است و هنگامی که یکی از شما خبر فوت برادرش برسد باید کریمه انا لله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون را متذکر شود و معنی کریمه و دعا چنین است که ما برای خدائیم و بسوی او بازگشت می نمایم و ما به سوی پروردگار خود هر آینه بر می گردیم . خداوندا مقرر فرمای او را در نزد خود از جمله نیکوکاران و قرار ده کتاب او و نامه عملش را در علیین و جانشین دار در نسل او از آخرین . خداوندا ما را از اجر مصیبت او محروم مساز پس از او ما را به فتنه در مینداز.

و از حضرت حسین بن علی - سلام الله علیهما - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و

آله و سلم - فرمود : من اصابته مصیبه فقال اذکرها انا الله و انا الیه راجعون جدالله له

اجرهامثل ما کان له یوم اصابته : (149) کسی که به او مصیبتی بر خورد و هر وقت به یاد آورد

بگوید انا الله و انا الیه راجعون ، خداوند کریم اجر او را تازه گرداند چنان که در ابتدای مصیبتش ،

اجر به او بخشیده بود.

و از یوسف بن عبدالله بن سلام است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - هر زمان سختی و شدتی به اهلش روی می آورد، آنها را امر به اقامه نماز می فرمود و بعد از آن ، این آیه را تلاوت می فرمود **و امر اهلك بالصلاة واصطبر عليها** :⁽¹⁵⁰⁾ **اهل خود را امر به نماز کن و در نماز، صبر و شکیبایی آور** ⁽¹⁵¹⁾

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که خبر رحلت برادرش قثم بن عباس را به او دادند و او در سفر و **انا لله و انا اليه راجعون** گفت و از راه کناری گرفت و شترش را خوابانید و دو رکعت نماز به جای آورد و جلوس او طولی یافت و برخاست و بر شتر نشست و همی قرائت می کرد و **استعينوا بالصبر و الصلاة و آنهاالكبيرة الاعلى الخاشعين** : ⁽¹⁵²⁾ **طلب یاری و مددکاری** **نمایید از خدای تعالی به شکیبایی و نماز و به درستی که این بزرگ است جز به صاحبان خضوع و فروتنی** ⁽¹⁵³⁾

و از اوست که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را هر وقت مصیبتی می نمود، بر می خاست و وضو می گرفت و دو رکعت نماز به جای می آورد و می گفت **اللهم قد فعلت ما امرتنا فانجزلنا ما وعدتنا** : **خداوندا به جای آوردم آنچه را امر نمودی ما را و وفا کن برای ما آنچه را وعده فرمودی ما را.**

و از عبادة بن محمد بن صامت است که گفت : چون عبادہ - رضی الله عنه - به حالت احتضار در آمد گفت بستر مرا به صحن خانه بیرون برید. بستر او را به فضای خانه بردند و گفت : دوستان و خدام مرا با آنانی که در جوار من هستند فراهم آورید و هر کس می خواهد مرا ببیند، وارد نماید.

و گفت امروز را جز آخر روزی برای خود از روزهای دنیا و اول شبی از شبهای آخرت نمی بینم و شاید از دست و زبان من چیزی نسبت به شماها صادر شده باشد و قسم به آن خداوندی که جان عبادہ در قبضه قدرت اوست ، در قیامت مستوجب قصاص شوم . هر يك بر نفس خود جوزی از من می دانید در مقام قصاص بر آید و کینه سینه خویش را فرو نشانید از آن پیشتر که جانم از تن بر آید و مرغ روحم از آشیان بدن پرواز نماید. همه گفتند تو برای ما آموزگار و پدر بزرگوار بودی ، به خادمی بدی نگفته و با ماها جز به راه نیکی و احسان نرفته ای در می گذرید؟ گفتند: آری . پس روی به آسمان کرد و گفت : **اللهم اشهد خداوندا گواه باش که بندگان تو بر من بخشودند و تو به صفح و بخشایش اولی می باشی.** پس آنها را گفت وصیت مرا بشنوید و به خاطر سپارید: کسی زما بر من نگیرد و نوحه نسرایید و چون روحم از بدن مفارقت کند، همه شما وضویی نیک بگیریید و به مسجدی در آید و برای عبادہ درخواست آمرزش و مغفرت نماید به درستی که خدای عزوجل می فرماید : **و استعينوا بالصبر و الصلاة** ⁽¹⁵⁴⁾ **یاری کنید به شکیبایی و نماز بعد از آن جنازه مرا برگزید و بشتابید (و) به سوی قبرم برید و به خاکم سپارید و آتش در پی من میفروزید و در زیر پهلوی من چوب ارغوان**

نگذارید(155) .

و از جابر است از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواحة فقد ترك الصبر و من صبر واسترجع و حمدالله تعالى فقد رضى بما صنع الله و وقع اجره على الله عزوجل و من لم يفعل ذلك جرى عليه القضاء و هو ذميم و احبط الله عزوجل اجره : (156) سخت تر بیتابی فریاد به کلمه وای و سیلی زدن بر صورت و سینه و برکندن موی است و آن که نوحه سرایی بر پای دارد، سیرت صبر را فرو گذاشته است و آن که صبر کند و انا لله و انا الیه راجعون بگوید و خدای تعالی را حمد نماید، به قضای الهی رضا داده است و اجر او با خدای عزوجل است و آن که صبر نکند و حمد الهی نگذارد و بازگشت به خدای تعالی نیابد و به امر الهی رضا ندهد، قضا بر او جاری شده و زشت و نکوهیده است و خدای عزوجل اجر او را پست و هدر می دارد.

و از ربعی بن عبدالله است که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: ان الصبر و البلاء يستقبان الى المومن ياتيه البلاء و هو صبور و الجزع و البلاء يستقبان الى الكافر فياتيه البلاء و هو جزوع . (157) شکیبایی و بلا سبقت می جویند به سوی مومن و بلا بر او وارد می شود و او شکیباست ، و بیتابی و بلا به سوی کافر پیشی می جویند و او بیتاب است.

و از آن حضرت - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: ضرب المسلم یده علی فخذہ عند المصیبة احباط لاجرہ . (158) زدن مسلمان بر زانوی خود، هدر کردن اوست اجر و پاداش خود را.

و از موسی بن بکیر است که حضرت کاظم - سلام الله علیه - است که فرمود: ای اسحاق ! لا تعدن المصیبة التي اعطيت عليها الصبر و استوجبت عليها من الله عزوجل الثواب انما المصیبة التي يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم يصبر عند نزولها. (159) مصیبت مشمار آن مصیبتی را که صبر و شکیبایی بر آن داده شده باشی و خدای تعالی پاداش ثواب به تو بخشیده باشد، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن ، از اجر و ثواب محروم گردد، هنگامی که در نزولش عنان صبر از دست دهد.

و از ابی میسر است که گفت : در خدمت حضرت ابی عبدالله - علیهما السلام - بودیم مردی وارد شد و از مصیبتی که به او رسیده بود، شکایت نمود. آن حضرت فرمود: اما انک ان تصبر فتوجر و ان لم تصبر یمضی علیک قدر الله عزوجل الذی قدر علیک و انت مذموم : (160) به درستی که اگر صبر و خویشترداری کنی ذخیره پاداش نیک گذاری و اگر خودداری ننمایی بیتابی آوری قدر الهی بر تو جاری می شود و تو نکوهیده و بی مزد خواهی بود.

حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است : البلاء زين المومن و کرامة لمن عقل لان فی مباشرته و الصبر و الثبات عنده تصحیح نسبة الايمان (161) قال قال النبی - صلی الله علیه و آله - نحن معاشر الانبياء اشد بلاء و المومن الا مثل فالامثل و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله تعالى له تلذذ به اکثر من تلذذه بالنعمة و يشتاقي اليه اذا فقیده لان تحت نيران البلاء انوار

النعمة و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة و قد ينجومنة كثير و يهلك فى النعمة كثير، و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم الى محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - الا بعد ابتلائه و وفاء حق العبوديه فيه فكرامات الله تعالى فى الحقيقه نهايات بداياتها البلاء و بدايات نهاياتها البلاء و من خرج من شبكه البلوى جعل سراج المومنين و مونس المقربين و دليل القاصدين و لا خير فى عبد شكى من محنه تقدمها الف نعمه و اتبعها الف راحه و من لا يقضى حق الصبر على البلاء حرم قضاء الشكر فى النعماء كذلك من لا يودى حق الشكر فى النعماء يحرم عن قضاء الصبر فى البلاء و من حرمهما فهو من الطرودين⁽¹⁶²⁾ .

بلا زينت مومن (و) كرامت است مر صاحبان عقل را زيرا كه در مباشرت بلا و صبر بر آن و ثبات در نزدش حقانيت نسبت ايمان است و پيغمبر خداى - صلى الله عليه و آله - فرموده است كه ما گروه پيغمبران بيشتر از ساير مردم موقع سختى بلا مى باشيم و چنينند اهل ايمان از بالا تا هر درجه اى كه فرود آيند به حسب مرتبه خودشان.

و آن كه طعم بلا چشيد، در زير پرده اى است كه خداى تعالى محفوظش داشته و براى (او) لذتى از آن بلاست كه زياده از التذاذ او به نعمت باشد و چون بال را بيايد، شوقمند به سوى آن مى شود؛ زيرا كه در زير آتشهاى بلا و محنت ، نورهاى نعمت ، و در زير نورهاى نعمت ، آتشهاى بلا و محنت است ، بسا كه گرفتاران بند بلا رهايى مى يابند و خفتگان بستر نعمت ، به رنج و هلاكت در مى افتند و ثنا فرموده است خداى تعالى بنده اى از بندگان خود از عهد حضرت آدم عليه السلام - تا زمان رسول خاتم - صلى الله عليه و آله و سلم - مگر ابتلاى آن بنده را كه اداى حق بندگى نموده است ، پس كرامات خداى تعالى در نظر حقيقت نهاياتى است كه بدايتهاى آنها بلاست و بدايتهاى است كه نهايتهاى آنها، بلاست و آنكه از دام بلا و رستگارى يابد، چراغ اهل ايمان است و مونس مقربان و دليل پويندگان و جويندگان خداوند منان و نيست چيزى در آن بنده كه شكايه از محنتى كند كه هزار گونه نعمتش فزون مى آيد و هزار گونه راحتش انبار مى شود و آن كه حق صبر و خويشتن دارى در بلا را نگذارد و پاداش شكر نعماء را محروم ماند و همچنين آن كه اداى شكر نعماء را ننمايد از قضاى صبر بر بلا به حرمان گذراند و آن كه دچار چنين غبن و زيانى آيد در درگاه خداى تعالى از شمار رانندگان است.

و حضرت ايوب - على نبينا و عليه السلام - در دعائى خود مى گويد : اللهم قد اتى على سبعون فى الرخاء فامهلنى حتى ياتى على سبعون فى البلاء :⁽¹⁶³⁾ خداوندا به درستي كه بر من هفتاد سال به نعمت و رفاه گذشت پس مهلت بخش مرا تا هفتاد سال به محنت و بلا بگذرد⁽¹⁶⁴⁾ .

و حضرت صادق - عليه السلام - فرموده است : الصبر يظهر ما فى بواطن العباد من النور و الصفاء، و الجزع يظهر ما فى بواطنهم من الظلمه و الوحشه و الصبر يدعيه كل احد، و لا يثبت عنده الا المختبون ، و الجزع ينكره كل احد و هو ابين على المنافقين لان نزول المحنه و

المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب و تفسير الصبر ما يستمر مذاقه ، و ما كان عن اضطراب لا يسمى صبورا، و تفسير الجزع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغير اللون و تغيير الحال و كل نازله خلت او ائلهها عن الاخبات و الانابة و التضرع الى الله تعالى فصاحبها جزوع غير صابر و الصبر ما اوله مز و اخره حلو فمن دخله من اواخره فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خرج و من عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر (165)

و قال الله عزوجل فى قصة موسى و خضر على نبينا و آله و عليهما السلام و كيف تصبر على ما لم تحط به خيرا (166) فمن صبر كرها ولم يشك الى الخلق و لم يجزع بهتك ستره فهو من العام و نصيبه ما قال الله عزوجل و بشر الصابرين (167) اى بالجنة و المغفرة و من استقبل البلاء بالرحب و صبر على سكينه و وقار فهو من الخاص و نصيبه ما قال الله عزوجل ان الله مع الصابرين (168) صبر آشكارا مى كند آنچه را در باطنهای بندگان است نور و صفا و جزع پيدا مى دارد آنچه را در باطنهای آنهاست از ظلمت و جفا و هر كس دعوى دار مقام صبر و خويشتن دارى است.

ولى جز مخبتان كه تن را خوار دارند و آهستگى و ثبات بر خاطر گمارند، در اين مقام درنگ نتوانند آورد و بيتابى و جزع را همه كسى ناخوش مى دارد و در حال ارباب نفاق ، آشكارتر مى شود، زيرا كه نزول محنت و مصيبت از راستگوى و دروغ زن خبر مى دهد. (عند الامتحان يكرم المرء او يهان)

و تفسير صبر اين است كه مذاقش تلخ و ناگوار مى نمايد و آنچه از آن اضطراب خيزد صبرش نتوان شمرد، و تفسير جزع ، اضطراب دل است و اندوهناكى تن و پريدن رنگ و تغيير حال . پس هر حادثه كه اوائلش از خضوع و فروتنى و رجوع به حق و تضرع به سوى خدا خالى باشد، صاحبش جزوع غير صابر و بيتاب ناخويشتن دار است (و صبر چيزى است كه براى قومى بدايتش تلخ و عاقبتش شيرين است آن كه از اواخرش درآيد به او رسيده و آن كه از او ايلش درآيد، از آن رميده است (169)).

مترجم گوید برین دستور، صبر را طبیعت عشق است چنان که مولوی رومی گفت است: عشق ، اول سرکش خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود و آن که قدر صبر دریافت جز به سوی صبر نتوان شتافت.

و خدای تعالی در قصه موسی و خضر - علی نبینا و علیهما السلام - می فرماید: و چنین معنی می دهد كه چگونه صبر توانی بر آنچه احاطه دانشمندی باطن بر آن نداری (170)) پس آنكه از روی كراهت صبر كند و شكایت به سوى خلق نبرد و به اظهار بيتابى ، پرده خود ندرد، صبر او عام است و بهره و نصيبش آن كه خدای تعالی در آیه كريمه مى فرماید و چنین معنی می دهد كه صابران را بشارت ده (171)

يعنى به آمرزش و بهشت و آن كه پیشباز بلا كند و آن را مرحبا گوید و صبرش از روی سكينه و وقار است صبر او صبر خاص است و بهره و نصيبش آن خدای عزوجل فرمود و معنی چنین مى

دهد که **خدای با صاحبان صبر است** (173) - (172) .

در برخی از حالات پیشینیان است در نزد مرگ فرزندان و دوستان آنها؛ مردم عرب در زمان جاهلیت نه امید ثواب داشتند و نه بیم عقابی می پنداشتند. با این حالات ، حفظ مراتب صبر را می نمودند و بزرگی (و) فضل آن را می شناختند و اهل جزع و بیتابی را سرزنش می کردند و از شرایط حزم می شمردند و زینت حلم بر خود می بستند و جلوه رادی و جوانمردی می دادند و فرار از خواری و گرفتاری خویش را به حسن تسلی ، پناه می جستند؛ به این پایه و مایه که چه بسیار کس که فرزند و پدر و برادرش به هلاک می رسید و نام از او نمی برد. چون اسلام آوردن و به ثواب صبر و خویشترداری پی بردند، بر ثبات و پایداری و تحمل خود افزودند و بری خود مزید ارتفاع و رتبت و ذخیره ذکر جمیل و اجر جزیل شناختند.

ابوالاحوص گفته است : بر ابن مسعود داخل شدیم و سه فرزندش حاضر و جوانانی چون زر خالص و دیبای فاخر بودند، چنان که از جمال و بها و وقار و حیای آنها، بشگفت فروماندیم . گفت : همانا از این پسران بر من غبطه بردید و برای خود از خدای تعالی چنین فرزندان می خواهید. گفتیم : آری : قسم به خدای ، مرد مسلم تمنای فرزند به مثل اینان برای خود می کند. پس سر به سوی سقف خان بلند کرد و بر آن سقف پرستوکها آشیانه بسته و بیضه گذاشته بودند. گفت : قسم به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست ، هر آینه اگر دست از خاک قبور این فرزندان بیفشانم ، دوست تر می دارم از اینکه يك بیضه از آشیان این مرغان فرو افتد در هم و بشکند. این سخن را از روی حرص و شوق بر ثواب صبر و احتساب در فوات فرزندان بر زبان آورد.

و عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - در مسجد، قران بر مردم تلاوت می نمود و بر دو زانوی خود نشسته بود. ناگاه مادر فرزندى از او به مسجد در آمد و فرزندش را به سوی پدر رها کرد و نام داشت مردم را شکافته در کنار پدر قرار گرفت . ابن مسعود گفت : مرحبا به سمی آن که آن کس بهتر از اوست و او را همی بوسید و نزدیک بود که آب دهان او را فرو خورد.

پس گفت : به خدا قسم هر آینه مرگ تو و برادرانت سهلتر از شمار شما فرزندان است . در این زمان گفتندش این چه تمنایی است که می کنی ؟ گفت : اللهم عفو، به درستی که شما سوالی کردید و جز اینکه شما را خیر بازدهم چاره ندارم و از اینکه گفتم اراده خیر داشتم اما من در فوت آنها به اجر صبر فایز می شوم و از حیاتشان بر آنها بیم دارم از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می فرمود : **یاتی علیکم زمان یغبط الرجل بخفة الحال كما یغبط بکثرة المال و الولد : روزگاری بر شما خواهد آمد که مرد را بخفت حال حسد و غبطه برند چنان که مردم به فزونی مال و فرزند بر یکدیگر غبطه و حسد می برند.**

ابوذر رضی الله عنه - را پسر نمی ماند. او را گفتند: تو مردی هستی که پسری برای تو نمی ماند. گفت : **حمد خداوندی که آنها را از دار فنا می ستاند و ذخیره دار بقا می دارد**(174) .

و از عبدالله بن عامر المازنی هفت پسر به طاعون عام (175) در گذشتند گفت : من مردی

مسلمانم و صبر و تسلیم را در مقام قبول و اذعان.

از عبدالرحمن است که گفت: بر معاذ وارد شدیم و بر سر فرزندی از خود ایستاده بود که جان می داد پس ما گریستیم دیده ها گریان شد و اشکها جریان یافت و بعضی از ما زمام اختیار و خویشتنداری نتوانستیم، اصطبار و عنان از دست داده صدا بلند کردیم. معاذ منع نمود و گفت: ساکت باشید قسم به خدای تعالی رضای مرا می داند و مرگ این فرزند را دوست تر می دارم از هر جهادی که در رکاب حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - حضور یافتیم. به درستی که از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: **من کان له ابن و کان علیه عزیزا و به ضنینا و مات فصیر علی مصیبه و احتسبه ابدل المیت دارا خیرا من دارهو قرارا خیرا من قراره و ابدل المصاب الصلاة و الرحمة و المغفرة و الرضوان:**

کسی که او را فرزندی عزیز باشد و دل نتواند داد که از دست او برود و آن فرزند بمیرد و پدر صبر و احتساب در مصیبت او پیش گیرد، خداوند کریم رئوف و رحیم عطوف فرزند را خانه ای بهتر از خانه دنیا و آرامگاهی نیکوتر ارزانی دارد و پدر او را رحمت و رضوان و روح و ریحان و آمرزش و غفران ذخیره فرماید. ماندیم تا پسر در گذشت در این اثنا بانگ نماز بر آمد و رفتیم که نماز ظهر بگزاریم. چون باز آمدیم پسر را غسل داده و حنوط کرده و کفن نموده بود و مردی جنازه برگرفته انتظار حضور اخوان و جیران نکشیده بود به معاذ ملحق شدیم و گفتیم خدایت رحمت کناد و حسن عاقبت دهد! ای ابا عبدالرحمن چه منتظر ما نشدی که نماز بگزاریم و به جنازه فرزند برادر خود حاضر شویم!؟

گفت: ما ماموریم که اموات را در ساعتی که جان به جان آفرین سپارند برگیریم خواه غنی باشد و خواه درویش. به قبر در آمد و دیگری هم با او داخل قبر شد. چون خواست بیرون آید، دراز کردم که مددش کنم تا از قبر بر آید ابا کرد و گفت: ترك ادب خود را در شکر مدد تو برای اظهارات قوت خویش نمی کنم ولی کراهت دارم که جاهلی در من عجزی شناسد و جزعی از من ترا اندیشد و فتور حالت مصیبت پندارد. پس به مجلس خود در آمد و روغن خواست و بر موی خود مالید و سرمه طلبید و بر چشم خود کشید و اشارت کرد بردی را حاضر آوردند و در پوشید و بیشتر از روزش را به تبسم گذرانید و همی گفت: **انا لله و انا الیه راجعون فی الله** خلف من کل هالك هلك و عزا من کل مصیبه و درك لكل ما فات: ما برای خداییم و به سوی او باز می گردیم و در وجه الهی جای نشین از هر هالکی است که هلاک شده باشد و صبر است بر هر مصیبتی (و) تلافی است آنچه را فوت شود

و روایت شده است که قومی در (حضور) حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما - بودند خادمی را که گوشت بریان می نمود امر بشتاب فرمود خادم گوشت بریان را به شتاب آورد و سیخ به آتش تافته از دست او بر سر فرزندی از آن حضرت رها شد و به آن صدمه در گذشت. آن حضرت برخاست و فرزند را مرده یافت. به خادم فرمود: **انت حرلوجه الله اما انک لم تتعمده**: تو در راه خدای آزادی و عمدی نیندیشیده بودی پس از آن تجهیز فرزند پرداخت (176)

و از احنف بن قیس است که گفت : بیاموزید علم را و حلم را و صبر را، به درستی که من آموختم . گفتندش از که آموختی ؟ گفت : از قیس بن عاصم گفتند حلمش در چه پایه بود و به کدام اندازه مایه داشت ؟ گفت : نزد او نشسته و سخن از هر جنس در پیوسته بودیم ناگاه پسر او را کشته به خون آغشته آورند و در پیش روی او گذاشتند و قاتل را نیز بسته بند و خسته کند حاضر کردند حلقه دستها را از زانوان باز نکرد و قطع سخن ننمود و چون سخنش تمام شد، به قاتل فرزند خود روی آورد و گفت ای فرزند برادر! ترا چه بر: داشت که این کار را کردی ؟ گفت غضبناک بودم و از من این نارده صادر شد. گفت : آیا هر وقت بر تو خشمی غالب آید، خود را به خواری در می اندازی و خدای عزوجل را عصیان می آوری و از عدد خویش می گاهی ؟ برو ازادت کردم و دیه فرزند خویش را به تو بخشیدم پس از آن روی به پسران خود آورد و گفت : ای فرزندان من برادر خود را غسل دهید و کفن بیوشانید و چون فراغت یافتید جنازه را نزد من بیاورید که بر او نماز گزارم (و) چون دفن شد، فرزندان را گفت : مادر فرزند مقتول من از شما نیست و از قومی دیگر است و گمان ندارم که به آنچه شما از در فرمان من تمکین دارید رضا دهد دیه فرزند او را از مال من به او بپردازید (177) .

و صدوق - علیه الرحمه (در) فقیه آورده است که چون ذرین ابی ذر - رضی الله عنه - وفات یافت ابوذر بر سر قبر او ایستاده و روی قبر را به دست خود مسح نمود و گفت : ای ذر خدایت رحمت کناد! به خدای قسم تو برای من نیکو فرزند بودی و اکنون که از این دار فانی رخت بر بسته و رشته زندگانی دنیا را گسسته ای من از تو خشنودم و از من مفقود نیستی و تو را از خود کاسته نمی دانم بلکه ذخیره من شده ای و مرا جز به خدای عزوجل ، حاجتی نیست و اگر نه از ورود قبر بیم دارم ، مسرور می شدم که به جای تو باشم و حزنی که برای تو دارم ، مرا مشغول کرده است از حزنی که بر توام باشد. به خدای که بر تو نگرستم ، بلکه برای تو گریه کردم و کاش می دانستم که چه گفته ای و چه شنفته ای اللهم انی قد وهبته ما افترضت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقی فانت احق بالوجود و الکره منی خداوندا حقی را که از من بر او واجب داشته ای به او بخشیدم ، پس آنچه از حق خود بر او واجب فرموده ای ، بر او ببخشای و تو به جود و بخشایش سزاوارتر از منی (178) .

و اسناد داده است دینوری به سوی ذرین عمر بن ذر که چون ذر وفات یافت پدرش عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت : ای ذر رحمت خدای بر تو باد پس از تو ما را سختی و فقری نیست و ما را جز خدای تعالی حاجت به احدی نیست و چه خوش بود که باقی نمانده و پیش از تو مرده بودم و اگر وحشت قبر نبودی ، آرزو می کردم که به جای تو باشم و مرا مشغول کرده است اندوهی که برای توست از حزنی که بر تو باشد. کاش دانستمی که چه گفته ای و چه با تو گفتند. پس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : اللهم انی قد وهبت له حقی فیما بینی و بینة فاغفر له من الذنوب ما بینک و بینة فانت اجود الاجودین و اکرم الا کرمین . بار خدایا من بخشیدم به او حقی را که میانه من و او بود پس تو نیز بیامرز گناهانی را که از او در

میانه تو و اوست و تو بخشنده تر بخشندگان هستی . بعد از آن از قبر او منصرف شد و گفت : جدا شدیم از تو و اگر بر قبر تو اختیار اقامت می کردیم فایده ای به تو نمی توانستیم رساند (179)

و مبرد روایت کرده است که چون ذر بن عمر وفات یافت ، پدرش بر سر او ایستاده و او را به جامه پوشانیده بودند و گفت : ای پسرک من از فوت تو بر ما کاستی نیست و جز به سوی خدای تعالی ، حاجتی نداریم چون دفن شد، بر سر قبرش بایستاده و گفت : ای ذر خدایت بیامرز ما را اندوه برای تو از اندوه بر تو مشغول می دارد زیرا که نمی دانیم چه گفته ای و با تو چه گفته اند . اللهم انی قد وهبت له ما قصر فیه مما افترضت علیه من حقى فهب له ما قصر فیه من حقه واجعل ثوابی علیه له وزدنی من فضلك انی الیک من الراغبین : ای خدای من بخشیدم برای او آنچه را از حق من بر او واجب فرموده بودی ، پس ببخش برای او آنچه را در حق تو تقصیر کرده و قرار ده ثواب صبر و احتساب مرا برای او و فضل خود را برای من بیفزای ، به درستی که رغبت من از دنیا و آخرت به سوی توست .

از او سوال شد که ذر با تو چگونه می زیست ؟ گفت : شب هرگز با او به راهی نرفتم جز اینکه در پیش روی من رفتی و روز هرگز با او حرکت نکردم جز این که در قفای من سیر نمودی و هرگز به بامی بر نیامد که من در زیر سقف آن باشم (180) .

قومی از بنی عبس بر بعضی از خلفا وارد شدند و در میان ایشان مردی کور بود خلیفه از سبب کوری او سوال نمود. گفت : در بطن وادی فرود آمده بودیم و همانا در بنی عبس کسی که در مکت و مال بر من فزونی داشته باشد نبود. بنا گاه بارانی شدید شبانه باریدن گرفت و همه را هلاک نمود سوای کودکی که تازه متولد شده بود و شتری که صعب و سرکش بود و از من فرار کرد. طفل را بر زمین گذاشتم و به عقب شتر رفتم ، چندانی نرفته بودم که صیحه کودک به گوشم رسید برگشتم و سبعی دیدم که شکم کودک را دریده و او را طعمه خود کرده است خود را به شتر رساندم که او را به تمکین در آوردم ، لگد به رویم افکند و در هم شکست و چشم من کور شد و صبح کردم در حالی که نه مال داشتم و نه عیال و نه فرزند و نه چشم.

مترجم گوید در این موقع اتفاقا به تاریخ قاضی ابن خلکان مروری شد و ترجمه عروه بن الزبیر از فقهای سبعه مدینه به نظر در آمد و ربطی تمام با قصه شیخ داشت ، لهذا نقل و ضمیمه می نماید چنان آورده است که عروه به شام آمد و بر ولید بن عبدالملک اموی وارد شد و پسرش محمد با او همراه بود. محمد به اصطبل اسبان درآمد و اسبی توسن لگدی بر او انداخت که فوراً قالب از جان شیرین بپرداخت و مرض شقاقلوس پای عروه را فرا گرفت و او را از طاعات عادی خود باز نماند. ولید گفت : جزو فاسد را به قطع رضا دهد. رضا نداد مرض سرایت به ساق کرد و ولید تاکید نموده گفت : بدنت را فاسد خواهد کرد، اجازت داد و پای او را به اره از ساق جدا کردند و پیرمرد بود و آهی بر نیورد و کسی او را نگاه نداشت و این آیه

کریمه بر زبان راند. **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** (181) و بعد از آن قاضی ورود شیخ عیسی و حکایه حادثه اش را بر ولید می نویسد که ولید او را حاضر نمود و نزد عروه فرستاد که بلیه خود را باز گوید و عروه بداند که بلا دیده تر از او یافت می شود (و) هم قاضی گوید بهتر کسی که عروه را تسلیت داد، ابراهیم بن محمد بن طلحه بود که گفت: پیشی گرفته عضوی از اعضا و فرزندی از فرزندان به سوی بهشت و کل در پی جزو است و به درستی که باقی گذاشت خدای تعالی از تو برای ما آنچه را ما به آن محتاجیم و از غیر آن بی نیاز و آن علم و رای توست که خداوند تو را و ما را به آن سود بخشد و خدای است ولی ثواب و زمین حساب توست.

روایت شده است از عیاض بن عقبه فهری، پسری وفات یافت چون او را به قبر نهاد مردی گفت: اگر سید جیش او را به وسیله صبر برای خود سرمایه اجر قرار دهد می تواند. گفت: چه مانع دارم که نکنم؟ دیروز برای من زینت زندگانی دنیا بود و امروز برای من از باقیات صالحات عقبی گردید: **فنعیم عقبی الدار.**

و ابوعلی رازی گفته است سی سال با فضیل بن عیاض مصاحبت ورزیدم و او را متبسم و خندان ندیدم، جز روزی که علی پسر او وفات یافت. گفتم: تو هرگز تبسم نمودی و امروز به این مصیبت خدانی؟ گفت: خدای عزوجل امری را دوست داشت و من آنچه او سبحانه و تعالی - دوست داشته است، دوست می دارم.

عمر بن کعب هندی در غزای شوشتر شهادت یافت و از پدرش پوشیده داشتند. پس از مدتی آگاهی کردند و اظهار جزعی نکرده دست برداشت و گفت **الحمد لله الذی جعل من صلیبی من اصیب شهیدا سپاس خداوندی را که قرار داد از پشت من کسی را که بدرجه شهادت فایز گردید.** پس از آن پسری دیگری از او در غزوه جرجان به شهادت رسید و مطلع شد و گفت: **الحمد لله الذی توفی منی شهیدا آخر.** منت خدای را عزوجل که شهیدی دیگر از نسل من نیز پذیرفت

و روایت کرده است بیهقی که عبدالله بن مطرف وفات کرد. پدرش مطرف در لباس فاخر بر قوم خود بیرون آمد و استعمال روغن عطر کرده بود. قوم بر او خشمگین شدند و گفتند: عبدالله می میرد و تو با لباس فاخر و استعمال بوی خوش بیرون می آیی؟ گفت: آیا زاری و اظهار کراهت نمایم در امری که خدای عزوجل مرا سه خصلت بر آن وعده فرموده و برای من بهتر است از امام دنیا و آنچه در اوست؟ به درستی که خدای تعالی می فرماید: **الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون** (182) صلوات و رحمت و هدایت خود را شامل و مسلم داشته و مرا جز شکر دمام حقی نیست.

مردی از قریش دوستان و برادرانی را که داشت دعوت، نمود و مجتمع شدند و بر مائده او نشستند و او را پسری بود. اسبی از آن مهمانها لگدی بر پسر زد و او را هلاک نمود. قریشی

را آگاه دادند امر کرد خدام سرای این امر فطیع (183) را پنهان دارند و مهمانها را ملتفت نسازند و اهلش را از نوحه و صیاح مانع آمد و به خدمت اضیاف و آداب مجلس پرداخت و پس از صرف طعام و طی کلام ، مهمانها را آگاهی یافتند. و بر جنازه پسر آمده بینهایت غمناک شدند و از شکیبایی و کرامت نفس او در عجب ماندند و تحسین و ثنا بر او خواندند.

و مذکور است که مردی از یمامه سه تن از فرزندان خود را دفن کرد و نشست و دو دست را بر زانوهای حلقه کرد و قوم راطلبی کرد و با آنها به صحبت پرداخت ، چنان که همانامصیبتی به او نرسیده است . گفتندش چرا یاد از فرزندان نمی آوری و رسم عزا مرتب نمی داری ؟ گفت :

مرگ خاصه آنها نبوده و هر صاحب حیاتی را مقرر است و تنها نه من در دنیا مصیبت زده شده ام و فایده ای در جزع نمی بینم مرا در این صورت بر چه امر ملامت می کنید.

و اسناد داده است ابوالعباس بن مسورق از اوزاعی که گفت : یکی از حکما مرا حدیث کرد و گفت به سوی رباط (184) بیرون رفتم تا وارد عریش از مصر شدم و سایه بانی دیدم که در آن مردی است باصره اش زایل شده و دست و پای او به علت مرض ، از حرکت باز مانده و می گفت : **لك الحمد سیدی و مولای اللهم احمدك حمدا یوافی محامد خلقك كفضلك علی سائر خلقك اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا.**

مر تر است حمد و سپاس و ستایش ای مولای من و فرزند من ! الهها تو را سپاس می آورم که فزونی کند بر تمام سپاسهای بندگان چون فزونی خودت بر تمام بندگان زیرا که فضیلت نهادی مرا بر بسیاری از آنان که آفریده ای ، فضیلتی درخوربا خود گفتم هر آینه از سؤ ال می کنم . پس به او نزدیک شدم و سلام کردم . سلام مرا جواب داد گفتم : خدایت رحمت کناد! سؤ الی که از تو دارم . آیا خبر به من می دهی ؟ گفت : آیا نمی دانی که چه احسان به من کرده است ؟ گفتم : بگوی تا بدانم . گفت : به خدای قسم که اگر خدای تعالی آتش بر من فرو ریزد و مرا بسوزاند و کوهها را بفرماید که دمار از نهادم برآورند و دریاها را امر کند که مرا غرق نمایند و زمین را فرمان دهد که مرا به خود فرو برد، جز مهر خود را بر او نمی افزایم و او را به جز شکر نمی گزارم.

پس گفت : مرا هم به سوی تو حاجتی است ، آیا وا می نمایی ؟

گفتم : منت می پذیرم . آنچه اراده کرده ای بگوی : گفت : مرا پسری است که هنگام نماز، تعاهد مرا می کند و مددکاری می نماید و در وقت افطار، طعام به من می رساند، از دیروز او را نیافته ام و نمی دانم به کدام عائق (185) به سر وقت من نیامده است . درست بین شاید او را بیابی و به من رسانی . با خود گفتم در قضای حاجت او تقرب به سوی حق است .

برخاستم و به طلب پسر برآمدم تا در میان تلهای ریگ سبعی را دیدم که پسر را دریده و گوشت و احشای او را خورده است . گفتم **انا الله و انا الیه راجعون** چگونه به این بنده صالح خبر مرگ فرزند او را رسانم ؟ برگشتم و سلام کردم و جواب گفت : گفتم خدایت بیامرزد اگر چیزی سؤ ال کنم مرا خبر خواهی داد؟ گفت : اگر در نزد من علمی باشد دریغ نمی دارم .

گفتم : آیا تو در نزد خدای گرامی تری یا ابوب نبی ؟ گفت : ایوب نبی البته گرامی تر است و منزلتش افزونتر از من است . گفتم : خدای تعالی او را مبتلا فرمود و او صبر کرد، با هر کس با او مائونس بود از او وحشت گرفت و دوری نمود و مردم راه سپار از او کنار(ه) می گرفتند.

بدان که فرزند تو را طلب کردم و شیری او را دریده است و طعمه خود کرده است . خداوند اجر تو را بزرگ کناد. گفت : الحمد لله الذی لم يجعل فی قلبی حسرة من الدنيا حمد خدای را که قرار نداد در دل من حسرتی از دنیا را پس از آن نعره زد و بر روی خود افتاد. اندکی نشستیم و او را حرکت دادم ، دیدم روح از بدنش مفارقت کرده است . گفتم : انا الله و انا اليه راجعون آیا در امر تجهیز و دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او مددکاری کند؟ در این اثنا قافله ای رسید که بر رباط می رفتند به طرف ایشان اشارت کردم آمدند و گفتند کیستی و چه می گوئی ؟ ایشان را بر قصه آگاه کردم شتران خود را عقال نهادند و مرا بر غسل او اعانت کردند. به آب دریا غسلش دادیم و با جامه هائی که به ایشان بود، او کفن کردیم و من پیش شدم و با جماعت بر او نماز خواندم و او را در میانش ⁽¹⁸⁶⁾ دفن نمودم در سر قبر او نشستیم و تلاوت قران می کند. گفتم : آیا تو یار من نیستی که امروز گذشتی ؟ گفت : بلی همانم گفتم : کدام عمل تو را به این درجه و مقام رساند؟ گفت : مرا با صابران بر رضای الهی در يك درجه مقام داده است و کسی به این درجه نمی تواند رسید جز به صبر در بلا و شکر در نزد وسعت و رخاء ⁽¹⁸⁷⁾ .

شعبی حکایت کرده است که مردی را دیدم پسری از خود را دفن کرد و چون خاک بر قبر او ریخت ایستاد و گفت : ای پسرک من ! تو برای هبه بزرگ الهی بودی و عطیه خدای یگانه و ودیعه قادر متعال و عاریه خداوند مستقیم بخشنده تو تو را بازگشت خواست و صاحب تصرفی دیگر گونه در تو نمود و هنده ات تو را باز گرفت . پس در عوض تو مرا صبر بخشید و اجر ارزانی دارد و تو از طرف من در حل باش و خدای تعالی به تفضیل بر تو سزاوارتر از من است.

چون عبدالملك بن عمر بن عبدالعزيز وفات یافت و برادر (عمر بن عبدالعزيز) سهل بن عبدالعزيز و غلام او مزاحم در ایام متابعه ⁽¹⁸⁸⁾ مردند، یکی از اصحاب او بر او وارد شد که تعزیت گوید و تسلیت دهد و از جمله کلماتش گفت : فرزندى چون و تو و برادری چون برادر تو و غلامی چون غلام تو ندیده ام . عمر سر به زیر انداخته گفت : آنچه گفتمی بازگویی . آن مرد سخن خود را اعاده کرد. عمر گفت : نه چنین است قسم به خدای که آنها را میرانید چه قدر دوست می داشتم که چیزی از این نمایشها در آنها نمی بود ⁽¹⁸⁹⁾ .

و گفته شده است که روزی عمر بن عبدالعزيز نشستیم بود (فرزند) عبدالملك بر او وارد شد و گفت : بترس از خدای در مظلومه برادرانت فلان و فلان . به خدای قسم دوست می دارم که دیگها بر من خیر احوال او را می شناسم سوال کردند که خیر احوال چیست ؟ گفت : اینکه بمیرد و من بر مصیبت او صبر کنم و ذخیره اجر نمایم چون عبدالملك مریض شد، پدرش بر او

وارد گردید و گفت : چگونه هستی ؟ جواب داد که مرگ مرا فرا گرفته است و ای پدر بر مصیبت من صبر و احتساب کن ، به درستی که ثواب خدای عزوجل برای تو بهتر از من است : گفت : قسم به خدای ای پسرک من ! اگر تو در میراث من می بودی ، بر من گواراتر بود از اینکه من در میراث تو باشم . عبدالملك گفت : آن را که تو گواراتر شماری از آنکه من می خواهم ، گواراتر می دارم.

و چون وفات یافت ، عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت : خدایت رحمت کناد ای پسرک من ! هر آنچه مایه سرور من بودی و در رشد و جوانی سیرت ابرار گرفتی و چه دوست می دارم که تو را بخوانم و جواب مرا توانی داد.

و پسری دیگر قبل از عبدالملك از عمر بن عبدالعزيز فوت شد. آمد و در نزد سر او نشست و جامه از روی او برگرفت و بر صورت او نظر می کرد و می گریست . عبدالملك وارد شد و گفت : ای پدر ! باز داشته است تو را این مرگ پسر که روی داده از کارهای فوریه ای که ارباب حوائج که در نزد تو دارند. گویا به تحقیق ملحق شده ای به دست راست خود که کنایه از پسر بوده باشد - و مانده او نموده صورت خود را زیر خاک یعنی حالت بیتابی و ناشکیبایی تو را از همه کارهای مسلمانان بازداشته و در زمره اموات انگاشته . پس عمر بگریست و گفت : خدایت رحمت کناد ! به خدای قسم که برکت تو برای من بزرگ بوده است از زمانی که دانسته و شناخته ام تو را و موعظه ات نیز سودمند است از آن را که موعظه نمایی.

در ذکر جماعتی از زنان که علماء، صبر و احتساب ایشان را نقل کرده اند

از انس بن مالك روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و مریض شد. ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسرم چگونه است ؟ ام سلیم که مادر پسر بود گفت : اینك آرام شد و خوابش ربوده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند، ام سلیم با ابو طلحه گفت : فرزندت وفات یافته است . پس به تجهیز او پرداختند. و چون صبح شد، ابو طلحه خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آیا دیشب عروسی کردید؟ عرض کرد: آری فرمود: **اللهم بارک لهما** خداوندا برای این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد و چند دانه خرما به او همراه کرد. پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیزی با او هست ؟ ابو طلحه عرض کرد: خرما همراه دارم . آن حضرت گرفت و قدری را خایید و به دهان کودک نهاد و انگشتان مبارك به زیر گلوی او آشنا نمود و او را عبدالله نامید (190) .

مردی از انصار گفته است هفت پسر دیدم که قران تلاوت می نمودند یعنی همه اولاد عبدالله مولود بودند (191) .

و در روایت دیگر است که ابو طلحه پسری از ام سلیم داشت و وفات نمود و ابو - طلحه در خانه نبود . ام سلیم به اهل خانه سپرد که شما به شوهر من خبر مرگ فرزند او را البته نرسانید و به من واگذارید. چون ابو طلحه به خانه بازگشت ، ام سلیم غذای شام برای او حاضر کرد و نشستند و خوردند و پس از آن برای شوهر زیاده از سایر اوقات خودسازی کرد و با او دست بازی نمود و مهرش را بجنابند و میل او را تمیکن داد و نرم نرمك صحبت کرد که آیا دیده ای قومی را که عاریتی از خانه همسایه گرفته باشند و صاحب ودیعه طلب نماید و به او باز ندهند؟ گفت اگر چنین است بر فرزند خود صبر و احتساب کن و بر شکیبایی در مصیبت او از خدای عزوجل اجر و ثواب خواه . ابو طلحه اظهار خشم کرد و گفت : مرا به غفلت افکندی تا آلوده شدم و اینک خبر مرگ فرزند را به من می دهی ؟ (192) و در حدیث دیگر است که چون شب بپایان رسید و صبح بدمید و گفت : ای ابو طلحه ! فلان خانواده عاریتی از من سته اند که رفع ضرورتی نمایند و رد کنند و اکنون که از ایشان می خواهم ، رد آن را کراهت دارند و بر خود ناگوار می شمارند. گفت : خلاف انصاف است و عین جور و اعتساف . گفت : هر گاه چنین است فرزندان وفات نموده و عاریتی از خدای تعالی در نزد ما بود و او را بازخواست و به جوار رحمت خود برد.

گفت : **انالله و انا اليه راجعون** چون صبح شد ابو طلحه به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و قصه دوشینه را به عرض آن حضرت رساند آن حضرت فرمود : **بارك الله لكما في ليلتكما** خدای شب دوشین را برای شما برکت و خیر فرماید . پس ام سلیم در آن شب به فرزندی حامله شد و هنگام وضع حمل ، پسری زاید. ابو طلحه او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد دست مبارك به روی او کشید و او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد دست مبارك به روی او کشید و او را عبدالله نامید.

و در آخر این حدیث در کتاب عیون المجالس افزونی غریبی است و الفاظش از معاویه بن غره است و می گوید: ابو طلحه پسرش را سخت دوست می داشت ، وفاتش نزدیک شد. ام سلیم ترسید که ابو طلحه بر فوت فرزند جزع و ناشکیبی کند و عنان اصطبار از دست دهد او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرستاد و چون از خانه بیرون رفت ، پسر وفات یافت . ام سلیم جنازه اش را در گوشه ای گذاشت و روی او پوشید و از اهل خانه در خواست کرد که وفات آنها را به ابو طلحه آگاهی ندهند تا خود او به دستوری که مصلحت اندیشیده است ، او را بیآگاهاند. پس طعام آماده کرد و بوی خوش به کار برد و چون ابو طلحه از خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد (و) به خانه بازگشت ، گفت : فرزند من چگونه است ؟ ام سلیم گفت : آرام شده و به خواب رفته است گفت : آیا چه غذا باید خورد؟ برخاست و خوان گسترده و خورش و نان به پیش آورد و پس از صرف طعام خود را در نظر شوهر جلوه تمام داد و او را با خود رام کرد **فكان ما كان مما لست اذکره فظن خيرا فلا تسئل عن الخبر** چون شوهر را نرم و با خود گرم نمود گفت : ای ابو طلحه ! آیا به چشم خواهی آمد

از امانتی که نزد ما بوده به صاحبش رد کردیم ؟ گفت : سبحان الله چرا به خشم در می آیم ؟
گفت : پسر در نزد ما ودیعه خدای بود و آن را از ما باز گرفت . ابو طلحه گفت : من از تو به
صبر و شکیبایی سزاوارترم . برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز گزارد و به خدمت حضرت
رسول خدای - صلی الله علیه و آله - مشرف شد و ماجرای را به عوض رسانید. آن حضرت
فرمود: **بارك الله في وقتكما خدای عزوجل مواضعه شما را مقرون به برکت دارد.**
پس از آن ، آن حضرت فرمود **الحمد لله الذی جعل من امتی مثل صابره بنی اسرائیل : حمد**
خدای را که از املت من چون صابره بنی اسرائیل قرار داده است . گفتند: یا رسول الله قصه
آن زن چیست و صبر او چگونه بوده است ؟

فرمود: **كانت فی بنی اسرائیل امرأة لها زوج و لها منه غلامان فامرهما بطعام لیدعو علیه الناس**
، ففعلت و اجتمع الناس فی داره فانطلق الغلامان یلعبان فوقعا فی بئرکان فی الدار، فکهرت
ان ینغص علی زوجها الضیافة فاد خلتهما البیت و سبختهما بثوب ، فلما فرغوا دخل زوجها و
قال این ابنای ؟ قالت هما فی البیت و آنها کانت قدمت بشی ء من الطیب و تعرضت للرجل
حتى وقع علیها. ثم قال این ابنای ؟ قالت هما فی البیت فنادا هما ابو هما فخرجا یسعیان .
قالت المرأة سبحان الله و الله لقد کانا میتین ولكن الله تعالی احیاهما ثوابا لصبری (193) **در بنی**
اسرائیل زنی بود و شوهری داشت و از ان شوهر او را دو پسر بود. شوهر امرش فرمود که
تدارک طعامی کند تا مردم را بر آن طعام بخواند. زن به تدارک و کفایت امر شوهر پرداخته و
مهمانها در خانه مجتمع شدند و پسرها در فضای سرای به بازی اشتغال داشتند. ناگاه به
چاهی که در سرای بود، در افتادند و جان بدادند. زن آگاهی یافته ناخوش داشت که ضیافت
بر شوهرش ناگوار افتد. فرزندان را از چاه برکشید و در حجره ای خوابانید و روی آنها را به
جامه ای پوشید و به کار خود مشغول شد چون از آداب مهمانها فراغت یافتند، مرد سراغ
فرزندان کرد، گفت . در حجره و به بازی مشغول هستند و زن خود را آراسته و بوی خوش به
کار برده در چشم شوهر جلوه داد و مرد را برانگیخت تا با او بر آمیخت و فراغت جست و باز
پرستش فرزندان را از او نموده گفت در حجره و به طبع خود سرگرم بازی می باشند. مرد آنها
را آواز داد. ناگاه از حجره بیرون آمد و به طرف پدر شتافتند. زن گفت : پاک و منزّه است خدای
به خدای قسم که هر دو فرزندان مرده بودند و خداوند تبارک و تعالی آنها را به ثواب صبر و
شکیبایی من حیات مجدد بخشیده است.

و نزدیک به این حکایت است آنچه ما در دلائل النبوه از انس بن مالک روایت کرده ایم . گفته
است که بر مردی از انصار وارد شدیم و مریض بود و بر بالین او نشستیم تا جان به جان آفرین
تسلیم نمود. جامه ای بر بالای او گسترده ، مادری عجزه داشت و در نزد سر او نشسته
بود. گفتم : ای زن خدایت در مصیبت فرزند صبر جمیل و اجر جزیل بخشد. گفت : آیا پسر من
مرده است ؟ گفتم : آری گفت : راست می گویند؟ گفتم : آری دستهای خود را بلند کرد (و)
گفت : **اللهم انک تعلم انی اسلمت لك و هاجرت الی رسول الله صلی الله علیه و آله رجاء ان**

تعیننی عند کل شدة و رخاء فلا تحمل علی هذه المصيبة الیوم : ای خدای من تو می دانی که من برای تو اسلام آوردم و به سوی رسولت هجرت کردم به این امید که مرا در هر سختی و راهی یاری دهی و مددکاری فرمایی پس این مصیبت را امروز بر من مکن و زندگانی را بر من ناگوار مدار. مرد مرده دست بر آورد و جامه از روی خود برگرفت و ماندیم تا با او طعام خوردیم و به شگفتی و شکفتگی قیام نمودیم⁽¹⁹⁴⁾.

و این دعا از آن زن انصاریه کرشمه و تذلل بر خدای عزوجل و اظهار انس با اوست که بر دوستان خدا از چنین حالات بسیار دست می دهد و دعای ایشان به اجابت مقرون می شود، هر چند گاهی که ملتفت باشند، چنین قلت ادبی اگر از غیر ایشان واقع صادر شود، از آنها نمی شود و حد ادب را نگاه می دارند و برای این مطلب بحثی طولانی و شواهدی باهره از کتاب و سنت است که ذکرش از مناسبت مقام خارج است.

و از جمله لطائفی که در این باب افتاده است، مناجات برخ اسود است که خدای عزوجل به کلیم خود حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - امر فرمود که باران برای بنی اسرائیل از او خواهد. پس از آنکه آن قوم هفت سال به بلای قحط گرفتار بودند و آن حضرت برای طلب باران با آنها بیرون شد و هفتاد هزار مردم بودند. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرستاد که چگونه اجابت دعای تو را برای ایشان کنم و حال آنکه گناهان ایشان بر ایشان سایه انداخته است و خبث باطن دارند. مرا بر غیر یقین می خوانند و از مکر من خود را ایمن می شناسند؟ باز گرد به سوی بنده ای از بندگان من که برخ نام دارد و از او بخواه تا با تو بیرون بیاید و دعا کند و برای قوم اجابت نمایم.

آن حضرت به تفتیش حال او پرداخت و کسی او را نشناخت و نشانی از او باز نداد. روزی آن حضرت به راهی می رفت، غلام سیاهی دید که از خاک اثر سجده بر جبین داشت و شمله ای بر دوش افکنده و برگردن خود بسته بود. آن حضرت او را به نور الهی شناخت و بر او سلام کرد و فرمود: چه نام داری؟ گفت: اسم من برخ است⁽¹⁹⁵⁾ اللهم ما هذا من فعالك و ما هذا

من حلمك و ما الذی بدالك انقصت عليك عیونك ام عانت الریاح عن طاعتك ام نغد ما عندك ام اشتد غضبك علی المذنبین الست كنت غفارا قبل خلق الخاطئین؟ خلقت الرحمه و امرت بالعطف ام اترینا انك ممتنع ام تخشی الفوت فتعجل بالعقوبة : ای خدای من! این نه از کردار توست و این نه از حلم توست و چه امر تازه برای تو روی داده است آیا ابرهای رحمت تو کم آب شده است یا بادها از فرمان تو سر باز زده اند یا خزانه ای داشتی تباهی گرفته است؟

رحمت خویش را از آن پیش آفریدی که خطا کاران را خلعت وجود بخشی و ما را به مهربانی بایکدیگر امر فرمودی و تو به مهربانی و عطوفت با بندگان سزاوارتری آیا بر ما نمایش می دهی که دارای مناعت و شکوهی یابیم می داری که بندگان گناهکار از بند قدرت تو بیرون جهند و شتاب به نکال و عقوبت شان می فرمایی؟ پس برخ مبالغه در دعا می نمود تا باران شروع به باریدن کرد و آنها از هر طرف جاری شد و بنی اسرائیل در میان آب به خانه های خود

مراجعت نمودند. چون برخ برگشت حضرت موسی استقبالش فرمود و برخ گفت: چگونه دیدی هنگامی که با پروردگار خود مخاطبه کردم و چگونه انصاف مرا داد (196). باز به اخبار زنان صابره شکبیا رجوع می نمایم و زنگ ملال از خواطر ماتم زدگان می زدایم. و روایت شده است که اسماء بنت عمیس - رضی الله عنها - چون خبر شهادت محمد بن ابی بکر پسر خود را شنید که کشته شد و او را در جیفه الاغ سوخته اند، بر سجاده خود ایستاد و نماز خواند (و) نشست و خشم خود را فرو خورد تا خون از پستانش فرو چکید (197).

و روایت شده است که به جهینه بنت جحش (198) خبر قتل برادرش را دادند. گفت: خدایش رحمت کناد (انا لله و انا الیه راجعون) گفتند: شوهرت نیز وفات یافته است. گفت: و احزنه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود: **ان للزوج من المرئه لشعبه ما هی بشیء به: درستی که شوهر از زن چون پیوندی است که به چیزی در شمار نیاید (199).**

و روایت شده است که صفیه بنت عبدالمطلب اراده نمود که بر سر بدن حمزه رضی الله عنه برادر خود در اتحاد حاضر شود و قریش حضرتش را مثله کرده بودند، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به پسر او زبیر فرمود مادرت را ملاقات کن و او را معاودت ده که آنچه بر برادرش شده است مشاهده نکند. زبیر گفت: مادر! رسول خدای - صلی الله علیه و آله - ترا امر فرموده است که مراجعت نمایی گفت: چرا مراجعت نمایم که شنیده ام برادرم را مثله کرده اند و این در راه خدای بوده و خدای بدان رضا داده و چگونه من رضا نمی دهم؟ هر آینه صبر و احتساب می نمایم ان شاءالله زبیر خدمت آن حضرت بازگشت و سخن مادر را به عرض رسانید فرمود: راهش را بگشای که برود پس بر سر نعش حمزه حاضر آمد و رحمت بر او فرستاد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون و برای او از خدای آمرزش خواست و مراجعت نمود (200).

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که گفت! چون حمزه - رضی الله عنه - شهادت یافت در روز احد صفیه روی به احد آورده و حمزه را طلب می نمود و شهادت او را هنوز مطلع نبود. من علی و زبیر را دیدم و آگاهانیدم. علی زبیر را فرمود که مادرت را خبر ده زبیر گفت: تو عمه ات را مطلع گردان صفیه ایشان را دیدار کرد، پرسید: بر بردارم چه گذشته است؟ چنان به او نمودند که خبری از او ندارند. به حضرت مقدس نبوی آمد پیغمبر خدای فرمود: **انی اخاف علی عقلها من بر عقل او ترسانم که از مشاهده جسد حمزه زایل شود پس دست مبارک بر سینه اش نهاد و دعا فرمود صفیه انا لله و انا الیه راجعون** گفت و گریست بعد از آن پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و بر سر جسد حمزه ایستاد و او مثله شده بود فرمود: اگر بیتابی و جزع زنان نمی بود او را می گذاشتم که از حوصله مرغان و شکم درندگان محشور شود (201).

جوانی از انصار که خلاد نام داشت در غزوه بنی قریظه شهید شد. مادرش آمد و به او گفتند آیا نمی پرسی که به مصیبت پسرت مبتلا شده ای؟ گفت: اگر مصیبت زده خلاد شده ام

مصیبت حیاتی به من نرسیده است . پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - بر خلاد دعا کرد و فرمود : ان له اجرین لان اهل الكتاب قتلوه : برای خلاد و ثواب است زیرا که اهل کتاب او را به قتل آورده اند.

و از انس بن مالك است که گفت : در روز احد اهل مدینه از کفار قریش شکست فاحش خوردند و گفتند پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - کشته شد. فریاد از زنان مدینه برخاست و زنی از انصار در نهایت حزن و اضطراب از مدینه بیرون شد و جویای پدر و شوهر و برادر خود بود و نمی دانست که اولاً به کدام يك عبور خواهد داد و چون به بیابان کشتگان رسید پرسید که اینها کیانند؟ گفتند برادر و پدر و شوهر و پسر تو است ؟ گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه شده است ؟ گفتند در پیش روی تو است ؟ پس رفت تا به آن حضرت رسید گوشه جامه آن حضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پیغمبر خدای ! چون تو از هلاک رسته ای و تو را به سلامت یافته ام پروای کسی را ندارم.

بیهقی روایت کرده است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به زنی از بنی ذبیان رسید و شوهر و پدر و برادرش در احد شهادت یافته بودند. چون خبر قتل ایشان را به او دادند گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه رسیده است ؟ گفتند به سلامت است ای ام فلان و حمد الهی می گزارد چنان تو دوست می داری . گفت : پیغمبر خدای را به من نمایند اشارت کردند و به آن حضرت پیوست و گفت : هر مصیبتی پس از تو سهل است و تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست (202) .

سمراء بنت قیس در روز احد بیرون آمد و دو پسر او به شهادت رسیده بودند. پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - او را بر شهادت ایشان تسلیت فرمود. گفت : ای پیغمبر خدای ! هر مصیبتی چون تو به سلامت باشی سهل و آسان است و به خدای قسم غباری که بر روی مبارک تو نشسته است ، بر من از مرگ فرزندان سخت تر می نماید.

و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت : ای پسرک من ! به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو در یابیم . پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه / فراهم شدند، گفت : اگر برای تو تهنیت نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز گردید.

و روایت شده است که زنی عجزه در بنی بکر بن کلاب بود و آن قوم از عقل و سداد او حدیث می کردند و بعضی از آنان که نزد او حاضر بودند، حکایت کرده اند که پسری از او وفات یافت و زمان مرض او طولانی بود و پرستاری نیکو از او نمود. پس از فوتش ، مادر بر ساحت خانه نشست و قوم بر او مجتمع شدند. روی به شیخی از آنها آورد و گفت : ای فلان نیست حق آنکه خدای تعالی نعمت خود را بر او کامل فرموده و لباس عافیت بر او پوشانیده و مهلت عمر به او ارزانی داشته است که از توفیق الهی درباره خود باز ماند تا جان در تن دارد و روان در بدن پس از آن شروع کرد و گفت :

هو ابني و انسى اجره لى و عزنى على نفسه رب اليه و لاوها
فان احتسب او جر و ان ابكه اكن كباكيه لم يغن شيئا بكاوها
او فرزند و مونس من بود و اجر مصيبت او براى من است و گرامى داشته است مرا بر او
پروردگارى كه ولايت و اختيار بر او دارد. پس اگر من صبر و احتساب آورم ، اجر مى برم و اگر بر
او گريم ، چون زنان نوحه گر خواهم بود كه گريه او را فائدتى نباشد.
پس شيخ او را گفت ما همچنان مى شنيديم كه بيتابى و جزع خاصه زنان است و بايد پس از
تو كسى بيتابى و جزع بر مصيبتى نياورد و الحق صبر تو سخت گرامى است و تو را با زنان
مشابهتى نيست.

زن گفت : ميانه جزع و صبر كسى امتياز نداده است جز آنكه در ميانه آنها دو راه يافته است
كه تفاوتشان نسبت به هم بسيار دور است در دو حالتى كه براى آنهاست اما صبر ظاهرى
خوش دارد و عاقبتى ستوده و جزع را گناهى آماده است و سودى نبوده و اگر صبر و جزع را
خداى قادر توانا، لباس خلقت دو مرد پوشانند، صبر را روى جميل خواهد بود و طبعى كريم و
مزاجى مستقيم در عاجل دنيا و اجل آخرت و ثواب الهى و دولت نامتناهى و كافى است آنچه
وعده فرموده است خداى عزوجل آن را كه الهام صبر به او نموده است.

و از جوريه بنت اسماء است كه سه برادر او در غزوه ششتر حاضر بودند و به شهادت رسيدند
و به مادر آنها آگاهى دادند پرسيد: آيا بر حمله خصم مقتول شدند يا در فرار از دشمن ؟
گفتند: به حمله بر خصم به درجه شهادت رسيده اند. گفت : الحمدلله نالوا و الله الفوز و
احاطوا الذمار، بنفسى هم و ابى و امى حمد خداى را و به خداى قسم كه به رستگارى
رسيده اند و حفظ حوزه دين و بيضه اسلام نموده اند. جان خودم و پدرم و مادرم فدای آنها باد
! و آهى بر نياورد و اشكى از ديده فرو نريخت.

و از ابى قدامة الشامى است كه گفت در بعضى از غزوات ، امير جيش بودم و به يكى از بلاد
وارد شده ، مجلسى كردم و مردم را ترغيب به جهاد نمودم (و) چون مجلس به پايان رسيد،
برخاستم و سوار شدم و روى به منزل خود نهادم . در راه زنى جميله مرا آواز داد. گذشتم و
جوابى باز ندادم . گفت : صالحان نه چنينند كه اجابت مسئول نكنند. اسب را نگاه داشتم و
نزد من آمد و رقعۀ و پارچه اى به من داد و گريست و از من در گذشت.

رقعه را گشودم ، ديدم نوشته است كه تو ما را به سوى جهاد خواندى و به ثوابش ترغيب
نمودى و مرا قدرت و تمكّن نيست ، پس بهتر چيز را كه در خود يافتم ، از خويشتن بريدم و دو
گيسوى من است و به سوى تو فرستادم كه در راه خداى و جهاد با اعدا، پاييند اسب خود
قرار دهى و خداى تعالى مرا ثواب و آمرزش بخشد. چون صبح روز قتال شد، جوانى در ميان
دو صف به نظرم در آمد كه بى خود و زره ، با دليرى تمام ايستاده بود. نزديك او رفتم و گفتم :
اى جوان ! تو ساده و پياده و طريق حرب و آداب طعن و ضرب نمى دانى و مع هذا زره و خود در
بر و سر ندارى و مى ترسم سواران بجنبند و پايمال سم مراكب شوى . به کنار آى و در اين

مقام میای گفت. مرا امر به رجوع می کنی و خدای تعالی فرموده است: **یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفورا زحفا فلا تولوهم الادبار** : (203). **ای کسانی که ایمان به خدای و رسول آورده اید، چون ملاقات کنید کافران را که احتشاد کرده و روی به شما آورده اند، پشت به آنها نکنید.** و آیه کریمه را تا به آخر تلاوت نمود. پس او را بر شتری سفید موی سوار کردم.

گفت: ای ابو قدامه! سه چوبه تیر، مرا به وام ده. گفتم: آیا در چنین وقتی از من تیر به وام می خواهی؟ الحاح کرد و گفتم به این شرط می دهم که اگر خدایت شهادت روزی کرد، مرا در کنف شفاعت خود داری. گفت چنین است. سه چوبه تیر به او دادم یکی در کمان گذاشت و بر صف رومیان رها کرد و يك نفر را به خاك هلاك انداخت. (و) چوبه دیگر در زه نهاد و افکند و دیگری را به قتل آورد چوبه سوم را نیز پرتاب داد و گفت: **اسلام عليك يا ابا قدامه سلام مودع: سلام بر تو باد ای ابا قدامه چون سلام وداع کنند.** پس تیری از صف کفار رها شد و بر پیشانی جوان آمد، سر بر قربوس (204) نهاد. پیش رفتم و گفتم عهده را که کردی فراموش نکنی گفت: آری، ولی مرا با تو حاجتی است و این است که چون وارد مدینه شوی، مادر مرا ملاقات نمایی و خورجین مرا به او برسانی و او را از شهادت من بیگانه‌سازی و مادر من همان زنی است که موی خود را برای پایبند اسب تو هدیه نمود و پارسال مصیبت پدر من باز رسید و امسال اینک به مصیبت من دچار آمد پس از این کلام روح از بدنش مفارقت نمود. پس قبری برای او حفر کردم و او را به خاك سپردم، خاك او را از شکم خود بیرون گذاشت. و بعضی از رفقای او گفتند: جوانی ساده لوح و بی تجربه بود، شاید بدون اجازه مادر از خانه اش بیرون آمده بوده است.

گفتم: زمین خوب و بد و مقبل و مرتد را می پذیرد. پس برخاستم و دو رکعت نماز به جای آوردم و خدای عزوجل را خواندم که سر این امر عجیب را بر من روشن فرماید. صدایی شنیدم که ای ابا قدامه! دوست خدا را حال خود گذار او را واگذاشتم و نزدیک او ماندم تا مرغانی بر او فرود آمدند و او را خوردند.

پس چون وارد مدینه شدم به خانه مادر او رفتم و در کوبیدم خواهر آن جوان بیرون آمد و مرا دید و به سوی مادر برگشت و گفت: اینک ابا قدامه است و برادر من با او نیست و در سال گذشته مصیبت پدر دیدیم و امسال مصیبت برادر به ما رسیده است. مادرش بیرون آمد و گفت: آیا برای تهنیت آمده (ای) یا برای تعزیت؟

گفتم: معنی این سخن را ندانستم گفت: اگر پسر من مرده است مرا تعزیت گوی و اگر به درجه شهادت نائل شده است، تهنیت فرمای گفتم: نمرد، بلکه به شهادت فایز گردید. گفت: از شهادت او چه نشان داری و آیا او را دیدی؟

گفتم: آری و نشانی که دارم این است که زمین او را قبول نکرد و گوشت او طعمه طیور شد و استخوانهای او را من دفن نمودم.

گفت: الحمدلله پس خورجین را به او تسلیم کردم. گشودم و پلاسی بیرون آورد و نیز غلی

از آهن در آن بود.

گفت : چون شب او را فرا گرفت ، پلاس می پوشید و غل را برگردن می نهاد و با خدای خود مناجات می کرد و در مناجاتش همی گفت اللهم احشرنی من حواصل الطیور : خداوندا مرا از سنگدانهای مرغان به عرصه محشر در آور پس خدای عزوجل دعای او را مستجاب فرموده است.

و بیهقی از ابوالعباس سراج روایت کرده است که جوانی وفات یافته و من بر مادر او در آمدم و به او گفتم : از خدای تعالی بپرهیز و صبر را پیشه خود کن . مصیبت من بزرگتر از آن است که آن را به ناشکیبی و جزع فاسد کنم و بازار شفاعت فرزندان را بر خود کاسد نمایم. و ابان بن تغلب - رحمة الله تعالی - گفته است که بر زنی وارد شدم و پسری از او وفات یافته بود. دیدم برخاست و چشم او را بست و او را به جامه پوشید و گفت : ای پسرک من ! چیست جزع در آنچه زائل نخواهد شد، و چیست گریه در آنچه فردا به تو نازل می شود؟ ای پسرک من ! چشیدی آنچه پدرت چشید و زود باشد که پس از تو مادرت خواهد چشید و بزرگتر راحت جسد خواب است و خواب برادر مرگ است . پس باک است که تو بفراشت خفته باشی یا بر غیر فراشت مرده باشی ؟ به درستی که فردا سؤ ال است و بهشت است و دوزخ است . پس اگر تو از اهل بهشت باشی ، مرگ را ضرری برای تو نیست و اگر از اهل دوزخ باشی ، زندگانی دنیا ترا سودی نداشت و هرچند دراز عمرتر مردمان باشی. ای پسرک ! اگر مرگ اشرف چیزها برای بنی آدم نبودی ، هر آینه خدای تعالی پیغمبر خود - صلی الله علیه و آله - را نمی میرانید و دشمن خود شیطان رامهلت عمر ارزانی نمی داشت (205)

مترجم را به مناسبت این عبارت ، دو شعر از دیوان منسوب به حضرت امیر مومنان و مولای متقیان - صلوات الله و سلامه علیه - در خواطر بود و تیمنا نگارش می دهد:

جزی الله عنا الموت خیرا فانه ابرینا عن والدینا و ارف

یعجل تخلص النفوس عن الادی و یدنی من الدار الی هی اشرف (206)

و از مبرد است که برای تسلیت زنی رفته و پسری از او فوت شده بود و فرزند خود را ثنا می نمود و می گفت : به خدا قسم مالش برای شکم غیر خودش بود و همش برای غیر عیالش در آنچه عاری بر آن مرتب نشود. کفی کریم داشت و اگر فحشایی پیش آمدی ، طبعش لئیم شدی . او را گفتم که آیا خلفی از او برای تو مانده است و مقصودم فرزندی بود. گفت : بحمدالله تعالی ثواب خدای عزوجل که نیکو عوضی است در دنیا و آخرت.

و ایضا از مبرد است که سفر یمن نمود و بر زنی فرود آمد که صاحب مال و حسن حال و فرزندان و خدمتگزاران بود و در نزد او مدتی بزیست و چون اراده رحیل نمود، زن را گفت : آیا حاجتی داری ؟ آری ، هر زمانی که به این بلاد و حدود آبی ، باید بر من وارد شوی و مرا مغنم بارد (207) گردی.

چند سال در اسفار بود و باز به یمن وارد شده و به خانه آن زن نزول نمود. دید مال و حسن حال او سپری شده ، فرزندانش مرده و غلامان و کنیزانش از دست رفته و خانه اش را فروخته سامان و اندوخته اش بر هم خورده و بسیار شادمان و خندان است.

گفتم : آیا نشاط می کنی به آنچه بر تو نازل شده و انبساط می آوری با نعمتهایی که از تو زائل است ؟

گفت : ای اباعبدالله! در حال تنعم و رفاه ، غمها در دل می گرفتم و شکر نعمت نمی گذاشتم و از من به زوال آمده و پراکنده احوال گردیده شدم و دانستم که از خود داری بود شکر باری بوده است و اینک در این حال تنها از خواطر زدوده ام و شادمانم و سپاس می رانم که صبر و شکیبایی به من ارزانی داشته و خواطر را به راحت احتساب و امید اجر انباشته است. از مسلم بن یسار است که گفت : به بحرین رفتم و زنی مرا در منزل خود برد و به ضیافت خواست پسران و غلامان و کنیزان داشت و او را همواره غمناک و اندوهناک می دیدم و مدتی دراز از او غایب شدم و باز آمدم و در درگاهش انسانی را ندیدم اذن خواستم و بر او وارد گردیدم و سخت مسرورش یافتم.

گفتم تو را چه شده است که آن مال بسیار و دولت بسیار نمانده ، و خواطرات را اندوهی نیست ؟ بلکه سرور و شادی داری ؟ گفت : چون غایب شدم ، مالی به دریا نفرستادیم جز آنکه غرق شد و تجارتی به صحرا نکردیم کرا⁽²⁰⁸⁾ جز آنکه تلف گردید، فرزندان مردند و خدمتگزاران رخت بردند.

گفتم : خدایت رحمت کناد! در آن روزگاران ملول و غمگین بودی و امروز بهجت و تمکین داری! گفت : آری چون در نعمت دنیا بودم ، بیم داشتم که خدای حسنات مرا در دنیا تعجیل فرموده باشد و چون به فاقه و فقر در مانده ام امیدوارم که ذخیره ای برای من در حضرت قدس الهی نهاده باشد⁽²⁰⁹⁾ .

در این مورد شعری از میرزای وصال شیرازی مترجم را با یاد آمد:

میکشان خرم و زهاد غمینند مگر گنه امید فزاید به دل و طاعت بیم
و طردا للباب بر سر قلم چنین می گذارد:

این سخن وه که چه خوش گفت یکی مرد حکیم فقر امید فزاید به دل و نعمت ، بیم و از بعضی ایشان است که گفت من و صدیقی موافق به راهی در بادیه می رفتیم و راه را گم کردیم ، ناگاه در طرف راست راه ، خیمه ای به نظر آوردیم و قصد خیمه نمودیم و نزدیک شده سلام دادیم . از پس پرده زنی جواب سلام باز داد و پرسید: شما چه کسانی؟ گفتیم : راه را گم کرده ایم و اینک به اینجا رسیده ایم و خواستیم انسی حاصل کنیم و وحشت خود زائل نماییم.

گفت : روی بگردانید تا بیرون آیم و به ترتیب حق ورود و شرط پردازم پشت به طرف خیمه کردیم ، بیرون آمد و گلیمی برای ما بگسترد و گفت : بر این گلیم بنشینید تا پسر من بیاید و

خدمت شما را به انجام رساند. پس دامن خیمه را بر زد و به طرف بادیه مینگریست و گفت : برکت این ده را از خدای تعالی مسالت می کنم زیرا که شتر پسر من است و راکب غیر از او به نظرم می آید.

راکب نزدیک رسید و فریاد برداشت گفت : ای ام عقیل! خدای عزوجل اجر تو را در فرزندت عقیل بزرگ فرماید: گفت : وای بر تو! مگر فرزند من مرده است ؟ گفت آری از سبب قوت او پرسید. گفت : شتران در هم شدند و او را به چاهی افکندند. گفت : فرودآی و زمام ناقه قوم را بستان . پس گوسفندی به آن مرد داد و آن مرد کشت و طبخ نمود و طعام به نزد ما آؤ رد، می خوریم و از صبر آن زن تعجب می کردیم و چون از طعام فراغت یافتیم ، گفت : ای مردم! آیا از شما کسی قران را نیک می داند؟ گفتیم : بلی . گفت : چند آیت بر من فرو خوان تا از مصیبت فرزند خود به آن تسلیت پذیرم.

گفتیم خدای عزوجل می فرماید : **و بشر الصابرين الذين اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المتهدون** (210) .

گفت : به خدایت قسم می دهم که این آیات در کتاب خدای چنین است ؟
گفتم : قسم به خدای که در کتاب خدای چنین است.

گفت : سلام بر شما باد پس از آن قدمهای خود را برابر گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد و گفت : **اللهم انی قد فعلت ما امرتني به فانجزلی کما و عدتني به ولو بقی احد لا حد : خداوندا به درستی که من به جای آوردم آنچه را امر فرمودی پس وفا کن به آنچه وعده داده ای و اگر کسی برای کسی باقی ماندی.**

راوی گفت : چنان به خاطر من گذشت که می گوید هر آینه فرزندم برای حاجت من باقی ماند، پس گفت هر آینه باقی می ماند محمد - صلی الله علیه و آله - برای امتش.
پس از نزد او بیرون شدیم و می گفتیم زنی به کمال و عقل و بزرگی همت او ندیده ایم . خداوند خود را تمامتر خصال و بزرگ جلال او یاد نمود و از آن چون دانست که مرگ را پناهی و چاره و گریز نیست و جزع و ناصبوری سودی نمی دهد و گریه هالکی را بر نمی گرداند به سوی صبر جمیل بازگشت نمود و فرزند را ذخیره اجر جزیل خواست که روز حاجت و فقر و گرمی هنگامه حشر یارش شود و به کارش آید (211) .

مانند این حکایت است از ابن ابی الدنیا که گفت مردی را با من آمیزش و انسی بود شنیدم نالان شده و بر بستر افتاده است . به عیادت او رفتم و او را در حال نزع و احتضار یافتم و مادری عجوزه داشت و بر او نگران بود تا جان بداد و چشم او را بر هم نهاد و عصابه (212) بر چشم او بست و جامه بر روی او پوشید.

پس از آن گفت : ای پسرک من! تو برای ما نیکوکار و مهربان بودی ، خداوند عزوجل مرا بر تو شکیبایی روزی کند هر آینه نماز را طول می دادی و روزه را بسیار می داشتی ، خدایت از آنچه امید رحمت او را داشتی بهره ور کناد و محروم ندارد و صبر ما را بر تو نیکو فرماید. پس

از آن رو به سوی من آورد و نظر کرد و گفت : ای عیادت کننده ! به درستی که پند دهنده را دیدی و نما با توئیم.

بیهقی از ذی النون مصری روایت کرده است که گفت : من در طواف خانه خدای بودم و دو کنیز دیدم که روی آوردند و یکی از آنها این بیتها را خواندن گرفت:

صبرت و كان الصبر خیر مطیه و هل جزع منی لیجدی فاجزع

صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصبحت تتصدع

ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع

صبر کردم و صبر بهتر مرکوبی است

آیا جزع و بیتابی مرا فایده ای می دهد که به جای آوردم ؟

صبر کردم بر بلیه ای که اگر قدری از آن

بر کوههای رضوی بار شود، از یکدیگر می پاشند

و اشک دیدگان را مالک شدم و بازش

به سوی دیده برگردانیدم ، پس دیده بر دل اشک می بارد.

گفتم : ای جاریه ! این بیتابی و شکوی را از چه داری ؟ گفت : از مصیبتی که به من رسیده و هرگز به احدی نرسیده است.

گفتم کدام مصیبت بوده است ؟ گفت : مرا دو فرزند بود که دو بچه شتر را مانند بودند و پیوسته در پیش روی من بازی می کردند. روزی پدرشان دو گوسفند قربانی کرد و از خانه بیرون رفت . یکی از پسران برادرش را گفت : ای برادر ! می خواهی بر تو بنمایم که پدرمان چگونه گوسفند را قربان نمود؟ پس برخاست و مویهای برادرش گرفت و سرش را از بدن جدا کرد و گریخت پس پدرشان وارد شد و به او گفتم پسر برادرش کشت و فرار کرد پدر به طلب او رفت و وقتی به او رسید که سبعی او را دریده و طعمه خود نموده بود. برگشت و در راه از شدت جوع و عطش هلاک یافت.

و بعضی از ایشان این حکایت را روایت کرده اند و مزیدی بر آن آورده اند که گفت : کسی را نمی دانم که مانند مصیبت من به او رسیده باشد و قصه را بیان نمود.

گفتم : با بیتابی دل چه می کنی ؟ گفت : اگر فایده در آن می یافتم ، چیزی را بر آن اختیار نمی کردم و آنی شکیب و اضطراب نمی آوردم و اگر با من دوام می نمود، همواره با آن می بودم.

حکایت کرده بعضی از ایشان که زنی به فرزندش مصیبت زده شد و صبری نیکو کرد و گفت اختیار کردم طاعت خدای را بر طاعت شیطان.

باب سیم : رضا

قال الله تعالى لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم (213) رضی الله عنهم رضوانه

(214): محزون نشوید بر آنچه از شما فوت کرد و خرم نشوید و رعونت (215) ننمایید به آنچه شما را عطا فرمود. و نیز خوش بوده است خدای از ایشان به طاعت و خشنودند ایشان از خدای به ثواب و پاداش نیک .

بدان که رضا، ثمره محبت و دوستی است مر خدا را و کسی که دوست می دارد چیزی را کار و آثار او را نیز دوست می دارد و محبت ثمره معرفت ، ثمره معرفت و شناسائی است و آنکه انسانی را دوست دارد از جهت اشتمالش بر صفت کمالی یا به صفت جمالی هر قدر بیشتر شناسایی حاصل نماید، بر دوستی او می افزاید. پس کسی که به چشم بصیرت و بینش جلال الهی و کمال نامتناهی او - که از مقصود و گنجایش در این رساله بیرونست - نظر نماید، او را دوست می دارد و **الذین امنوا اشد حبا لله** آن کسانی که ایمان به خدای آورده اند، دوستی شان سخت و محکم و استوار است و چون او را دوست داشت ، هر اثری که از او صادر شود مستحسن و مقتضی خشنودی و رضای خویش می شمارد، و رضا ثمره ای از ثمرات محبت است بلکه هر کمالی منتهی به رضا می شود و پس از آنکه رضا فرع شناسایی و محبت شد مستلزم تصور رحمتش ، امید به او و مستوجب تصور هیبتش ، فروتنی و خشیت برای اوست و در این حال ، با عدم وصول ، شوق افزایش و در صورت وصول انس فراز آید، با فزونی انس انبساط روی نماید و با مطالعه عنایتش توکل چهره گشاید، و با نیک شمردن آنچه از او صادر گردد رضا حاصل شود و با تصور قصور نفس در جنب کمال محبوب و نهایت احاطه و اقتدار محبوب به او تسلیم به سوی محبوب را نائل آید و مقامات عظیمه از تسلیم متشعب می شود که این مقامات را آن کس شناسد که تواند شناخت و به تسلیم منتهی می شود به سوی غایت هر کمال.

و بدان که رضا فضیلتی بزرگ است برای انسان بلکه تمام فضایل را بازگشت به سوی رضا است (و) خدای تعالی تنبیه به فضل انسان فرموده و فضل او را مقرون به رضای خود نموده و علامتی برای او قرار داده می فرماید: **رضی الله عنهم و رضوانه** (216) **خدای از ایشان راضی است و ایشان از خدای رضای می باشند (و) و رضوان من الله اکبر** (217). و خشنودی خدای بزرگتر است و آن خشنودی نهایت احسان است و غایت امتنان و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - دلیل ایمانش فرمود، هنگامی که از طایفه ای از اصحاب خود سوال نمود و فرمود: **ما انتم ؟ قالوا مومنون فقال : ما علامه ایمانکم ؟ قالوا نصر علی البلاء و نشکر عند الرخاء و نرضی بمواقع القضاء فقال مومنون و رب الکعبه** (218) . **چيستيد شما؟ گفتيد: ما مومنان هستيم فرمود: علامت ایمان شما چیست ؟ گفتيد: بر بلا صبر می کنیم و نعمت و رخاء را شکر می آوریم و مواقع قضای الهی را رضا می دهیم . فرمود: شما مومنان هستيد قسم به پروردگار؟ کعبه.**

و گفته است پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله : **إذا احب الله عبدا ابتلاه فلان صبر اجتهاب فان رضی اصطفاه** : (219) . چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد بلا به او ارزانی دارد، پس

اگر شکیب دارد، او را بر می‌گزیند و اگر در مقام رضا ایستاد، او را خالص خویش قرار می‌دهد.

و فرموده است - صلی الله علیه و آله - : اذا كان يوم القيامة انبت الله تعالى لطائفه من امتی اجنحه فیطیرون من قبور هم الی الحنان یسرحون فیها و یتعمون کیف شاوا فیقول لهم الملائکه هل رايتم الحساب ؟ فیقولون ما راينا حسابا فیقولون هل جزتم الصراط؟ فیقولونما راينا صراطا فیقولون هل رايتم جهنم ؟ فیقولون ما راينا شیئا فیقول الملائکه من امه من انتم ؟ فیقولون من امه محمد صلی الله علیه و آله فیقولون نشدنا کم الله حدثونا ما کانت اعمالکم فی الدنيا فیقولون خصلتان کانتا فینا فبلغنا الله تعالی هذه المنزله بفضل رحمته . فیقولون فما هما؟ فیقولون کنا اذا خلونا نستحیی ان نعصیه و نرضی بالیسیر مما قسم لنا فیقول الملائکه حق لکم هذا ⁽²²⁰⁾ چون قیامت بر پا شود خداوند تعالی بعضی از است مرا پرها برویاند و از قبور خودشان به سوی بهشت پرواز کنند و در بهشت می‌شتابند و چندان که بخواهند به تنعم می‌پردازند. پس ملائکه به ایشان می‌گویند: آیا دیدید حساب را؟ می‌گویند: ما حساب را ندیدیم می‌گویند: آیا جهنم دیدید؟ می‌گویند: ما از امت محمدیم - صلی الله علیه و آله - می‌گویند شما را به خدای قسم می‌دهیم که حدیث کنید اعمال شما در دنیا چه بود؟ می‌گویند در ما دو خصلت بود که خدای تعالی ما را به این منزلت رسانید به فزونی رحمت خود می‌گویند: آن دو خصلت چه بود؟ می‌گویند: ما هر وقت خلوت می‌نمودیم ، حیا می‌کردیم که معصیت خدای نماییم و به اندک راضی می‌شدیم از آنچه قسمت ما کرده است ملائکه می‌گویند: این درجه حق شماست.

و در اخبار حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - است که بنی اسرائیل آن حضرت را گفتند : سل لنا ربك امرا اذا فعلناه یرضی به عنا فإوحی الله تعالی الیه قل لهم یرضون عنی حتی ارضی عنهم : ⁽²²¹⁾ از پروردگار خود برای مسألت نمای امری را که چون به جای آوریم از ما راضی شود پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که ایشان را بگو از من راضی باشند تا من از ایشان راضی باشم.

و نظیر این است آنچه از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که فرمود : من احب ان یعلم ماله عند الله عزوجل فلینظر ما لله عزوجل عنده فان الله تعالی ینزل العبد منه حیث انزله العبد من نفسه : ⁽²²²⁾ آنکه خواهد بداند که چیست برای او در نزد خدای عزوجل ، پس نظر کند که چیست برای خدای عزوجل در نزد او پس به درستی که خدای تعالی بنده را منزلتی از خود می‌دهد که بنده از نفس خود، خدای را منزلت دهد.

و در اخبار داود - علی نبینا و علیه السلام - است : مالا و لیائی و الهم بالدنیا ان الهم یدهب حلاوة مناجاتی من قلوبهم یا داود ان محبتی من اولیائی ان یکونوا روحانین لا یغتمون . دوستان مرا، با غم چه کارست ؟ به درستی که هم خاطر و اندوه دل شیرینی مناجات مرا زایل می‌کند از دلهای ایشان ای داود ! حق محبت من از دوستانم این است که پیوسته در

روح و مسرت باشند و صفحه ضمیر، به ناخن هم و اندوه نخرانند.
و روایت شده است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - به پیشگاه حضرت اقدس الهی عرض کرد که یا رب دلنی علی امر فیه رضاك عنی حتی اعمله فإوحی الله تعالی الیه ان رضائی فی کرهك و انت ما تصبر علی ما تکره قال یا رب دلنی علیه قال ان رضای فی رضاك بقضائی : (223) . خداوندا! مرا راهنمایی کن به آنچه خوشنودی و رضای تو در آن است تا به آن کار بندم و عمل نمایم . پس خدای تعالی به سوی او وحی فرستاد که رضای من در چیزهایی است که تو مکروه می شماری عرض کرد: ای پروردگار من! مرا بر آن چیز دلالت فرمای . فرمود: به درستی که رضای من در رضای توست به قضای من.

و در مناجات حضرت موسی - علیه السلام - است که ای رب ای خلقك احب الیک قال من اذا حبیبه سالمنی قال فای خلق انت علیه ساخت قال من یستخیرنی فی الامر فاذا قضیت له سخط قضائی . ای آفریدگار من! کدام بنده تو به سوی تو محبوبترست ؟ فرمود: آنکه هر گاه محبوب او را از او بستانم با من از در مسالمت باشد و قضای مرا تسلیم دهد و بداند که صلاح او را در آن دانسته ام . عرض کرد: بنده ای است که تو بر او ساخت و از او ناراضی باشی ؟ فرمود: آنکه در امری خیر خود از من خواهد و چون خیر او را بر آورم و جاری نمایم قضای مرا ناگوار دارد.

و روایت شده است خبری که سخت تر از این است اینکه خدای تعالی فرموده است : انالله لا اله الا من لم یصبر علی بلائی و لم یرض بثنائی فلیتخذ ربا سوائی (224) منم خدای متصف به صفات کمالیه جز من خدایی نیست آنکه بر بلائی من صبر نکند و شکیب نیورد و به قضای من رضا ندهد، پس پروردگار دیگری برای خود اختیارنماید.

و روایت شده است که خدای تعالی به سوی داود - علی نبینا علیه السلام - وحی فرمود که یا داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کفیتک ما ترید و لن لم تسلم ما ارید اتعبتک فیما ترید و لا یکون الا ما ارید (225) ای داود! تو اراده ای می کنی و من اراده می کنم و به درستی که پدید آید اراده من اگر مرا تسلیم دهی و گردن نهی کفایت اراده تو را می کنم و اگر مسلم نداری آنچه را که اراده آن را کرده ام ، تو را در آنچه اراده کرده باشی به تعب می اندازم و جز اراده من نخواهد بود.

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است : اول من یدعی الی الجنه یوم القیامه الذین یحمدون الله تعالی علی کل حال (226) نخستین کسانی که به سوی بهشت خوانده شوند در روز قیامت ، آنانند که خدای تعالی را در همه حالات از یاس و رجاء و بوس و رخاء - حمد کنند و ستایش گزارند.

از ابن مسعود است که هر آینه اگر پاره آتشی را که بسوزاند و باقی گذارد آنچه را باقی گذارد بلیسم و زبان بر آن سایم دوست تر می دارم از این که آنچه را هست بگویم : ای کاش نمی بود و آنچه نیست بگویم کاش می بود.

از ابو درداء است که دروه ایمان ، صبر است در طاعت حکم و رضاست بر جریان قدر الهی .
و فرموده است - صلى الله عليه و آله - : ان الله بحكمته و جلاله جعل الروح و الفرج فى الرضا و
اليقين و جعل الغم و الحزن فى الشك و السخط (227)

به درستی که خدای تعالی به حکمت و بزرگی خود قرار داد است راحت و گشایش را در رضا
و یقین و قرار داده است غم و اندوه را در شکیب و نارضایی

حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما- فرموده است : الزهد عشرة اجزاء: اعلى درجة
الزهد ادنى الورع و اعلى درجة الیقین و اعلى درجة الیقین ادنى الرضا. زهد
ده جزو است : بلندتر درجه زهد، پست تر پایه ورع است ، و بالاتر درجه ورع ، پست تر پایه
یقین ؛ و بالاتر پایه درجه یقین پست تر پایه رضا است.

و فرموده است حضرت صادق - علیه السلام - : صفة الرضا ان یرضى المحبوب و المكروه ، و
الرضا شعاع نور المعرفة و الراضی فان عن جميع اختیاره و الراضی حقيقة هو المرضی عنه
والرضا اسم یجتمع فيه انواع فان عن جميع اختیاره و الراضی حقيقة هو المرضی عنه و الرضا
اسم یجتمع فيه انواع معانى العبودية و تفسیر الرضا سرور القلب.

سمعت ابی محمدا الباقر - علیه السلام - یقول تعلق القلب بالموجود شرك و بالمفقود كفر و
هما خارجان عن سنة الرضا. اعجب ممن يدعى العبودية لله كيف ینازعه فى مقدراته!
حاشا الراضین العارفين عن ذلك صفت رضا این است که پسندیده افند آنچه دلخواه و آنچه
ناگوار است . و رضا، روشنی نور شناسایی حق است و راضی از تمام اختیار خود فانی است
و راضی در حقیقت راضی شده از اوست و رضا اسمی است که مجتمع است در او انواع
معانی بندگان خدا.

و تفسیر رضا، شادمانی دل است و شنیدم از پدرم محمد باقر - علیه السلام - که می فرمود:
علاقه به آنچه موجود است ، شرك است و به آنچه مفقود است ، كفر است و این هر دو از
سنت و سیرت رضا بیروند و عجب است از آنکه دعوی بندگی خدای نماید، چگونه در
مقدراتش راه منازعت می گشاید؟ خدای تعالی دور دارد راضیان عارف را از این امر ناپسند.
و روایت شده است که جابرین عبدالله انصاری - رضی الله عنه - در آخر عمر خود، به ضعف
پیری و عجزگیری ابتلا پذیرفت و حضرت محمدبن علی الباقر - صلوات الله علیهما - او را عبادت
فرمود و از حالش سؤال نمود. عرض کرد در حالتی هستم که پیری را از جوانی خوشتر می
شناسم و مرض را بر صحت رجحان نمی نهم و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهم.

آن حضرت فرمود : اما انا یا جابر فان جعلنى الله شیخا احب الشيخوخة و ان جعلنى شابا احب
الشبابية و ان امرضى احب المرض و ان شفانى احب الشفاء و الصحة و ان اماتنى احب
الموت و ان ابقانى احب البقاء

اما من ای جابر ! اگر خدای عزوجل ، مرا پیر قرار دهد، پیری را دوست می دارم و اگر جوان قرار
دهد، جوانی را می خواهم و اگر مرا مریض گرداند، دوستدار مرضم و اگر شفا و صحت بخشد،

شفا و صحت را می پسندم و اگر مرا بمیراند مرگ را بر خود روا می دارم و اگر بقا ارزانی را حق خود می شمارم.

چون جابر این سخن از آن حضرت استماع نمود، روی مبارك آن حضرت را بوسه داد و گفت : راست فرمود پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - پس به درستی که حضرت به من فرمود: **ستدرک لی ولدا اسمہ اسمی یبقرا العلم بقرا کما یبقر الثور الارض** : . زود باشد که دریای فرزندی از فرزندان مرا که نام من باشد و بشکافد علم را چنان که گاو زمین را بشکافد. پس از این نامبردار شده است به باقر علم اولین و آخرین یعنی شکافنده اش مترجم گوید که از لذت فرمایش حضرت محمد بن علی الباقر - صلوات الله و سلامه علیه - به جناب جابر - رضی الله عنه - این بنده را خواطر شکفت و این شعر از طبعم تراوش نمود:

این سخن در گوش هوشم دوش آمد از سروش

گر خدا را دوست داری در رضای او بکوش

و کلینی به اسناد خود از حضرت ابی عبدالله - سلام الله علیه - روایت کرده است که فرمود: **راءس طاعة الله الصبر و الرضا عن الله فیما احب العبد و لا یرضی عبد عن الله فیما احب و کره الا کان خیرا له فیما احب او کره** ⁽²²⁸⁾ **سر بندگی حضرت حق متعال ، صبر و رضای از اوست در آنچه بنده دوست دارد یا ناگوار شمارد و بنده راضی نمی شود از خدای در آنچه خواهد یا نخواهد جز آنکه برای او خیر است در آنچه خواست یا نخواست.** و به اسناد از آن حضرت که فرمود: **اعلم الناس بالله تعالی ارضا هم بقضاء الله عزوجل** ⁽²²⁹⁾ **داناتر مردمان به خدای تعالی ، راضی تر ایشان به قضای اوست.** و به اسناد او از آن حضرت - سلام الله علیه - است که فرمود: **خدای تعالی فرموده است عبدی المومن لا اصرفه فی شی الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی و لیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی** : ⁽²³⁰⁾ **بنده مومن خود را در چیزی از نعمت و بلا نمی گذارم جز اینکه قرار می دهم برای او خیر، پس باید راضی باشد به قضای من و صبر کند بر بلائی من و شکر گزارد نعمتهای مرا تا بنویسم ای محمد او را از صدیقان و راستکاران در بندگی نزد خود.**

و از آن بزرگوار است که فرمود: از چیزهایی است که خدای عزوجل به حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - وحی نموده است : **یا موسی بن عمران ما خلقت خلفا احب الی من عبدی المومن و انی انما ابتلیته لما هو خیر له و اعافیته لما هو خیر له و ازوی عنه لما هو خیر له و انا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی اکتبه من الصدیقین عندی اذا عمل برضای و اطاع امری** ⁽²³¹⁾

ای موسی بن عمران ! نیافریدم آفریده ای را که او را دوست دارم از بنده مؤ من خود.

بدرستی که من گرفتارش می کنم به چیزی که خیر خود اوست بدرستی که من عافیتشس می بخشم به آنچه خیر اوست! و باز می گردانم از او چیزی را به آنچه خیر اوست و من دانانترم به آنچه صلاح بنده من در آن است. پس با ید بلاى مرا صابر باشد و نعمای مرا شاکر تا او را از صدیقان و راستان نزد خود بنویسم چون عمل به رضای من کند و امر مرا طاعت نماید.

به حضرت صادق - علیه السلام - عرض شد که به کدام چیز مومن را می توان شناخت که او مومن است؟ فرمود: **بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور او سخط** ⁽²³²⁾ به تسلیم مر مرا خدای را و رضای در آنچه از شادمانی و ناگواری بر او وارد آید.

و در اسرائیلیات وارد شده است که بنده عابدی روزگاری دراز خدای را عیادت کرد. پس در خواب دید که فلانه زن عابده رفیقه تو در عبادت در بهشت است پس زن را داوت کرد و سه شبانه روز ضیافت نمود و عمل او را نگران بود و روزها را به صیام و شبها را به قیام می گذرانید و عابده روزها را روزه نمی داشت و شبها را به خواب و استراحت می گذاشت.

عابد او را گفت: آیا جز آنچه می بینم عملی برای تو هست؟

گفت: به خدای قسم جز آنچه دیدی عملی ندارم و غیر از این عبادتی نمی دانم عابد تکرار می کرد و از عمل او استفسار می نمود تا گفت: **يك خصلت كوچك** در من هست که اگر در سختی اتم تمنای راحت و رفاه ندارم و اگر در مرض باشم سایه نمی خواهم. پس عابد دست بر سر او نهاد و گفت: زهی خرد خصلتی که بسی بزرگ است و بسیار عبادت گزاران به این مقام نرسند و در یافت این مرام نتوانند.

مرتبه رضا جدا بلندتر از صبر است، بلکه نسبت صبر به سوی رضا نزد اهل حقیقت نسبت معصیت است به سوی طاعت به درستی که محبت اقتضا می کند التذاذ به بلا را زیرا که محب خود را در یاد محبوب در بلا می یابد و بر موانست و نزدیکی او می افزاید و صبر مقتضی کراهت و سخت یافتن بلاست تا صبر را بر خود گمارد و کراهت با انس منافی است.

و به این قضیه می شود که محبت و صبر، یکدیگرند و نیز صبر اظهار تجلد و قوت نفس است و در نظر و مذهب سخت زشت می آید و به چشم حقیقت جلوه آثار دشمنی می نماید، چنان که گفته اند: **و يحسن اظهار التجلد للعدی و یقبح الا العجز عند الا حبه: اظهار جلادت و چالاکى برای دشمنان نیکو نماید و دوستان را جز عجز و انكسار نشاید.**

مترجم گوید که استثنای مفزغ در کلام مثبت را جمهور نحویین محذور دانسته اند و اگر جایی پیدا شود بر سبیل شذوذ مثبت را به تاویل نفی برند و **یقبح الا العجز** را به تاویل نفی باید برد و از اینجاست که اهل حقیقت گفته اند: **الصبر من اصعب المنازل على العامه و او حشها فى طریق المحبه و انكرها فى طریق التوحيد**

صبر سخت ترین منازل بر عامه است و ترسناك تر منازل در راه دوستی است و ناخوشتر در راه خدای پرستی و بدرستی که برای عامه از این راه سخت تر منازل است که عامی رنج

ریاضت نبرده و مالش آزمایش نخورده است و عادت به خواری تن نکرده و حملت بلیه را به ملکه عقلیه در نیاورده است تا از بلا التذاد و مذاقش از گوارایی طعم بلا چاشنی پذیرد. پس هر گاه خدایش امتحان بلا فرماید و او در مقام نفس است ، حمل بلا ننماید و جزع و بی تابی بر او غالب آید و حبس نفس بر او دشوارست و بی خبر از طمانینه شکیبایی و اضطبار. و اما او حش منازل در راه محبت از این رهگذر است که محبت مقتضی انس به محبوب و التذاد به بلاست ، از جهت مشاهده مبتلا در آن و اختیار مراد محبوب و صبر اقتضا می کند کراهت بلا را چنان که گذشت و این است که صبر و رضا منافای یکدیگرند و ناخوشتر در مقام توحید که صابر را دعوی تجلد است و هر دو از مرغوبات نفس می باشد و توحید را اقتضای منافای نفس است پس می باشد ناخوشتر، زیرا که ثبات نفس در مقام توحید از اقبیح منکرات است ، بلکه رضا با بزرگی قدر و علو امرش نزد اهل تحقیق از اول مسالك توحید است زیرا که سلوک ایشان به فنای در توحید به ذاتهای ایشان است و رضا فنای اراده در اراده حق متعال و وقوف صادق با مراد اوست و فنای صفت قبل از فنای ذات است . به این تحقیق ، منافات صبر و رضا با یکدیگر برای تو مبین شد و بعد مسافت و شدت مسالکی که در میانه این هر دو است معین گردید.

درجات رضا

برای رضا سه درجه است :

اول این است که بنده نظر کند به سوی موقع بلا و عقلی که مقتضی رضاست و موقع رضا را دریافت می تواند نمود و احساس المش را می تواند کرد، ولکن می باشد راضی به بلا بلکه رغبت در آن می نماید به حسب عقل خود و هر چند طبع همراهی نکند از جهت طلب ثواب خدای تعالی بر آن و مزید قرب در حضرت او و ظفر یافتن : **بالجنه التي عرضها كعرض السموات والارض اعدت للمتقين** : به بهشتی که عرض آن چون پهنای آسمانها و زمینهاست که مهیا شده است برای پرهیزکاران . و این گونه از رضا، رضای متقین است و مثلش چون کسی است که درخواست فصد و حجامت از طبیب حاذق نماید به مقتضای امراضش ، و آنچه صلاح او در آن است و الم نشتر فصاد و تیغ حجام دریاورد و به آن درد و الم ، راضی باشد و عمل فصاد و حجام رامنت پذیرد.

و نیز همچنان است که در طلب سود و فایده سفر کند و مشقت سفر را تحمل نماید و میل خواطر به حصول فواید، رنج سفر را بر او گوارا دارد و به آن رنج و زحمتش راضی کند و هر وقت چنین بنده ای را بلیه ای از خدای متعال امر رسد و بر او یقین باشد که ثوابی که خدای تعالی برای او ذخیره می فرماید بالاتر از آن چیز است که از او فوت می شود، به آن بلیه رضا می دهد و رغبت می کند و زیاد او را دوست می دارد و خدای تعالی را شکر می گزارد. دویم : آن است که بر آن دستور از بلیه نازله درك الم نماید و آن را دوست دارد؛ زیرا که مراد

محبوب و رضای او را در آن بیند پس آنکه محبت بر نهادش غالب آید. تمام مراد و هوای او در رضای محبوب اوست و این مقام مشهود است نسبت به دوستی مردم که بعضی از آنها به بعضی محبت حاصل کنند و به عمر او دل نهد و چه بسیار واصفان که در نظم و نثر خود این حالت را وصف کرده و کتابها نموده اند و جز حالت صورت ظاهر به چشم معنی و مقصدی دیگر در او نیست و نیست این زیبایی و جمال مگر پوستی بر گوشت کشیده و خونی که مشحون است به پلیدیها که بدایتش از نطفه گندیده و نهایتش حیفه متعفن گردیده است و در بین این احوال غدره⁽²³³⁾ و اخبث را حمال است و دیده چنین جمالی خسیس دیده خسیسی است که چه بسیار که غلط بیند و بسا که خرد را بزرگ و بزرگ را خرد نمایش دهد و زشت را زیبا شناسد و حصیر را دیبا نگرد. پس چون انسان تصویر چنین استیلاهی محبتی را نماید از کجا محالاست محبت جمالی ابدی و لایزال که نهایتی برای کمال او نیست و به دیده بصیرتی درک می شود که شبهه و غلط بر ندارد و مرگ و فنا بر آن پی نسپارد بلکه پس از مرگ زنده و باقی ماند و با رحمت خدای عزوجل به سرور و مشتاقی دیدار و تلاقی نماید، به رزق الهی مسرور شود و به سعی شراب طهور رسد بلکه مرگش مزید تنبه و استکشاف است و مایه رحمت و استعطاف و این امری است از حیث اعتبار روشن و آشکار و خواهی یافت از آثاری که وارد شده است از احوال محبان و اقوال ایشان که پاره ای از آنها می آید و زنگ شبهه از صفحه خاطر می زداید ان شاء الله و این درجه درجه مقربان است.

سیم : این است که احساس الم نکند و اسباب الم بر او جاری شود و پروای آن نداشته باشد و جراحی به او رسد و دردش را در نیاید. مثلش چون مرد مجاهد است که رزم آزماید و در حال خوف یا غضب و حمله یا هرب ، زخمی به او رسد و احساس آن نکند تا جریان خون او را به جراحی رهنمون گردد. و بسا که مردی شتاب زده در پی کاری رود و بیای او خاری رود و به واسطه اشتغال خاطر دردش را درک ننماید و شاید فصدش کند یا سرش را بتراشند و نشتر حجام کند باشد یا تیغ حلاق⁽²³⁴⁾ تند نباشد و اگر دلش متوجه امری از معظمت امور است ابداً ملتفت نمی شود؛ زیرا که دل هر گاه به مهمی مستغرق و مشتغل گردید غیر از آن را ترك می کند و آنچه را بر تن رسد درک نمی نماید و نظایر این حال در امور اهل دنیا که دل بر کاری نهند و تن به مخاطره ای دهند. و از خورد و خواب فرو مانند و از نان و آب به یاد نیاورند بسیار است و واضح و آشکار و چنین است عاشقی که مستغرق مطالعه جمال محبوب باشد و در غیر این حالت اگر مکروهی بیند به ستوه آید دران حال اندیشه غمی نکند و احساس المی ننماید و این از اثر استیلاهی محبت بر دل است و مشغولی دل له محبت و عشق از اعظم شواغل و چون این حال در المی خفیف نسبت به مهری ضعیف تصویر شود در رنج الیم نسبت به حب عظیم تصویر می پذیرد. به درستی که تضاعیف محبت را تضاعیف الم تقدیر باید نمود و به تصویر باید آورد و همچنان که مهر صورتهای جمیله ظاهره را که به حاسه بصر دریافت می شود قوتی است محبت صور جمیله باطنه را که به نور بصیرت درک می شود قوتی دیگر

است.

و جلال لا یقاس بها جلال پس از آنکه چیزی از آن جمال و جلال لایزال منکشف شود و آن محبت حقیقه بر دل و جاننش غالب آید که از دست رود و مدهوش و مست گردد، چنان استیناس⁽²³⁵⁾ بیند که هره بر او جاری شود احساس نکند. روایت شده است که زنی را پا بلغزد و ناخنی از او جدا گردید. برخاست و بخندید گفتند: آیا دردی نیافتی که به اصلاحش نشنافتی؟ گفت: امید ثواب درد را زائل و مرا به لذتی نائل نمود.

و بعضی از آنها یکی را علتی یافته بود، علاج کرد و خود به آن علت دچار و گرفتار آمد و به کار علاج پرداخت. گفتندش: چرا دارویی ننوشی و به چاره خود نکوشی؟ گفت: ضرب الحبيب لا یوجع زخم تیغ دوست را دردی نیست. مترجم گوید: در آخر این فصل ابتدای باب عشق و جوانی از بوستان سعدی بسیار مناسب است و نوشته می شود:

خوشا وقت شوریدگان غمش

اگر زخم ببینند و گر مرهمش

دمادم شراب الم در کشند

وگر تلخ بینند دم در کشند

بلای خمار است در عیش مَل

جفاهای خار است باشاخ گل

نه تلخست صبری که با یاداوست

که تلخی شکر باشد از دست دوست.

اسیرش نخواهد رهایی زبند

شکارش نجوید خلاص از کمند

چو پروانه آتش خود در زبند

نه چون کرم پيله به خود در تنند

دلارام در بر دلارام جوی

لب از تشنگی خشك و بر طرف جوی

نگویم که بر آب قادر نیند

که بر شاطی نیل مستسقی اند

تو را عشق همچون خودی ز آب و گل

رباید همی صبر و آرام دل
به بیداریش فتنه بر خط خال
به خواب اندرش پایند خیال
به صدقش چنان سر نهی بر قدم
که بینی جهان با وجودش عدم
گرت جان بخواهد به کف بر نهی
و گر تیغ بر سر نهد سر نهی
چو عشقی که بنیاد آن بر هواست
چنین فتنه انگیز و فرمان رواست
عجب داری از سالکان طریق
که باشند در بحر معنی غریق
زسودای جانان به جان مشتعل
به ذکر حبیب از جهان مشتعل
به یاد حق از خلق بگریخته
چنان مست ساقی که می ریخته
نشاید به دارو دوا کردشان
که کس مطلع نیست بر دردشان
چنان فتنه بر حسن صورت نگار
که با حسن صورت ندارند کار
ندادند صاحب‌دلان دل به پوست
اگر ابلهی داد، بی مغز اوست
می صاف وحدت کسی نوش کرد
که دنیا و عقبی را فراموش کرد

فصل : بعضی از حکایات صابران و راضیان به قضای الهی

در ذکر جماعتی از گذشتگان است که رضای آنها را به قضای الهی ، سابقین از علما و فائقین از فضلا، نقل و حکایت و قصه و روایت کرده اند.
علاوه بر آنچه اشارت رفت و بشارت داده شد، بدان که بیشتر آنچه وارد آوردیم در باب صبر از جماعت بزرگان متضمن رضا بوده به قضا، بخصوص در مرگ فرزند و امثال آن و اینک در اینجا به

طور عموم می نگاریم.

چون بلا بر حضرت ایوب - علی نبینا و - علیه السلام - اشتداد یافت و امتداد گرفت ، زنش گفت : چرا خدای را خود را نمی خوانی که شفایت ارزانی دارد؟ جواب داد که ای زن من هفتاد سال در ملک و نعمت ، زندگانی رانده ام و می خواهم هفتاد سال در بلا و زحمت بگذرانم ، شاید نعمت خدای را شکر رانم و آداب بندگی را ادایی توانم ، و شایسته من ، صبر بر بلاء و این خود شرط ولاء است⁽²³⁶⁾ .

و روایت شده است که حضرت یونس - علی نبینا و علیه السلام - به حضرت جبرئیل - علیه السلام - گفت : مرا به کسی از مردم زمین که بیشتر عبادت خدای کند دلالت فرمای او را به مردمی دلالت نمود که جذام دو دست و دو پایش را خورده و چشم و گوشش را برده بود و می گفت : **الهی متعتنی بهما ماشئت و سلبتنی ما شئت و ابقت فیک الامل بابر باب الوصول⁽²³⁷⁾** خداوندا بهره بخشیدی مرا به قوه دست و پای و حاسه چشم و گوش مادامی که خواستی و گرفتی از من هنگامی که خواستی و باقی گذاشتی برای من آرزویی را به بهتر راه وصول که به فناى رحمت تو در آیم و نعمت رضای تو را دریابم و روایت شده است که حضرت عیسی - علیه السلام - به مردی نابینا عبور فرمود که پیس و زمینگیر بود و دو شق تن او را ناخوشی فلج قرار گرفته و گوشت بدن او به علت جذام فرو ریخته بود و می گفت : **الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی کثیرا من خلقه حمد و ستایش مر خدائی را که عافیت بخشیده است مرا از آنچه بسیاری از خلق خود را به آن مبتلا فرموده است.** آن حضرت فرمود : **یا هذا وای شی من البلاء اراه مصروفا عنک : ای مرد! کدام بلاست که منصرف از تو توانم دید؟**

گفت : **یا روح الله انا خیر ممن لم يجعل الله فی قلبه ما جعل فی قلبی من معرفته ای روح الله ! من بهترم از آنکه قرار نداده است خدای در دل او آنچه قرار داده است در دل من از شناسایی خود**

فرمود : **صدقت هات یدک راست گفتی و دست خود را به من ده دست خود را به آن حضرت داد و ناگاه مردی شد از همه مردم خوشروی تر و افزون تر شان در اندام هیات خداوند توانا امراض او را زائل فرمود و برخاسته التزام صحبت آن حضرت را اختیار نمود و در خدمتش به بندگی خدای عزوجل می پرداخت⁽²³⁸⁾ .**

و بعضی از ایشان روایت کرده اند که در بدایت مسافرت خود، قصد عبادان کردم و مردی نابینا دیدم که جذام و جنون داشت و بر زمین افتاده مورچگان گوشت بدنش را می خوردند سر او را از زمین برگرفتم و در کنار خود گذاشتم و با او تکلم نمودم افاقه در ضعف حالش به هم رسید و گفت : کیست این بوالفضول که میانه من و پروردگارم داخل شده است ؟ قسم به حق خدای که اگر مرا وجب پاره پاره کند، او را زمن ، جز دوستی نیفراید.

و پای یکی از آنها به واسطه آکله⁽²³⁹⁾ از زانو قطع شد ، پس گفت **الحمد لله الذی اخذ منی**

واحدة و ترك ثلاثا و عزتك لان اخذت لقد ابقيت و لئن كنت ابتليت لقد عافيت خداوند را ستایش که یکی را از من باز گرفت و سه را باقی گذاشت . قسم به عزت و جلال تو که هر آینه اگر گرفتی ، باقی گذاشتی و اگر گرفتاری نمودی ، عافیت ارزانی داشتی ، و ذکر خویش راترك نکرد تا شب را به پایان رسانید.

مترجم گوید که این کلمات را قاضی شمس الدین شمس الدین ابن خلکان به تغییر اندکی به عروة بن الزبیر نسبت می دهد، در آن سفر که از شام به مدینه طیبه معاودت نمود وپایش به واسطه مرض آكله مقطوع شده بود چنان که در فصل سیم از این کتاب به این وقعه اشارت شد، این کلمات و مناجات بگفت:

اللهم انه كان لي اطراف اربعة فاخذت واحدا و ابقيت لي ثلاثا فلك الحمد و ايم الله لئن اخذت لقد ابقيت و لئن ابتليت لطالما عافيت معنی چنان دهد که ترجمه شد.

و گفته است بعضی از ایشان که از هر مقامی درك حال و مرام را توانستم رسید، مگر رضای به قضا را جز به قدر استشمام رائحه ، بر این مقدار اگر خدای تعالی همه مردمان به بهشت برد و مرا به آتش در اندازد هر آینه راضی می باشم.

از بعضی ارباب معارف سوال شد که آیا به پایان رضا از قضای الهی توانستی رسید؟ گفت : اما به پایان نرسیده ام ولکن مقامی را از رضا دریافته ام که اگر خدای تعالی مرا بر روی دوزخ پل قرار دهد و همه مردمان بر من عبور دهند و به بهشت روند و پس از آن جهنم را تنها به بدن من پر کند، هر آینه این حال را دوست می دارم و از نصیب خود به این امر خشنودی می آورم

و این سخن کسی راست که دانسته است محبت به خدای تعالی هم او را فراگرفته تا درد سوختن به آتش را از او منع نموده باشد و استیلاى این حال در موقع خود، غیر محال است لکن از خاطره های نفوس ضعیفه این زمان دور است و سزاوار نیست آنکه ضعیف و محروم باشد آنان را که به این مقام و مرام رسیده اند انکار نماید و گمان کند آنچه از ان عاجز است اولیای خدا از آن عجز دارند.

مترجم غزلی از مرحوم معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب متخلص به نشاط در این مقام مناسب یافته می نویسد.

گر آسوده ور مبتلا می پسندد چه خوشتر از این کو به ما می پسندد

چه دانیم ناخوش کدام است یا خوش خوش است آنچه بر ما خدا می پسندد

چرا پای کویم چرا دست بازمسائه مرا خواجه بیدست و پا می پسندد

خطای من ای شیخ بر من چه گیری مرا عفو او با خطا می پسندد

طیبیا به درمان دردم چه کوشی مرا درد او بی دارو می پسندد

نشاطا توانا سیاست یارت برو ناتوان باش تا می پسندد

و عمر بن حصین ⁽²⁴⁰⁾ به مرض استسقا گرفتار گردید و سی سال بر پشت خفت و نه ایستاد

و نه نشست وپرستاران او را بر سریری خوابانیده برای قضای حاجت او موضعی را سوراخ کرده بودند برادرش علاء حصین بر او در آمد و از مشاهده حال و امتداد ناخوشی او سخت گریست.

عمر گفت : چرا گریه می کنی ؟

گفت : از این که تو را بر این سختی حال می بینم

گفت : گریه مکن که آنچه را خدای عزوجل دوست می دارد من دوست می دارم پس از آن گفت : تو را حدیثی می کنم شاید خدای تعالی تو را به این حدیث نفع بخشد و باید تا زنده ام از مردم نهان داری به درستی که ملائکه خدای مرا زیارت می کنند و انس به آنها دارم و سلام آنها را می شنوم این سر را بدان . و به درستی که این بلیه برای من رنج نیست ، زیرا که سبب این نعمت بزرگ شده و کسی که این مقام را در ابتلای خود بیند، چگونه راضی به این ابتلا نخواهد بود؟ (241)

گفته است بعضی از ایشان که بر سوید بن شعبه وارد شدیم . جامه افتاده دیدیم و گمان نکردیم در زیر جامه چه باشد. پس جامه بر داشته شد زنش او را گفت که اهل تو فدایت باد !چه طعام و شربت برای تو حاضر کنیم ؟ پس گفت خفتین در بستر امتدادی را گرفت و استخوانهای بدن سائیده شد و لاغری و هزال (242) مرا به نهایت فرا گرفته است . زمانی است که غذایی نخورده ایم و شربتی ننوشیده ام و چند روز را ذکر نمود - و گفت : نمی خواهم از این حال به مقدار سر ناخنی کاسته شود.

و از بعضی ایشان است که شصت سال به مرضی صعب گرفتار شد و چون حالش اشتداد یافت ، فرزندانش برو گرد آمدند و گفتند: آیا اراده داری که بمیری و ازین رنج که گرفتاری برهی ؟ گفت : نه گفتند: پس چه اراده داری ؟ گفت : برای من اراده ای نیست من بنده ای هستم و اراده خدای را است درباره بنده اش و امر امر اوست و گفته شده است که بیماری بر فتح موصلی سخت شد و مرضش با فقر و تعب مجتمع گردید. پس گفت:

الهی و سیدی !ابتلیتینی بالمرض و الفقر فهذا فعالك بالانبياء و المرسلین فكیف لی ان اودی شکر ما انعمت به علی : ای خدای من وای آقای من مرا به بیماری و بی چیزی دچار فرموده ای و این کار، کار توست با پیغمبران تو پس چگونه برای من ممکن است که شکر این نعمت ترا توانم گذاشت.

فصل : دعا دفع بلا می کند

دعا دفع بلا می کند و مداوای مرض و حفظ فرزند را منافات با رضا به قضای الهی نیست . پس خدای تعالی به مراقبت دعا ادای بندگی از ما خواسته است و ما را به سوی دعا خوانده و تحریض بر آن فرموده است و ترکش را نسبت به استکبار داده و فعلش را در شمار عبادات آورده است پیغمبران جلیل الشان و امامان بزرگوار صلوات الله و سلامه علیهم دعا می کردند و امر به دعا فرمودند و آنچه از ایشان نقل شده است از حد شمار بیرون است و خدای تعالی

بر دعا کنندگان ثنا فرموده است. او می فرماید: **یدعوننا رغبا و رهبا : می خوانند ما را از روی شوقمندی و ترسندگی.** و از وظایف و شرایط دعا کننده این است که در دعای خود مطیع امر پروردگار تبارک و تعالی باشد به خواندن در طلب آنچه او را امر به طلب فرموده است و اینکه اگر نه امر و اذن مر دعا کننده را به سنت دعا بودی ، هر آینه تعرض دعا را که مخالف تسلیم در مقام رضا است نمی نمودی و فی الحقیقه این خود نیز آنان که مواضع رضا را نیک دانسته اند، نوعی از رضا است که بر حسب ادب نفس خویش قیام به وظیفه دعا نموده است.

و از علامتاتش این است که اگر اجابت دعای خود را حاصل نیند و به مطلوب خودنائل نگردد، ملول نباشد و مایوس از موقع قبول نشود، زیرا که شاید مراد او مشتمل بر فسادی است که جز خدای کسی نداند، چنان که وارد شده است : **ان العبد لیدعیوالله تعالی بالشیء حتی ترحمه الملائکه و تقول : الهی ارحم عبدك المومن واجب دعوته فيقول الله تعالی کیف ارحمه من شیء به ارحمه به درستی که بنده ای خدای را بر حاجتی می خواند تا ملائکه بر او ترحم می کنند و عرضه می دارند که الها بر بنده مومن خود رحم فرمای و دعوت او را اجابت نمای می فرماید: چگونه بر او رحم کنم در چیزی که به آن چیز بر او رحم نموده ام ؟ آری هر گاه بترسد از حیث احتمال که سبب آنچه موجب عدم اجابت دعا برای او شده است ، دوری او از خدای تعالی است و به این جهت ، عدم قبول مسئول را سزاوار گردیده است باکی نیست به درستی که کمال مومن در این است که نفس خود را دشمن دارد و حقیر و بی قدر شمارد تا آنجا که اگر دعوتش را مستجاب شود و کرم مستطاب بیند، گمان برد که از کرامت او در نزد خدای و قربش در آن حضرت قدس است بلکه شاید از جهت بغض خدای عزوجل باشد که از صورت او کراهت دارد و ملائکه از رائحه اش آزرده شده اند و از خدای تعالی درخواست سرعت اجابت برای او و راحت را برای خود نموده اند. همچنین شاید سبب تاخیر اجابت محبت خدای درباره او باشد و ملائکه از صوت و مناجات او التذاذ حاصل می نمایند و درخواست تاخیر حاجت او را می کنند، چنان که در اخبار وارد است . پس مومن همیشه باید در میان امید و بیم باشد به این هر دو است قوام اعمال و انزجار از معاصی و رغبت در طاعات مترجم این شعر را از مرحوم معتمد الدوله نشاط سخت مناسب یافته می نگارد.**

گه به سوی کرمت گاه به خود می نگرم پای تا سر همه امید و سرا پا همه بیم

باب چهارم : در گریه است

بدان که گریه در نفس خودش با صبر بر بلا و رضای بر قضا منافی نیست . و طبیعتی بشریه و جبلی انسانیه است و رحمتی رحیمیه و حبیبیه است ، پس مادامی که مشتمل بر احوالی نباشد که از عدم رضا حکایت کند و از بی تابی و جزع خبر دهد و اجر را فاسد و هدر نماید، باکی و حرج و ضرری بر آن نخواهد بود نه این که جامه درد و بر روی زند و دست بر زانو فرود آورد.

و وارد شده است گریه بر مصائب از پیغمبر خدای (ص) و پیغمبران سابقین از عهد حضرت

ابی البشر - علیهم السلام - و پس از پیغمبر خدای ، از آل و اصحاب آن بزرگوار - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - با صبر و ثبات و احتساب و رضای ایشان . پس اول کسی که گریست حضرت ابوالبشر آدم صفی بود بر هابیل فرزند خود، و او را به شعرهایی که مشهور است مرثیه فرمود و اندوه تمام از مصیبت او حاصل نمود.
مترجم دو شعر از مرثیه ان حضرت را در این مورد می نگارد.

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغیر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون و قل شاشة الوجه الملیح

و اگر بعضی از آنها پوشیده باشد، حال حضرت یعقوب - علی نبینا و علیه السلام - مخفی و پنهان نیست و آن قدر در هجرت حضرت یوسف - علیه السلام - گریست که از شدت گریه و اندوه چشمهایش سفیدی گرفت و جهان روشن بر او تیره شد.
و از اخبار مشهوره روایتی است که از حضرت صادق - علیه السلام - شده است که فرمود: ان زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه بکی علی ابیه اربعین سنه صائما نهاره ، قائما لیله فاذا حضر الافطار جاء غلامه و شرابه فیضعه بین یدیه و یقول کل یا مولای فیقول قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله جائعا قتل ابن رسول الله عطشاننا فلا یزال یکرر ذلك و بیکی حتی یبل طعامه من دموعه فلم یزل كذلك حتی لحق بالله عزوجل (243) . به درستی که حضرت زین العابدین - علیه السلام - بر پدر بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیه چهل سال گریست ، در حالی که روزها را به صیام و شبها را به قیام به پایان می برد و چون هنگام افطار رسیدی ، غلام آن حضرت می گذاشت و عرض می کرد: تناول فرمای ای آقا و خداوند من . پس می فرمود: فرزند پیغمبر خدای گرسنه کشته شد، پسر پیغمبر خدای تشنه کشته شد و پیوسته مکرر می نمود و می نگریست تا اینکه غذای او از آب چشم مبارکش تر می شد و بر این حالت بود تا به حق متعال اتصال گرفت.
و روایت شده است از بعضی موالی آن حضرت که گفت : آن حضرت روزی به صحرا بیرون شد و من از دنبال او رفتم دیدم بر سنگی درشت سجده فرموده است . من ایستادم و صدای گریه و نعره او را می شنیدم و هزار مرتبه شمردم که می فرمود: لا اله الا الله حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا : نیست خدایی جز خدای یگانه از روی حقانیت و راستی خدایی جز خدای یگانه از روی عبودیت و خلوص بندگی نیست خدایی جز خدای یگانه از روی ایمان و صدق نیست . پس سر از سجده اش برداشت و ریش و روی مبارکش از اشک دو دیده اش تر بود. گفتم : ای آقای من ! آیا وقت نشده است که اندوهت به آخر رسد و گریه ات آرام گیرد؟ فرمود: ویحك ! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام - پیغمبر خدای و فرزند پیغمبر خدای بود و دوازده پسر داشت خداوند عزوجل یکی را از او پوشید از غلبه اندوه و

غم موی سرش سفید شد و قامتش خم گرفت و دیده روشنش تاریکی پذیرفت و فرزندش حیات داشت و روزگارش را فرخندگی در پی داشت و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خویش را کشته و به خاک و خون آغشته دیدم دیگر چگونه گریه ام کم شود و خاطرم خالی از حزن و غم گردد؟

و از انس بن مالك است که گفت : با پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - بر ابی سیف عیسی وارد شدیم و زوجه او ام سیف دایه ابراهیم - علیه السلام - فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - بود آن حضرت ابراهیم را می بوسید و بر سینه می چسباند. پسی از آن بار دیگر بر او وارد شد و ابراهیم در حالت احتضار بود و اشک از دیدگان آن حضرت فرو می ریخت . عبدالرحمن بن عوف به حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای ! تو نیز بر فرزند خود گریه می کنی ؟ فرمود : **یا بن عوف آنهارحمة : به درستی که این گریه نرمی دل است و باز گریست و فرمود : العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا لفراقک یا ابراهیم لمحزونون** : ⁽²⁴⁴⁾ چشم اشک می بارد و دل اندوهناک می شود و نمیگوییم جز آنکه پروردگار ما پسندد پس فرمود ما از فراق تو ای ابراهیم اندوهناکانیم.

و از اسماء دختر زید است که گفت : چون ابراهیم پسر پیغمبر -صلی الله علیه وآله - رحلت فرمود آن حضرت گریست تسلیت دهنده ای به آن حضرت عرض کرد که تو شایسته تر کسی هستی که خدای تعالی حق او را بزرگ فرموده است آن حضرت فرمود:

تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب لولا انه وعد حق و موعود جامع و ان الاخر تابع للوال لوجدنا علیک یا ابراهیم افضل مما وجدنا و انابک لمحزونون : چشم می گرید دل محزون می شود و چیزی نمی گوئیم که نه خشنودی خدا در آن باشد اگر نه مرگ را وعده راست بودی که مقرر است همه نفوس را فراگیرد و چراغ زندگانی فرو می برد هر آینه ای ابراهیم بر تو غمناک می شدیم زیاده از این که شده ایم و ما بر تو غمندگانیم.

و از جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنه - است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و بر بالین ابراهیم - علیه السلام - وارد شد و او جان به جان آفرین تسلیم می نمود. او را از زمین بر گرفت و در کنار خود قرار داد و فرمود: **یا بنی انی لا املك لك من الله تعالی شیئا و ذرفت عیناه فقال له عبدالرحمن : یا رسول الله تیکی اولم تنه عن البكاء فقال رسول الله -صلی الله علیه وآله - : انما نهیت عن النوح ، عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغم لهو و لعب شیطان ، و صوت عند مصیبة و خمش وجوه و شق جیوب و رنه شیطان انما هذه رحمة و من لا یرحم لا یرحم و لو لا انه امر حق و وعد صدق و سبیل بالله و ان آخرنا سیلحق اولنا لحننا علیک حزنا اشد و انا بک لمحزون تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب عزوجل** ⁽²⁴⁵⁾

ای پسرک من ! به درستی که مالک نیستم برای تو از خدای تعالی چیزی را و فرو بارید دو چشم مبارکش ، پس عبدالرحمن عرض کرد که ای پیغمبر خدای ش گریه می فرمائی و آیا

نهی از گریه نمودی؟ آن حضرت فرمود: به درستی که من نهی از نوحه کردم از دو صدای احمق بدکار خوانندگیهای مشغله و بازی و سازهای شیطان و شیونی در نزد مصیبت و خراشیدن رویها و شکافتن گریبانها و فریاد شیطان به درستی که این گریه رحمت و نرمی دل است و آنکه رحم نیاورد، رحم نبیند و اگر نه مرگ امری حق و وعده راست و راهی به سوی خدای تعالی بودی و اینکه آخر ما اول ما را درك میکند هر آینه بر تو سخت غمنده می شدیم و ما بر تو غمندگانیم چشم اشك فرو می ریزد و دل اندوهگین می شود و نمی گوئیم چیزی که خدای تعالی را به خشم آورده

و از ابو امامه است که گفت: مردی خدمت رسول خدای -صلی الله علیه وآله - آمد هنگامی بود که فرزند آن حضرت وفات یافته و چشمهای مبارکش گریان بود آن مرد گفت ای پیغمبر خدای! آیا بر این شخص می گریی؟ قسم به آنکه تو را به پیغمبری برانگیخت بحق هر آینه من دوازده پسر در زمان جاهلیت دفن کردم؟ که همه جوانتر از این شخص بودند و خاک بر آنها ریختم فرمود: **فماذان كانت الرحمة ذهبت منك يحن القلب و تدمع العين و لا نقول مایسخط الرب و انا علی ابراهیم لمحزونون** پس این چیست و اگر چنین بوده است رحمت از تو زایل شده است دل غمنده می شود و اشك از چشم فرو می ریزد و خواطر اندوه بر می انگیزد و نمی گوئیم آنچه خدای تعالی پسندیده ندارد و ما بر ابراهیم غمزدگانیم.

و از محمود بن لبید است که گفت: روزی که ابراهیم رحلت نمود، آفتاب را کسوف فرا گرفت و مردم گفتند خورشید برای وفات ابراهیم منکسف شده است پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - شنید و بیرون آمد و خدای را حمد نمود و ثنا گفت و فرمود: **اما بعد ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله عزوجل لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاته فاذا رایتم ذلك فافزعوا الی المساجد و دمعت عیناه فقالوا تبکی و انت رسول الله؟** فقال انما بشر تدمع العين و یفجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب ما یسخط الرب و الله یا ابراهیم انا بك لمحزونون (246)

اما پس از حمد و ثنای الهی ای مردمان! بدرستی که آفتاب و ماه دو نشانند از نشانهای خدای تعالی و برای مرگ و زندگی کسی منکسف نمی شوند، و چون کسوف آفتاب و خسوف ماه را ببینید، پناه به مساجد ببرد و نماز آیات بگزارید. پس از این فرمایش هدایت آرایش، برابر ابراهیم - علیه السلام - گریست. گفتند: ای پیغمبر خدای! آیا می گریی بر فرزند خود و تو پیغمبر خدایی؟ فرمود: من بشر هستم، اشك جاری می شود، و دل به درد می آید و نمی گوئیم آنچه ناخوش می دارد و به خدای قسم ای ابراهیم ما بر تو محزونیم.

و از خالد بن معدان است که گفت: چون ابراهیم - علیه السلام - فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - ارتحال نمود، آن حضرت گریست. گفتند، آیا می گریی ای پیغمبر خدای؟ فرمود: **ریحانه و هبها الله و کنت اشمها دسته ریحانی بود که خدای تعالی او را بخشیده بود و**

من او را می بوییدم

و فرموده است : آن حضرت - صلی الله علیه وآله - روزی که ابراهیم - علیه السلام - وفات یافت ما کان من حزن فی القلب اوفی العین ، فانما هو رحمه و ما کان من حزن باللسان و بالید فهو من الشیطان (247) آنچه از اندوه ، اثرش در دل و چشم پیدا می شود، رحمت و رقت است و آنچه از اندوه ، اثرش به زبان و دست جاری می گردد، از شیطان است.

و زبیر بن بکار روایت کرده است که چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - جنازه ابراهیم - علیه السلام - را بیرون آورد، بیرون شد و همی رفت تا قبر ابراهیم نشست و پس از آن نزدیک رفت و چون دید در قبرش نهادند، چشمهای مبارکش اشک آلوده شد، چون اصحاب آن حالت را دیدند، همه به گریه در آمدند و صداها به گریه بلند کردند. ابوبکر خدمت آن حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای ! آیا می گریی و خود نهی از گریه می فرمایی ؟ فرمود: **تدمع العین و یوجع القلب و لانقول ما یسخط الرب عزوجل چشم اشک آلوده می شود و دل به درد می آید و نمی گویم آنچه خدای تعالی ناخشنود شود.**

و از سائب بن یزید است گفت چون طاهر فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - وفات یافت ، چشمهای مبارک آن حضرت اشک آلوده شد. گفتند: ای پیغمبر خدای ! گریستی ؟ فرمود **ان العین تذرف و ان الدمع یغلب یحزن و لا نعصی الله عزوجل**: (248). به درستی که چشم اشک آلوده می شود و اشک غلبه می نماید و دل ، غمگین می شود و گناهی در حضرت حق نیست

و در صحیح خود آورده است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - قبر مادر خود سلام الله علیها را زیارت نمود و گریست و آنان را که در اطرافش بودند، گریانید (249). و روایت شده است که چون عثمان بن مظعون به رحمت الهی پیوست پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - وارد شد و جامه از روی او برگرفت و میان دو چشم او را بوسه داد و زمانی بر او گریست . چون جنازه را برگرفتند، فرمود: **طوباک یا عثمان لم تلبسک الدنیا و لم تلبسها : خوشا به حال تو ای عثمان دنیا تو را نپوشید و نپوشیدی تو دنیا را** (250). و سعد بن عباده را بیماری سخت پیش آمد. پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - عیادتش فرمود و چون بر او وارد شد، او را در غشوه دید. فرمود: آیا مرده است ؟ گفتند، نه ای پیغمبر خدای ! پس آن حضرت گریست و چون اصحاب گریه آن حضرت را مشاهده نمودند، همه به گریه در آمدند. فرمود **الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین ، و لا بحزن القلب و لکن یعذب بهذا - و اشار بلسانه - او یرحم** (251) . بشنوید و بدانید که خدای تعالی به اشک چشم و اندوه دل عذاب نمی فرماید، ولیکن عذاب می نماید به این و اشاره به زبان مبارکش کرد و فرمود یا رحم می کند

و روایت شده است که یکی از دختران آن حضرت ، خدمتش پیغام کرد که دختر من بیمار است ، فرمود:

ان لله ما اخذ، و لله ما اعطی و جائها فی اناس من اصحابه ، فاخرجت الیه الصبیه و نفسها

یتفقع فی صدرها، فرق علیها و ذرفت عیناه فنظر الیه اصحابه فقال مالکم تنظرون الی رحمہ یضعها اللہ حیث یشاء انما یرحم اللہ من عباده الرحما (252) .

به درستی که خدای راست آنچه را ستاند و آنچه را دهد و همراه اصحاب به خانه دختر خویش تشریف برد. بیمار را به حضرتش آوردند و نفس او را در سینه اش اضطراب بود، آن حضرت بر او گریست و اشک از دیدگان مبارکش فرو ریخت.

اصحاب به سوی آن حضرت نگران شدند، فرمود: چیست شما را که به نگران شده اید؟ این گریه علامت رحمتی است که خدای تعالی هر کجا می خواهد می برد. به درستی که خدای تعالی رحم می فرماید از بندگان خود آن را که صاحب رحم و نرمی دل باشد. و اسامه بن زید است که گفت: امامه بنت زینب را خدمت آن حضرت آوردند و نفس در سینه اش می تپید. آن حضرت فرمود: **لله ما اخذ، و لله ما اعطى و كل الى اجل مسمى و بکی فقال له سعد بن عباده: تبکی و قد نهیت عن البكاء؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انما هی رحمہ یجعلها الله فی قلوب عباده، و انما یرحم الله من عباده الرحماء (253)** خدای راست آنچه ستاند و آنچه بخشد و هر کسی را مدتی است معین (سپس) بگریست. سعد بن عباده به حضرتش عرض کرد: آیا گریان می شوی و خود نهی از گریه می فرمودی؟ پیغمبر خدای فرمود: به درستی که گریه رحمتی است که خدای تعالی در دلهای بندگان قرار می دهد و خدای رحم می فرماید از بندگان خود صاحبان رحم را.

و چون جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنه - به درجه شهادت فایز گردید، پیغمبر خدای به خانه اسماء تشریف ورود ارزانی نمود و به او فرمود: **اخرجی الی ولد جعفر. فخرجوا فضمهم الیه و شمهم و دمعت عیناه فقالت یا رسول الله اصیب جعفر؟ قال: نعم اصیب الیوم (254)** فرزندان جعفر را نزد من حاضر کن. پس پسران خدمت آن حضرت در آمدند. آنها را به خود چسبانید و بویید و اشک از چشمان مبارکش فرو ریخت. اسماء عرض کرد: ای پیغمبر خدای! آیا جعفر را مصیبتی رسیده است؟ فرمود: آری امروز شهادت یافته است.

عبدالله بن جعفر گفته است: به خاطر دارم وقتی را که رسول خدای بر مادر من در آمد و خبر شهادت پدرم را به او رسانید. به سوی آن حضرت نظر کردم و آن حضرت دست راءفت و مرحمت بر سر من و برادرم می کشید. هر دو چشم مبارکش اشک می بارید تا ریش اقدسش تر، شد. بعد از آن فرمود **اللهم ان جعفرا قد قدم الی احسن الثواب فاخلفه فی ذریته با حسن ما خلفت احدا من عبادك فی ذریته**. ثم انه - علیه السلام - قال یا اسماء الا ابشرک؟ قالت: بلی بابی انت و امی فقال: **ان الله عزوجل جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنة خداوند!** به درستی که جعفر به سوی حسن ثواب و جهاد با کفار رفت و در راه تو شهادت یافت؛ پس خلیفه و جانشین باش او را در فرزندانش به نیکوتر جانشینی که از بنده ای از بندگان در فرزندان او می کنی. پس از آن فرمود: ای اسماء: آیا بشارتی به تو دهم، عرض کرد: آری پدر و مادر فدای تو باد. فرمود: خدای عزوجل برای جعفر دوبرال قرار داد که به

آن دو بال در بهشت پرواز کند.

و از حضرت ابی عبدالله از پدر بزرگوارش - صلوات الله علیهما - است که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب - علیهما السلام - و زید بن حارثه - رضی الله عنه - به پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - رسیده ، هرگاه آن حضرت وارد خانه خود می شد، بر آن دو نفر بشدت می گریست و می فرمود: **کانا یحد ثائب و یؤ نسانی فجاء الموت فذهب بهما**:⁽²⁵⁵⁾ این دو نفر با من حدیث و صحبت می نمودند و انس می ورزیدند، پس مرگ آمد و هر دو را برد. و از خالدین سلمه است چون خبر شهادت زید بن حارثه - رضی الله عنه - به عرض حضرت اقدس نبوی - صلی الله علیه وآله - رسید، آن حضرت به خانه زید تشریف برد. دخترکی از زید خدمت آن حضرت آمد و چون چشمش بر آن حضرت افتاد، روی خود را خراشید. آن حضرت از مشاهده آن حالت به گریه درآمد، و فرمود:

هاه هاه ⁽²⁵⁶⁾ گفتند: یا رسول الله ! مقصود از این آواز چه بود؟ فرمود: **شوق الحبيب الی حبیبه** ⁽²⁵⁷⁾ **شوق دوست به سوی دوست خود.**

و چون سعد بن معاذ - رضی الله عنه - وفات یافت ، آن حضرت بر او گریان شد و روزی آن حضرت به مادر سعد فرمود: **الا یرقأ دمعک و یذهب حزنک فان ابنک یهتزله العرش** : آیا شک تو باز نمی ایستد و اندوه تو به پایان نمی رسد؟ برای پسر عرش لرزان شد. گفته شده است از چشم مبارک حضرت مقدس نبوی - صلی الله علیه وآله - اشک جاری شد و روی انور را مسح می فرمود و صدای آن بزرگوار شنیده نمی شد⁽²⁵⁸⁾.

و از براء بن عازب است که گفت : در آن میان که ما با پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - بودیم ، قال انورش بر جماعتی افتاد و فرمود: **علی ما اجتمعوا هولاء؟ فقیل علی قبر یحفرونه** ، قال فیدر رسول الله - صلی الله علیه وآله - **و بین یدیه اصحابه مسرعا حتی انتهی الی القبر فحنا علیه قال فاستقبلته من بین یدیه لا نظر ما یصنع فبکی . حتی بل الثری من دموعه ثم اقبل علینا فقال اخوانی لمثل هذا فاعدوا**⁽²⁵⁹⁾ برای چه کار این گروه فراهم آمدند؟ گفتند: بر قبری که آن را فرو می برند. پس حضرت بشتافت و اصحاب در پیش روی او بودند و بر سر قبر تشریف داد. پس به دو زانوی مبارک بر آن قبر نشستند. پس از پیش روی آن بزرگوار، در آمدم تا بینم چه می کند. دیدم گریست به قدری که به خاک از آب چشم مبارکش تر شد، پس از آن روی به ما آورد و فرمود: برای چنین هنگامی تهیه نمایید.

و از آن حضرت است که فرمود: **العبره لایملکها احد، صیابه المرء علی** ⁽²⁶⁰⁾ **اخیه گریه را کسی مالک نمی تواند شد از جهت دلسوزی مرد بر برادرش**

و چون پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - از احد به سوی مدینه بازگشت ، حمنه بنت حش خدمت آن حضرت آمد و مردم او را از مرگ برادرش عبدالله بن حش خبر دادند. گفت : انالله و انا الیه راجعون و آمرزش برای او خاست ، باز خبر مرگ خالش را رساندند، انالله و انا الیه راجعون گفت : و طلب آمرزش برای او نمود. پس از آن ، آگاهش کردند که شوهرش مصعب بن

عمیر نیز شهید شده است . صحنه زد و آه سرد از دل بر آورد.

آن حضرت فرمود : ان لزوج المراه منها لمكان لما رای صبرها عن اخیها و خالها و صیاحها علی زوجها (261) . ثم مر رسول الله -صلی الله علیه وآله علی دار من دور الانصار من بنی عبد الاشهل فسمع البكاء و النوائح علی قتلاهم فذرفت عیناه و بکی ثم قال لکن حمزه لابوا کی له فلما رجع سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (262) الی دار بنی عبد الاشهل امرنا نسائهم ان یذهبن و ینکین علی عم رسول الله -صلی الله علیه وآله فلما سمع رسول الله بکائهن علی حمزه خرج الیهن و هن علی باب مسجده ینکین ، فقال لهن رسول الله -صلی الله علیه وآله راجعن یرحمکن الله قد و اسیتن بانفسکن

شوهر زن برای او هر آینه در مکان و قدری است که دیگری آن مقام را ندارد و این فرمایش را هنگامی فرمود که صبر حمزه را بر برادر و خالش مشاهده نمود و بی تابی او را بر شوهرش مشهود داشت . پس از آن به خانه ای از خانه های انصار عبور داد و صدای گریه زنان و نوحه گران را بر کشتگان استماع نمود. گریان شد و اشک دیدگان مبارک فرو ریخت و فرمود: لکن حمزه گریه کنندگان ندارد. چون سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه بنی عبدالاشهل باز آمدند، به زنان خود دستوری دادند که بروند و بر عم پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله گریان شوند چون آن حضرت آواز گریه آنها را شنید و دانست که بر حمزه می گریند، به سوی آنها که بر در مسجد آن حضرت می گریستند، رفت و آنها را فرمود: باز گردید، خداوند عزوجل شما را رحمت کند. به تحقیق با خودتان مواسات نمودید

و شیخ در تهذیب روایت کرده است به اسناد خود به حضرت صادق - علیه السلام :- ان ابراهیم خلیل الرحمن سال ربه ان یرزقه ابنه تبکی علیه بعد الموت حضرت ابراهیم ، خلیل خدای ، از پروردگار خود درخواست نمود که دختری به او روزی فرماید تا بعد از رحلتش بر او بگرید (263) .

از ابن مسعود است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : لیس منا من ضرب الخدود، و شق الجیوب (264) از ما نیست آنکه در وقوع مصیبتی ، بر روی خود زند یا گریبان پیراهن خود را بدراند.

و از ابی امامه است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : لعن الله الخامشه و جها و الشاقه جیها و الداعیه بالویل و الثبور (265) خداوند تعالی از رحمت خود دور دارد آن زنان را که در مصیبتی صورت بخراشند و گریبان بشکافند و صدای ای وای و هلاکت برآورند و از آن حضرت است -صلی الله علیه وآله - که نهی فرمود از تشییع جنازه ای که فریادی به او باشد (266) .

و از عمرو بن شعله است از پدرش که آن حضرت فرمود : کبر مقتا عندالله الا کل من غیر جوع و النوم من غیر سهر و الضحك من غیر عجب والرنة عندالمصیبه ، و المزمار عند النعمه . (267)

خدای تعالی بسیار دشمن می دارد خوردن بدون گرسنگی را، و خواب بدون بی خوابی را، و

خنده بدون تعجب را، و فریاد نزد مصیبت را، و ساز در هنگام نعمت را. و از یحیی بن خالد است که مردی به حضرت نبوی -صلی الله علیه وآله - شرفیاب شد و عرض کرد که چه چیز اجر مصیبت را زایل می کند؟ فرمود: **تصفیق الرجل بيمينه علی شماله و الصبر عند الصدمه الاولى من رضی فله الرضا و من سخط فله السخط** ⁽²⁶⁸⁾ زدن شخص دست راست به دست چپ است و شکیبایی در نزد صدمه نخستین است و آنکه به قضای خدا خشنود باشد، خداوند تعالی از او خشنود است و آنکه ناخشنود باشد، خداوند جل و علا را از خود ناخشنود می دارد.

و از ام سلمه رضی الله عنها است که گفت: چون ابو سلمه رضی الله وفات یافت، گفتم مردی غریب و در خاک غربت بود. هر آینه بر او چندان بگیریم که ذکرش در عالم بماند و برای گریه مهیا بودم در این هنگام زنی وارد شد و اراده داشت که مرا در گریه مساعدت کند پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - او را پیش آمد و فرمود: **اتریدین ان تدخلی الشیطان بینا اخرجہ الله منه** ⁽²⁶⁹⁾ آیا می خواهی شیطان را به خانه ای در آوری که خدای تعالی او را از آن خانه رانده است؟ پس خود را از گریه باز داشتم.

و از حضرت باقر - علیه السلام - است که فرمود: **اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواح فقد ترك الصبر، و من صبر و استرجع و حمد الله جل ذكره فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره علی الله عزوجل، و من لم يفعل ذلك جرى علیه القضا و هو ذمیم و احبط الله - عزوجل - اجره** ⁽²⁷⁰⁾ سخت تر بی تابی، فریاد به لفظ وای و بلند کردن آواز به گریه است، و سیلی بر روی و سینه زدن و موی کندن و آنکه نوحه گری را بر پا دارد. پس صبر را ترك کرده است و آنکه صبر آورد و انالله و انا الیه راجعون بگوید و خدای را حمد نماید، پس راضی است به آنچه خدای تعالی کرده و اجر او با خدای عزوجل است. و از حضرت صادق - علیه السلام - است که گفته است پیغمبر خدای فرموده است: **ضرب الرجل یده علی فخذہ احباط لاجرہ** ⁽²⁷¹⁾

فصل : گفتن کلمه استرجاع

و مستحب است گفتن **انالله و انا الیه راجعون** در نزد مصیبت و خدای تعالی در محکم تنزیل خود می فرماید: **الذین اذا اصابتهم مصیبتہ قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئک هم المهتدون** ⁽²⁷²⁾ کسانی را که چون مصیبتی به ایشان رسد، بگویند انالله و انا الیه راجعون، این گروه بر ایشان صلوات است از پروردگارشان و رحمت است و ایشانند هدایت یافتگان

و پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرموده است: **اربع من کن فیہ کان فی نورالله الاعظم من کان عصمه امره شہاده ان لاله الاالله و انی محمد رسول الله و من اذا اصابته مصیبتہ قال انالله و انا الیه راجعون و من اذا اصاب خیرا قال الحمد لله و من اذا اصاب خطیئہ قال استغفرالله**

ربی و اتوب الیه (273). چهار خصلت است که در هر کس باشد، آن کس در نور خدای عزوجل است. آنکه اعتصام و تمسک امرش، شهادت لاله الاله و محمد رسول الله باشد و آنکه چون مصیبتی به او رسد انالله و انا الیه راجعون بگوید، و آنکه هرگاه خیر را دریابد الحمدالله گوید، و آنکه چون گناهی او را فراگیرد استغفرالله ربی و اتوب الیه گوید (274).

و حضرت باقر - سلام الله علیه - فرموده است: ما من مومن یصاب بمصیبه فی الدنیا فیسترجع عندالمصیبه و یصبر حین تفجاء المصیبه الا غفرالله ما له ما مضی من ذنوبه، الا الكبائر التي اوجب الله تعالى عليها النار، و كلما ذكر مصیبه فیما یستقبل من عمره فاسترجع عندها و حمدالله عزوجل الا غفرالله له كل ذنب اكتسبه فیما بین الاسترجاع الاول الی الاسترجاع الاخير الا الكبائر من الذنوب (275)

نیست مومن که مصیبتی به او رسد در دنیا و انا لله و انا الیه راجعون در نزد آن مصیبت بگوید و هنگام برخوردن مصیبت به او صبر کند جز آنکه خدای تعالی برای او بیامرزد آنچه را از گناهانش که گذشته باشد مگر کبائر که بر آنها آتش را واجب نموده باشد و هر گاه به خاطر آورد مصیبتی را در آینده از عمر خود و انا لله و انا الیه راجعون بگوید و الحمدالله بگوید، جز اینکه خدای تعالی بیامرزد برای او هر گناهی را که در میانه دو استرجاع اکتساب نموده باشد مگر کبائر از گناهان را

روایت کرده است هر دو خبر را صدوق - علیه الرحمه - و کلینی اسناد داده است خبر ثانی را به سوی معروف بن خربوذ.

و از حضرت باقر - علیه السلام - و کبائر را استثنا نکرده است (276).

و روایت کرده است کلینی به اسناد خربوذ بن داود بن زریبی به کسر زاء معجمه و بعد از آن راه ساکنه از حضرت صادق - علیه السلام: - من ذکر مصیبه ولو بعد حین فقال انا لله و انا الیه راجعون و الحمدالله رب العالمین اللهم أجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمه (277) آنکه به خاطر آورد مصیبتی را و هر چند بعد از زمانی دراز باشد، پس استرجاع و حمد و دعای مزبور را بزبان آورد می باشد برای او از اجر مثل آنچه در ابتدای صدمه برای او بوده است.

و روایت کرده است مسلم از ام سلمه - رضی الله عنها - که گفت: پیغمبر -صلی الله علیه وآله - فرمود: ما من مسلم تصیبه مصیبه فیقول ما امره الله به انا لله و انا منها. نیست مسلمانانی که او را مصیبتی رسد و بگوید آنچه خدای تعالی امر فرموده است انا لله و انا الیه راجعون و بقیه دعا را بر زبان راند اینکه قرار دهد برای او بهتر از آن را پس چون ابو سلمه وفات یافت گفتم کدام يك از اهل اسلام بهتر از ابوسلمه برای من خواهد بود؟ زیرا که اول کسی بود که با پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - هجرت نمود پس از آن آن کلمات را گفتم و خدای تعالی، پیغمبر خدای را برای من خلیفه فرمود (278)

و روایت کرده است ترمذی به اسناد خود به سوی پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله -

فرمود: اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته قبضتم ولد عبدی ؟ فيقولون : نعم ، فيقول : قبضتم ثمره فواده ؟ فيقولون نعم ، فيقول ماذا قال عبدی ؟ فيقولون حمد و استرجع فيقول الله تعالى : ابنوا لعبدی بيتا فى الجنة فسموه بيت الحمد: (279). چون فرزند بنده ای بمیرد خدای تعالی ملائکه را می فرماید: آیا روح فرزند بنده مرا قبض نمودید؟ عرض می کنند: آری می فرماید: آیا میوه دل او را گرفتید؟ عرضه می دارند: آری می فرماید: بنده من چه گفت ؟ عرض می کنند: تو را حمد کرد و انالله و انا اليه راجعون گفت : می فرماید: بنا نمائید برای بنده من در بهشت خانه ای و آن خانه را خانه حمد بخوانید. ۹
این حدیث را کلینی از حضرت صادق - علیه السلام - از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - روایت کرده است (280).

فصل : نوحه گری و تسلیت دادن

نوحه کردن به کلام خوش و شمردن فضایی که اعتماد راستی در آن باشد البته حایز است زیرا که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها به جای آورده است در قول خود که فرموده است : یا ابتاه من ربه اداناه یا ابتاه الی جبرئیل انعاه یا ابتاه اجاب ربا دعاه (281)

و روایت شده است که آن حضرت مشتی از خاک قبر پدر بزرگوارش -صلی الله علیه وآله - بر گرفت و بر چشمهای انور خود گذاشت و این شعرها را انشاد نمود:

ماذا على من شم ترابه احمد ان لايشم مذی الزمان

غوالیا

صبت على مصائب لو آتاه صبت على الايام صرن

لیالی (282)

چه باك است بر آنکه خاک مزار احمد را ببوید، اگر نبوید در تمام روزگاری بوی خوش گرانبار مصیبتهایی بر من فرو ریخته است ، که اگر بر روزهای روشن فرو ریزند چون شبان خواهند شد.

و از این جهت است که امر آن حضرت به گریستن بر حمزه رضی الله عنه سابقا روایت شد. و از ابی حمزه است از حضرت باقر - علیه السلام -: مات ابن المغیره فسالت ام سلمه النبی -صلی الله علیه وآله - ان یاذن لها فى المضى الی مناحته فاذن لها و كان ابن عمها فقالت:

انعی الولید بن الولید ابالولید فتی العشیره

حامی الحقیقه مساجد یسمو الی طلب التویرة

قد كان غینا للسنین و جعفرنا غدقا و میرة

مغیره وفات یافت و ام سلمه از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - اجازت خواست که به

نوحه گری او ورد و مغیره پسر غم ام سلمه بود. اجازت یافت و رفت و این شعرها را انشاد نمود.

و معنی چنان است که : خبر مرگ ولید پسر ولید را که ابو الولید جوانمرد قبیله باشد می دهم . او حمایت کننده حقیقی و بزرگی بود که بلند میشد به سوی طلب کینه و خون خورد از دشمنان بتحقیق ، در سالهای قحط چون باران رحمت بود و نهری پر از آب و طعام و نان مهمان بود.

و در تمام این اخبار، پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - این گونه نوحه سرایی که متوفی را به آنچه از مکارم در او بوده است مدح نماینده عیب و منع نفرموده است(283) .

و روایت کرده است ابن بابویه که حضرت باقر سلام الله علیه وصیت فرمود در موسم حج ده سال برای آن حضرت نوحه گیری نمایند(284) .

و روایت کرده است یونس بن یعقوب از حضرت صادق - علیه السلام - که آن حضرت به من فرمود: **قف من مالی کذاو کذا لنوادب یندبوننی عشر سنین بمنی ایام منی** (285)

وقف کن از مال من فلان قدر از برای نوحه گران مکه مدت ده سال برای من در منی در ایام منی ندبه و نوحه گری کنند.

اصحاب اخبار گفته اند مراد به این امر و وصیت ، تنبیه مردم است بر فضائل و بزرگواری آن حضرت که امت و ملت بر آثارش اقتدا کنند و اقتضا لازم نمایند و معلوم شود آنچه اهل بیت بر آن بودند، از جهت زوال تقیه بعد از موت.

و حرام می شود نوحه گری به باطل و شمردن اموری از خصلتها که در متوفی نباشد و استماع مردان بیگانه صدای زنان را ولطمه و خراش روی و کندن موی و امثال آن و برین امور حمل می شود آنچه وارد شده است در نهی از ندبه و نوحه سرایی و پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرموده است : **انا بری ممن حلق و صلق : : من بیزارم از آنکه در مصیبتی موی بتراشد و فریاد بر آورد**(286) .

و آن حضرت به صدیقه طاهره - سلام الله علیها - فرمود: (هنگامی که جعفر بن ابی طالب - علیهما السلام - شهادت یافت (لا تدعین بویل و لائکل و لا حرب و ما قلت فیه فقد صدقت (287) **مخوان به وای و نه چون زنی که فرزندش مرده باشد یا مالش را برده باشند و آنچه درباره اش گویی ، راست باشد.**

و از ابی مالک اشعری است از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - **النائحة اذا لم تثبتقام یوم القیامه و علیها سربال من قطران** (288) **زنان نوحه گر اگر بمیرند و توبه نکرده باشند روز قیامت برانگیخته می شوند و بر آنها پیراهنی از قطران باشد.**

و از ابی سعید خدری است و گفته است رسول خدای -صلی الله علیه وآله - لعنت فرموده است بر زنان نوحه گر و آنان که گوشه به آواز آنها دهند(289) .

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است که فرمود : **لیس منامن ضرب الخدود و شق**

الجیوب⁽²⁹⁰⁾ از ما نیستند آنان که به رویهای خود لطمه زنند و گریبانهای خود را چاک دهند. این نهی معمول به نوحه گری بر باطل است ، چنان که از روایات ظاهر می شود و به این روایت جمع می شود بین این روایات و بین اخبار سابقه.

و اما الخاتمه

و مستحب است تعزیتداری اهل و کسان متوفی استحبابی موکد و لفظ تعزیه تفعله از اعزاء است (بمد و قصر) و معنی آن سلو است که فارسی آن بی غمی و خرسندی باشد و حسن صبر بر مصیبتها گفته می شود: **عزیته فتعزی ای صیرته فتصیر** : یعنی شکیبایی به او دادم و **قبول شکیبایی نمود** و مراد به آن تعزیه طلب تسلی است و خرسندی از مصائب و صبر کردن به حزن و سوزش دل به سبب اسناد دادن امر به سوی خدای عزوجل و نسبتش به سوی عدل و حکمت او و بیان آنچه وعده فرموده است در برابر صبر و دعای بر متوفی و مصیبت زده به تسلیت او از مصیبتی که به او رسیده است و احادیث بسیار بر استحباب و تحریر بر او وارد شده است.

و روایت کرده است عمر بن شعیب از پدرش از جدش که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود: **اندرون ما حق الجار؟ قالوا: لا قال ان استغاثك اغتة و ان استقرضك اقرضته و ان افتقر عدت علیه و ان اصابته مصیبه عزیته و ان اصابه خیر هنانه و ان مرض عدته و ان مات تبعث جنازته و لا تطل علیه البناء فتحجب الريح عنه الا باذنه و اذا اشتریت فاکهة فاهدله فان لم تفعل فاد خلها سرا و لا تخرج بها ولدك یغبط بها ولده ولاتوده بريح قدرک الا ان تصرف له منها** : ⁽²⁹¹⁾ آیا می دانید حق همسایه را چه اندازه است گفتند: نمی دانیم فرموده : اگر حمایت خواهد حمایتش کنی و اگر وجهی به وام طلبید به او بدهی و اگر فقیر شود، فایده به او رسانی ، و اگر مصیبتی بها و برخورد، تسلیت گویی و اگر بیمار گردد، از او عیادت و پرستاری نمایی ، و اگر بمیرد، جنازه او را تشییع و همراهی کنی و بنای خانه ات رابرو بلند سازی و چنان بر نیفرازی که حاجب اهتراز نسیم به خانه او شود، مگر از او اجازت گیری و رخصتش رامنت پذیری و اگر میوه برای خانه خود بخری برای او هدیه فرست ، و اگر نتوانی هدیه نمود، میوه را پنهانی وارد خانه خود کن و فرزندت به آن بیرون نرود که فرزند او ببند و حسرت برد، و او را به بوی دیگ خود میازار در وقت ساختن طعامهای خوشبوی ، مگر از آنچه مطبوخ سازی قسمت و بهره (ی) برای او منظور و مفروز نمایی.

و از بهر بن حکیم بن معاویه بن جیده القشیری از پدرش از جدش روایت شده است که گفت : ای پیغمبر خدای ! **ما حق جاری علی ؟ قال : ان مرض عدته : حق همسایه من بر من چیست ؟ فرمود: هر گاه بیمار شود، عیادتش نمایی و چون اول ذکر نمود⁽²⁹²⁾ .**

و اما ثواب دیدن:

از ابن مسعود است از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - **من عزى مصابا فله مثل اجره** ⁽²⁹³⁾ آنکه تسلیت دهد صاحب مصیبتی را برای اوست چون اجر صاحب مصیبت.

و از جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنه - است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود: **من عزى مصاباكان له مثل اجره من غير ان ينقصه الله من اجره شيئا و من كفن مسلما كساه الله من سندس و استبرق و حرير، و من حفر قبرا لسلم بنى الله عزوجل له بيتا فى الجنة و من انظر معسرا اظلله الله فى ظله يوم لا ظل الا ظله** (294) آنکه تسلیت دهد مصیبت زده ای را برای او چون اجر مصیبت زده از خدای تعالی چیزی از اجر مصیبت زده است از غیر کاستن خدای تعالی چیزی از اجر مصیبت زده را و آنکه مسلمانی را کفن نماید، خدای او جامه های سندس و استبرق و حریر بهشت بر او پوشاند. و آنکه حفر قبری برای مسلمانی نماید، خانه ی در بهشت برای او بنا فرماید، و آن که مهلت دهد معسری را و با او مدارا کند، خدای تعالی او را در سایه خود در آورد در روزی که سایه ای جز سایه او نیست.

و از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - سوال از مصافحه در تغزیب نمودند، فرمود: **هو سكن للمومن ومن عزى مصابا فله مثل اجره تصافح** ، انسی برای مومن است و آنکه مصیبت زده را تسلیت دهد، برای اوست چون مزد مصیبت زده

و از عبدالله بن عمر حزم است ، از پدرش از جدش که از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - شنیده بود می فرمود: **من عاد مریضا فلا يزال فى الرحمه حتى اذا قعد عنده استنقع فيها، ثم اذا قام من عنده فلا يزال يخوض فيها حتى يرجع من حيث خرج و من عزى اخاه المومن من مصیبه كساه الله عزوجل من حلال الكرامه يوم القيامة** آنکه عیادت و پرسش بیماری را کند همواره در رحمت است و تا هنگامی که نزد بیمار نشسته باشد، سیراب است در رحمت و چون قیام نماید، غوطه ور در رحمت است تا باز گردد از آنجا که بیرون شده باشد و آنکه تسلیت گوید برادر مومن خود را، خدای تعالی لباس کرامت بر او پوشاند (295) .

و از ابو برده است که گفت پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود **من عزى ثكلى كسى بردا فى الجنة** (296) آنکه تسلیت دهد فرزند مرده ای را خدای تعالی بردی در بهشت بر او پوشاند.

و از انس است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود: **من عزى اخاه المومن فى مصیبه كساه الله عزوجل حلة خضراء يحبرها يوم القيامة فيقيل يا رسول الله ما يحبرها قال يغبط بها** (297)

و روایت شده است که حضرت داود - علی نبینا و - علیه السلام - گفت : **الهی ماجزاء من يعزى الحزين و المصاب ابتغاء مرضاتك قال جزاوه ان اكسوه رداء من اردیه الايمان و استره من النار و ادخله به الجنة قال يا الهی فما جزاء من شيع الجنائز ابتغاء مرضاتك قال جزاوه ان تشيعة الملائكة يوم يموت الى قبره و ان اصلى على روحه فى الارواح** (298) خداوندا چیست مزد آنکه غمناکی را و مصیبت زده ای را تسلیت و خرسندی دهد برای طلب رضای تو؟ فرمود: مزدش این است که ردایی از ردهای ایمان بر او پوشانم که او را از آتش دوزخ بیوشاند و یا او را وارد بهشتش نمایم عرض کرد: خدایا! پاداش آنکه با جنازه ها تشییع و همراهی نماید

محض طلب رضای تو چه خواهد بود؟ فرمود: پاداش او این است که چون بمیرد ملائکه تا قبر او را تشییع کنند و آنکه در میان ارواح رحمت بر روح او فرستم.

و روایت شده است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - سوال نمود که خداوند برای آنکه عیادت بیمار کند چه چیز از اجراست؟ فرمود: **ابعث له عند موته ملائکه یشیعونه الی قبره و یوانسونه الی المحشر، قال یا رب فما لمعزی الثکلی من الاجر، قال اظله تحت ظلای ای ظل العرش یوم لا ظل الا ظلی** ⁽²⁹⁹⁾ بر می انگیزم فرشتگان را که هنگام مرگ او تا قبرش با او تشییع کنند و با او انس گیرند و مصاحبت نمایند تا روز قیامت عرض کرد که خداوند چیست پاداش آنکه زن فرزند مرده ای را تسلیت و خرسندی دهد؟ فرمود: او را در زیر سایه خود قرار می دهم یعنی سایه عرش، در روزی که سایه ای جز سایه من نباشد. و روایت شده است که حضرت ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - از خدا سوال نمود و عرض کرد: **یا رب ما جزاء من یبل الدمع وجهه من خشیتک؟ قال صلواتی و رضوانی قال فما جزاء من یصبر الحزین ابتغاء وجهک؟ قال اکسوه ثیابا من الايمان یتبوا بها فی الجنة و یزیتقی بها من النار قال فما جزاء من سدد الارمله ابتغاء وجهک؟ قال اقیمه فی ظلی وادخله جنتی قال فما جزا من یتبع الجنازه ابتغاء وجهک قال یصلی ملائکتی علی جسده و تشیع روحه ای پروردگار من! چیست مر آنکه رویش را اشک چشم او از بیم تو تر نماید؟ فرمود: مزد او رحمت و رضای من است. عرض کرد: چیست پاداش آنکه تدارک صبر و خرسندی غمزده ای را برای طلب رحمت تو کند؟ فرمود: جامه ای از ایمان بر او می پوشانم که جای گیرد با او در بهشت و ایمن باشد به سبب آن از آتش دوزخ عرض کرد: چیست پاداش آنکه اصلاح حال زنان بیوه را برای طلب رحمت تو نماید؟ فرمود: او را در سایه خود مقام و آرام می دهم و وارد بهشت خود می نمایم. عرض کرد: چیست جزای آنکه از پی جنازه رود محض طلب رحمت تو؟ فرمود: فرشتگان من بر بدن او رحمت آورند و روح او را تشییع نمایند.**

فصل : کیفیت تسلیت دادن

اما کیفیت مصائب

پس بتحقیق که پیشی گرفت خبر مصافحه با مصیبت زده و آنچه پیش آید از کلمات و اخباری است که منجر به صبر و سلو روایت می شود، و نیست چیزی مثل ایراد بعضی اخبار که این رساله، متضمن است و در آنهاست شفای صدور و وفای به تحقیقی این امور و از حضرت امیرالمومنین و امام المتقین - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - هرگاه کسی را تسلیت می داد، می فرمود: **أجرکم الله و رحمکم و اذا هنا قال بارک الله لکم و بارک علیکم** پاداش نیک بخشد شما را خدای و رحمت کناد شما را و چون تهنیت به کسی دادی، فرمودی مبارک کناد خدای بر شما و بر شما

و روایت شده است که پسری از معاذ در گذشت و سخت بر او غمانده شد. خبر خدمت حضرت اقدس نبوی - صلی الله علیه وآله - معروض افتاد و به معاذ نوشت: **بسم الله الرحمن**

الرحيم من محمد رسول الله الى معاذ، سلام عليك ، فانياحمد الله الذي لاله الا هو اما بعد:
 اعظم الله لك الاجرو الهمك الصبر، و رزقنا و اياك الشكر، فان انفسنا و اهلينا و موالينا و اولادنا
 من مواهب الله و عزوجل الهنيئه و عواريه المستودعه نمتع بها الى اجل معلوم و
 نفيض (300) لوقت معدود ثم افترض علينا الشكر اذا اعطانا، و الصبر اذا ابتلانا و كان ابنك من
 مواهب الله الهنيئه و عواريه المستودعه ، متعك الله به فى غبطه و سرور، و قبضه منك باجر
 كثير والصلاه و الرحمه و الهدى ان صبرت و احتبست ، فلا تجمعن عليك مصيبتين فيحبط لك
 اجرک ، و تدم على ما فاتك ، فلو قدمت على ثواب مصيبتك علمت ان المصيبته قصرت فى
 جنب الله عن الثواب فتستنجز من الله موعوده ، و ليذهب اسفك على ما هو نازل بك فكان قدر
 قد نزل عليك ، و السلام (301)

به نام خداوند بخشنده مهربان . از محمد پیغمبر خدای است به سوى معاذ. سلام بر تو باد به
 درستی که من حمد می کنم خدای را که خدایی جز او نیست اما پس از حمد الهی خدای
 تعالی اجر را بزرگ فرماید و الهام صبر و خرسندی به تو نماید، و ما را و تو را توفیق شکرگزاری
 روی کند. به درستی که جانهای ما و اهل و فرزند و دوستان ، از مواهب و بخششهای گوارای
 خداوند عزوجل است و همه عاریتهای او هستند که نزد ما و دیعه نهاده است و تا زمانی
 معلوم ، تمتع و بهره از آنها می بریم و در وقتی شمرده که به پایان آید، می میریم . پس از آن
 بر ما واجب نموده شکر را در موقع عطای خود، و صبر را هنگام ابتلای ما به بلای خود و پسرت
 از مواهب گوارای خدای تعالی و عاریتهای امانت او برای تو بود که خداوندت به آن بهره مند
 داشت و از وجود او در غبطه و سرور بودی و او را از تو گرفت در برابر اجر و پاداش بسیار و
 صلوات و رحمت و هدایت در حالی که صبر آوردی و ذخیره اجر نمایی . پس البته بر خود دو
 مصیبت بسیار مگمار و فراهم مدار که اجرت هدر شود و مصیبت تو بی ثمر گردد و بر آنچه از
 تو فوت شده و از دستت رفته است ، پشیمانی بری و حسرت و اندوه خوری . پس اگر بر
 مصیبت ، وارد شوی ، می دانی که مصیبت در برابر ثواب خدای ، ناچیز است و وفای وعده
 الهی را برای خود آماده و معجل می یابی و باید افسوس تو در آنچه بر تو وارد شده است ،
 زایل شود و قدر خدایی بود که بر تو جاری گردید، والسلام
 و از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق از پدر والاتبار و از جد بزرگوارش - علیه السلام
 - است که فرمود:

لما توفى رسول الله -صلى الله عليه وآله - جاء جبرئيل - عليه السلام - و النبى مسجى و فى
 البيت على و فاطمه و الحسن و الحسين - عليه السلام - فقال : السلام عليكم يا اهل بيت
 النبوه كل نفس ذائقة الموت و انما ترفون اجوركم يوم القيامة (302)
 الايه ، الا ان فى الله عزوجل عزا فى كل مصيبه و خلفا من كل هالك ، و دركا لما فات فبالله
 عزوجل فثقوا، و اياه فارحوا فان المصاب من حرم الثواب هذا آخر وطئتى فى الدنيا (303)
 چون پیغمبر خدای -صلى الله عليه وآله - رحلت فرمود، جبرئیل - علیه السلام - فرود آمد و

پیغمبر خدای پوشیده روی بود و در خانه امیرالمومنین و صدیقه طاهره حسنین - علیه السلام - بودند گفت : سلام بر شما باد ای خانواده پیغمبر هر نفسی چشیده مرگ است . به درستی که در می یابند پادشاهای خود در روز قیامت و در خدای تعالی ، خرسندی از هر مصیبت و جای نشینی از هر هالك و تلافی از هر فوت شونده است . پس به خداوند و ثوق و اعتماد نمایند و به او امیدوار باشید. به درستی که مصیبت زده آن است که از ثواب خدای ، دچار حرمان شود و این آخر قدم من است در دنیا

و از جابر بن عبدالله رضی الله علیه عنه است که گفته است چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - از دار فانی به سرای جاودانی رحلت فرمود، تسلیت دادند اهل بیت را ملائکه که حس و سخنشان شنیده می شد و اشخاص شان دیده نمی شد و گفتند : **السلام علیکم یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته ، ان فی الله عزوجل عزا من کل مصیبه و خلفا من کل هالك فبالله فتقوا و اياه فارجوه فانما المحروم من حرم الثواب و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته** (304)

سلام بر شما باد ای اهل خانه و رحمت و برکات خدای بر شما باد به درستی که در وجهه خدای تعالی ، خرسندی از هر مصیبتی خلیفه از هر هالکی است ، پس به خدای تعالی اتکال گیرید و به او امیدوار شوید و محروم آن است که از ثواب خدای محروم شود و سلام و رحمت و برکتهای خدای بر شما باد

و بیهقی در دلائل روایت کرده و گفته است : چون رسول خدای -صلی الله علیه وآله - رحلت فرمود، اصحابش بر او حلقه زده در گرد او شدند و بر او گریستند. مردی داخل شد که ریش سفید داشت و او را صباحت دیداری بود و گام بر گردنهای مردم می گذاشت پس گریست و روی به اصحاب نمود و گفت : **ان فی الله عزا من کل مصیبه و عوضا من کل فائت و خلفا من کل هالك ، فالی الله فانیبوا و الی الله فارغبوا، و نظره الیکم فی البلاء فانظروا فان المصاب من لم یوجر** (305) به درستی که در وجهه خدای تعالی خرسندی از هر مصیبتی عوض از هر فوت شونده و خلیفه از هر هالکی است . پس به سوی خدای باز گردید و به او رغبت نماید و نظر او بر شما به سوی بلا است ، پس نگران امتحان و بلا باشید به درستی که مصیبت زده آن است که اجر او ضایع و هدر شود این کلمات را گفت و رفت

بعضی از اصحاب با یکدیگر گفتند: آیا شناختید این مرد را؟ امیرالمومنین - علیه السلام - فرمود: برادر پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - خضر نبی - علیه السلام - بود.

فصل : تذکر به مصائب حضرت رسول و دیگر مطالب

و از ابن عباس رضی الله علیه عنه است که گفته است پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : **اذا اصاب احدکم مصیبه فلیذکر مصیبه بی فانها من اعظم المصائب** (306) هرگاه مصیبتی به یکی از شما برسد، باید به خاطر آورد مصیبت مرا، به درستی که مصیبت من ، بزرگتر مصیبتهاست.

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است : **من عظمت مصیبتہ فلیذکر مصیبتہ لی فانہا ستھون علیہ** آنکه بزرگ شناسد مصیبت خود را نسبت به مصیبت من ، به درستی که مصیبتش آسان می شود⁽³⁰⁷⁾ .

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است که در مرض موتش فرمود **ایہا الناس ایما عبد من امتی اصیب بمصیبتہ من بعدی فلیتعز بمصیبتہ بی عن المصیبتہ الی تصیبتہ بغیری فان احدا من امتی لن یصاب بمصیبتہ بعدی اشد علیہ من مصیبتی**⁽³⁰⁸⁾ هر بنده ای از امت من که مصیبتی بعد از من به او رسد، شکیبایی و خرسندی به مصیبت من گیرد از مصیبتی که نسبت به غیر من به او رسیده باشد. پس هیچکس از امت من گرفتار نشود به مصیبتی سخت تر و ناگوارتر بر او از مصیبت من

و از عبدالله بن ولید است به اسناد خودش که چون حضرت امیرالمومنین - علیہ السلام - به درجه رفیعہ شہادت فایز شد مرا حضرت حسن به سوی حضرت حسین - علیہ السلام - که در مدائن بود با کتابی فرستاد و چون کتاب را قرائت نمود، فرمود: **یا لها من مصیبتہ ما اعظمها مع ان رسول الله -صلی الله علیه وآله - قال من اصیب منکم بمصیبتہ فلیذکر مصیبتہ فانه لن یصاب بمصیبتہ اعظم منها**⁽³⁰⁹⁾ ای قوم چه مصیبتی بزرگ است با اینکه پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود: آنکه را از شما مصیبتی رسد، باید به یاد آورد مصیبت مرا به درستی که کسی به مصیبتی بزرگتر از مصیبت من نرسیده است و روایت کرده است اسحاق بن عمار از حضرت صادق - علیہ السلام - که فرمود: **یا اسحاق لا تعدن مصیبتہ اعطیت علیہ الصبر و استوجبت من الله عزوجل الثواب انما المصیبتہ الی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها، اذا لم یصبر عند نزولها**⁽³¹⁰⁾ ای اسحاق مصیبت مشمار آن را که صبر بر آن داده شده باشی و ثواب و پاداش نیکت ذخیره شده باشد بلکه مصیبت آن است که صاحبش از اجر و ثواب آن محروم شده باشد، هنگامی که صبر نکند در نزد نزولش.

و از ابی میسرہ است که گفته است در خدمت حضرت ابی عبدالله - علیہ السلام - بودیم ، مردی خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد از مصیبتی که به او رسیده بود، فرمود: **اما انک ان تصبر توجر و الا تصبر یمضی علیک قدرالله عزوجل الذی قدر علیک و انت مذموم**⁽³¹¹⁾ آگاه باش که اگر صبر بر نزول مصیبت کنی ، اجر می بری ، و اگر صبر نکنی ، بر تو جاری می شود قدری که خدای تعالی بر تو رانده است و تو مذموم و ناپسند خواهی برد.

و از جابر رضی الله عنه است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود **قال لی جبرئیل - علیہ السلام - یا محمد، عش ما شئت فانک میت ، و احب من شئت فانک مفارقه ، و اعمل ما شئت فانک ملاقیہ**⁽³¹²⁾ جبرئیل - علیہ السلام - مرا گفت : ای محمد زندگانی کن آنچه خواهی و آخر الامر مرده خواهی بود و دوست دار هر که را خواهی و عاقبت از او جدا خواهی ماند، و هر عمل که خواهی بکن و پاداش ملاقات تو به آن است.

و روایت شده است که در بنی اسرائیل ، دانشمند و عابدی بود دارای علم و سداد، و صاحب

رای و اجتهاد و او را زنی بود که بی نهایت به او مهر ورزیدی و جهان را جز بر روی او ندیدی زن وفات یافت و به سرای جاودانی شتافت و فقیه از مرگ او ملول شد و از مردم خمول⁽³¹³⁾ گرفت در خلوتی نشست و در بر روی آشنا و بیگانه بست . زنی از بنی اسرائیل بر حال او وقوف یافته به در صومعه او رفت و گفت : مرا با او حاجتی است و فتوایی از او می خواهم و به پیغام تمام نمی شود. بر در نشست تا فقیه را خبر کردند و اجازت داد که زن بر او در آید، زن در آمد و گفت : سوالی دارم و فتوایی می خواهم . گفت : سوال کن : زن گفت : من از همسایه زیوری گرانها مدتی است سته ام و همواره خود را به آن می آرایم و خاطر به آن سپرده ، زن همسایه کسی فرستاده و رد عاریت خواسته است و مرا دل نمی دهد که بازگردانم گفت : حق اوست که رد کنی و ذمت خود را بری نمایی . زن گفت : خدایت رحمت کناد. آیا افسوس می خوری بر آنچه خدایت به عاریت داد و عاریت خود از تو استرداد نمود و او سزاوارتر به آن بود؟ فقیه تامل نمود و ملتفت شد و صبر را بر خود گماشت و خدایش به آن منفعت بخشید⁽³¹⁴⁾

و از ابی دردا است که حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و علیهماالسلام را فرزندی بود و او را سخت دوست می داشت اجلش در رسید و رخت اقامت دار فانی بر بست و آن حضرت از فوت او سخت در غم نشست خدای تعالی دو ملك در صورت دو انسان به سوی آن حضرت فرستاد. فرمود: شما کیانید؟ گفتند: دو خصم هستیم و بر یکدیگر دعوی داریم . فرمود: در منزلت خصومت قرار گیرید نشستند و یکی از آنها گفت : من زراعتی کرده بودم و این مرد آمد و زرع مرا فاسد نمود. آن حضرت از خصم او پرسید که چه جواب داری ؟ گفت : خدایت صلاح ارزانی دارد زراعت را در گذرگاه عام کرده بود و من از آن گذشتم و به راست و چپ نگران بودم و زراعت او پایمال و فاسد شد. به مدعی فرمود: تو را چه بر آن داشت که در خط راه زراعت کنی ؟ آیا ندانستی که خط راه محل عبور مردمان است و ناچارند که بگذرند و کشت تو ضایع خواهد شد؟ یکی از دو ملك گفت : ای سلیمان آیا نمی دانستی که مرگ را مردم است و مردم بناچار در راه خود می روند؟ از این سخن ، کشف مقصود بر آن حضرت شد و پس از آن بر فرزند جزع ننمود و صبر و رضا بر مقتضای قضا پیش گرفت⁽³¹⁵⁾ .

و روایت شده است که یکی از قضات بنی اسرائیل را فرزندی گرامی وفات یافت و بی تابی زیاد نمود. دو مرد او را دیدار کردند و گفتند: در میان ما قضاوت کن گفت : من از کار قضاوت کناره گرفته ام گفتند: از قطع دعوی ما چاره نیست و یکی از آنها گفت این مرد گوسفندانش را بر کشتزار من رانده و کشت و زرع مرا هدر نموده است . خصم او گفت : این مرد در میانه کوه و نهر تخم افشاند و من چاره نداشتم که گوسفندان خود را به آب خور برم و از کشت او گذر نمایم قاضی ، مدعی را گفت : آیا هنگامی که در میان نهر و کوه تخم می کاشتی نمی دانستی که در راه مردم است ؟ گفت : وقتی که تو صاحب فرزندی شدی نمی دانستی که در معرض تلف و آفتی است ؟ پس بحکم خود بازگرد. بعد از آن عروج کردند و دو فرشته

بودند(316) .

و روایت شده است که در مکه مردی و زنی زمینگیر بودند و پسر جوانی داشتند که برای آنها کسب می کرد و هنگام شام آنها را بر دوش خود به خانه بازگشت می داد. روزی پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - آنها را در مسجد ندید و از حال آنها پرسید. گفتند: پسر آنها مرده است فرمود: **لو ترك احد لترك ابن المقعدین** (317) اگر کسی برای کسی واگذار شدی ، هر آینه پسر مرد و زن زمینگیر برای آنها باقی ماندی. و ابن ابی الدنيا چنین روایت کرده است که لو ترك شی لحاجه او فاقه لترك الهزبل لابویه اگر چنین چیزی برای حاجت و ضرورتی باقی ماندی ، هر آینه هزبل برای پدر و مادر خود باقی می ماند.

و از بعضی زنان متعبده حکایت شده است که گفت : مرا مصیبتی نرسید که به آن مصیبت یاد از آتش دوزخ آوردم جز آنکه در نظر من کمتر از خاک شد.

فصل : عنایت خداوند به مصیبت دیدگان

باید آنانی که مصیبتی به آنها می رسد، متذکر شوند و به خاطر آورند که مصائب و بلاها در اغلب احوال ، از خدای تعالی به کسی اختصاص می پذیرد که مزید عنایتی در باره اوست و خدای را عزوجل به او قبالی است و به سوی او توجه رحمتی دارد و این مطلب قبل از آنکه نظری به کتاب و سنت گماشته آید، محقق می شود، زیرا که بعد از انبیا و اولیا، بلا و مصیبت بر اهل خیر و صلاح بیشتر وارد می آید و آیات کریمه خب از این مقامات می دهد و خدای تعالی فرموده است : **و لولا ان یکون الناس امه واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهرون** (318) (و اگر نه این بود که مردم امت یگانه بر کفر شدند قرار می دادیم آنان را که به خدای کافر باشند، برای خانه هایشان سقفها از نقره و پله هائی که بر آن خانه ها بر شوندو نیز فرموده است : **ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لا نفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین** (319) و گمان نکنند آنانی را که اختیار کفر کرده اند که مهلت ما خیر برای آنهاست ، به درستی که مهلت به آنها دادیم تا کفر و گناهان افزایشند و سزاوار عذاب و خواری آیند.

و نیز خدای تعالی فرموده است : **و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا قل من کان فی الضلاله فلیمداد له الرحمن مدا** (320) و چون آیات روشن ما برایشان خوانده شود، آنان که کافر هستند به آنان که ایمان آورده اند می گویند کدام یک از ما و شما خانه آراسته و مجلس مجتمع داریم ؟ بگو ای پیغمبر آنان که در گمراهی می باشند، خدای رحمن به آنها مهلت می دهد و مدارا می فرماید.

و روایت کرده است عبدالرحمن بن حجاج که در حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - ذکر بلا شد، و آنچه خدای عزوجل ایمانیان را به آن اختصاص بخشیده است ، فرمود : **سئل رسول الله -صلی الله علیه وآله - من اشد الناس بلا فی الدنيا فقال النبیون ثم الامثل فالامثل و بیتلی**

المومن بعد ذكّل على قدر ايمانہ و حسن اعمالہ فمن صح ايمانہ و حسن عملہ اشتد بلائہ و من سخط ايمانہ و ضعف عملہ قل بلائہ (321) از پیغمبر خدای -صلی اللہ علیہ وآلہ - سوال شد کہ بلا بر کدام طبقه از مردم در دنیا سخت تر است ؟ فرمود: انبیا در خور درجاتی کہ داشته اند و پس آنکہ ایمان صحیح و عمل نیک دارد، بلاى او سخت خواهد بود و آنکہ ایمانش خرد و ضعیف است ، بلاى او اندک می باشد.

و روایت کرده است زید شحام از حضرت ابی عبدالله - علیہ السلام - کہ فرمود: ان عظیم الاجر مع عظیم البلا و ما احب اللہ عزوجل قوما الا ابتلاهم (322) به درستی کہ بزرگی اجر با بزرگی بلا است و خدای عزوجل قومی را دوست نمی دارد جز آنکہ آنها را گرفتار بلا می فرماید.

و این سه شعر در این مورد از طبع مترجم بر قلم می گذارد:

ای بلاى تو ز نعمت خوبتر نعمت نیز از بلا محبوبتر
شکر نعمت را زبان ما ز توست در بلاها هم توان ما ز توست
بر سر ما آنچه راندستی قضا هم بر آن بخشایمان یا رب رضا
و از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله - علیہ السلام - است کہ فرمود: ان للہ عزوجل عبادا فى الارض من خالص عبادہ ما ينزل من السماء تحفه الى الارض الا صرفها عنهم الا غیر هم و لا بلیہ الا صرفها اليهم (323). به درستی کہ خدای تعالی را در زمین بندگانی است کہ از بندگان خاصه اش کہ فرود نمی آید از آسمان هدیه ای جز آنکہ از آنها منصرف به غیرشان می دارد، و نه بلیہ ای جز آنکہ منصرف به سوی شان می فرماید

و از حسین بن علوان است از حضرت ابی عبدالله - علیہ السلام - کہ فرمود: ان اللہ تعالی اذا احب عبدا غتہ بالبلا غتا و سجعہ بالبلا سجا و نحن و یاکم لنصبح به و نمسی (324) به درستی کہ خدای تعالی چون بنده ای را دوست دارد، او را به بلا لاغر فرماید و به بلا او را ضعیف و ناتوان نماید و ما و شما به بلا صبح می کنیم و شام می نمایم

و از حضرت ابی جعفر الباقر - علیہ السلام - است : ان اللہ تبارک و تعالی اذا احب عبدا غتہ بالبلا غتا و سجعہ بالبلا سجا فاذا دعاه قال لبيك عبدی لئن عجلت لك ما شئت انی على ذلك لقادر و لكن ما ادخرت لك خیر لك (325) چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد به بلا آزمایش می کند و به بلا ضعیف و ناتوان می فرماید، پس هرگاه خدای تعالی را بخواند، جواب می دهد کہ ای بنده من هر آینه اگر تعجیل کنم در آنچه می خواهی ، قدرت بر آن دارم ، بلکه آنچه برای تو ذخیره فرموده ام ، برای تو بهتر است.

و از ابی عبدالله - علیہ السلام - است کہ پیغمبر خدای -صلی اللہ علیہ وآلہ - فرموده است : ان عظیم البلاء بكافا به عظیم الجزا فاذا احب اللہ عبدا ابتلاه بعظیم البلا فمن رضى فله عنداللہ السخط (326) مكافات بلاى بزرگ پاداش بزرگ است و چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد او را به بلایی بزرگ دچار نماید، پس آنکہ از خدای راضی باشد و بر قضای او تن

در دهد، رضای خدا از او حاصل است و آن که از خدای ناراضی است هم از خدای تعالی ناراضایی را سزاوار است.

و از حضرت ابی جعفر - علیه السلام - است که فرمود: انما یبتلی المومن فی الدنیا علی قدر دینه اوقال علی حسب دینه ⁽³²⁷⁾ به درستی که مومن در دنیا به قدر دین خود مبتلا می کند یا فرمود به حسب دین خود

و از ناجیه است که گفت: به حضرت ابی جعفر عرض کردم که مغیره می گوید که مومن مبتلا به جذام و برص و چنین و چنان از امراض نمی شود. فرمود: ان کان لغافلا عن مومن آل یس انه کان مکنعا ثم رد الیه اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه ایاهم فانذر هم ، ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ، ثم قال ان المومن من یبتلی بکل بلیه و یموت بکل بلیه الا انه لا یقتل نفسه ⁽³²⁸⁾ همانا از مومن آل یاسین غفلت داشته است که او مردی خشکیده بود و در اعضا و مفاصل تشنج داشت بعد از آن انگشتان به او رد شد و صلاح و علاج یافت . پس فرمود: همانا نظر می کنم تکنیع و تشنج اعضا او را نزد ایشان آمد و ایشان را نصیحت کرد و بیم داد و باز روز دیگر به سوی ایشان بازگشت و او را کشتند. پس فرمود: مومن به هر رنجی مبتلا می شود و به هر گونه مرگی می میرد، جز آنکه خود را نمی کشد.

و از ابی عبدالله بن ابی یعفور است که گفت: به حضرت ابی عبدالله از دردهایی که به من برخورده بود شکایت نمودم و عبدالله بسیار مسقام و کثیر العله بود و غالبا در بیماری می زیست و به مرضی مبتلا داشت فرمود: یا عبدالله لو یعلم المومن ما له من (الاجر فی) المصائب لتمنی ان یقرض بالمقاریض ⁽³²⁹⁾ اگر مومن بداند که او را چه اجری از نزول مصائب است ، هر آینه آرزو می کند که بدنش به مقراضها پاره پاره شود.

و از ابی عبدالله - علیه السلام - است که فرمود: ان اهل الله لم یزالوا فی شده اما ان ذلك الی مده قلیله و عافیة طویله ⁽³³⁰⁾ به درستی که اهل بندگی خدای تعالی همیشه در سختی هستند اما در زمانی اندک است و منتهی به راحتی دراز و عافیتی دیرباز می شود. و از حمدان است از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه که فرمود ان الله عزوجل لیتعاهد المومن بالبلاء كما یتعاهد الرجل اهله بالهدیه و یحمیه الدنیا كما یحمی الطیب المریض ⁽³³¹⁾ به درستی که خدای تعالی پرستاری می فرماید مومن را به بلا، چنانچه مرد اهل خود را پرستاری می نماید و از دنیا مومن را پرهیز می دهد، چنانکه طیب بیمار را پرهیز دهد.

و از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - است که فرمود: دعی النبی -صلی الله علیه وآله - الی طعام ، فلما دخل الی منزل الرجل نظر الی دجاجة فوق حائط قد باضت ، فتقع البیضه علی و تد فی حائط فثبتت علیه و لم تنکسر، فتعجب النبی -صلی الله علیه وآله - منها فقال له الرجل اعجبت من هذه البیضه فو الذی بعثک بالحق ما رزئت شیئا قط فنهض رسول الله -صلی الله علیه وآله - و لم یاکل من طعامه شیئا و قال من لم یرزا فما لله فیه من حاجة ⁽³³²⁾ ع : پیغمبر خدا -صلی الله علیه وآله - به طعامی دعوت شد. چون به منزل میزبان تشریف ورود

داد، به سوی ماکینانی نظر گشاد بر زبر دیوار خانه بیضه نهاد و بیضه فرو افتاده و بر میخی رسید که در زیر آن بر دیوار بود و بر میخ قرار گرفت و نشکست . آن حضرت عجب نمود و میزبان عجب آن حضرت را دریافت و عرض کرد: قسم به خدایی که تو را به راستی برانگیخته است ، از رزیت و رنجی هرگز بر دلم دردی و برخاطرم گردی راه نیافته است . آن حضرت برخاست و از طعامش تناول نمود. فرمود:

آن کس که مصیبتی به او نرسد و آزاری نبیند، خدای تعالی را حاجتی به او نیست.

مترجم را شعری در خاطر بود از بیدل دهلوی که از شعرای هندوستان بوده و بسیار مناسب این مقام است:

مقصدی گر بود از خلقت همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود

رساله امام صادق به بعضی از آشنایان مصیبت دیده اش

و امثال این اخبار بسیار است و ما برین مقدار اکتفا و اقتصار می نمایم و رساله را به نامه شریفه رسید و مولای خود حضرت ابی عبدالله جعفر الصادق - علیه السلام - اختتام می دهیم که به جماعتی از پسران عم بزرگوارش مرقوم داشته است هنگامی که از بعضی دشمنان برایشان سخت وارد آمد و تسلیتشان داده است.

روایت نمودیم آن را به اسناد خودمان به سوی شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ مفید محمد بن النعمان و حسین بن عبدالله غضائری و از صدوق ابی جعفر محمد علی بن بابویه از محمد بن حسن بن ولید از محمد حسین بن ابی الخطاب از ثقه جلیل محمد بن ابی عمیر، از اسحاق بن عمار، که گفته است : به درستی که ابا عبدالله جعفر محمد - علیهما السلام - نوشت به سوی عبدالله بن الحسن هنگامی که او و اهل بیتش حمل شدند و تسلیت می فرماید از آنچه بر او وارد گردیده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم ، الى الخلف الصالح و الذريه الطيبه من ولد اخيه و ابن عمه اما بعد: فان كنت قد تفردت انت و اهل بيتك ممن حمل معك بما اصابكم فما انفردت بالحزن و الغيظ و الكابه و اليم وجع القلب دوني ، و لقد نالني من ذلك من الجزع و القلق و حر المصيبة مثل ما نالك ولكن رجعت الى ما امر الله عزوجل و غزي به المتقين من الصبر و حسن العزاء حين يقول - لنيبه صلى الله عليه و آله - (فاصبر لحكم ربك و لا تكن كصاحب الحوت (333) و حين يقول لنيبه -صلى الله عليه وآله - حين مثل بحمزه (و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين (334) فصبر رسول الله -صلى الله عليه وآله - و لم يعاقب و حين يقول (و امر اهلك بالصلاة و اصطبر عليها لا نسئلك رزقا نحن نرزقك و العاقبه للتقوى (335) و حين يقول (الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المهتدون (336) و حين يقول (انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (337) و حين يقول عن لقمان لابنه (و اصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور (338) و حين يقول عن موسى - عليه السلام - (قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله يورثها من

يشاء من عباده و العاقبه للمتقين (339) (و حين يقول (الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر (340) و حين يقول (و لنبلو نكم بشى من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين (341) و حين يقول : (و الصابرين والصابرات (342) و حين يقول (و اصبر حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين (343) و امثال ذلك من القران كثيره.

و اعلم ، اى عم و ابن عم ، ان الله عزوجل لم ييال بضر الدنيا لوليه ساعه قط، و لاشى احب اليه من الصبر و الحمد و اللواء مع الصبر، انه تبارك و تعالى لم ييال بنعيم الدنيا لعدوه ساعه قط و لولا ذلك ما كان اعداوه يغلبون اوليا و يخيفونهم و يمنعونهم و اعداوه آمنون مطمئنون عالون ظاهرون . و لولا ذلك لما قتل زكريا و يحيى بن زكريا ظلما و عدونا فى بغى من البغايا. و لولا ذلك لما قتل جدك على بن ابى طالب - عليه السلام - لما قام بامرالله ظلما و عمك الحسين بن فاطمه - صلى الله عليها - اضطهادا و عدوانا.

و لولا ذلك لما قال الله عزوجل فى كتابه (و لولا ان يكون الناس امه واحده لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضه و معارج عليها يظهره و لبيوتهم ابوابا و سررا عليها يتكئون (344) (و لولا ذلك لما قال فى كتابه ايحسبون انما نمدهم به من مال و بنين ، نسارع لهم فى الخيرات بل لا يشعرون (345) و لولا ذلك لما جاء فى الحديث (لو لا ان يحزن المومن لجعلت للكافر عصابة من حديد فلا يتصدع راسه) و لو لا ذلك لما جاء فى الحديث انه (اذا احب الله عبدا صب عليه البلاء صبا، فلا يخرج من غم الاوقع فى غم) و لولا ذلك لما جاء فى الحديث (ما من جرعتين احب الى الله تعالى ان يجرعهما عبده المومن من جرعه غيظ كظم عليها و جرعه حزن عند مصيبه صبر عليها بحسن عزاء و احتساب) و لولا ذلك لما كان اصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله - يدعون على من ظلمهم بطول العمر، و صحه البدن و كثره المال و الولد.

و لولا ذلك ما بلغنا ان رسول الله - صلى الله عليه وآله - كان اذا خص رجلا بالترحم عليه و الاستغفار استشهد.

فعليكم -يا عم و ابن عم و بنى عمومتى و اخوتى - بالصبر و الرضا و التسليم و التفويض الى الله عزوجل و الرضا و الصبر على قضائه و التمسك بطاعته و النزول عند امره و افرغ الله علينا و عليكم الصبر، و ختم لنا و لكم بالسعادة و انقذنا و اياكم من كل هلكه بحوله و قوته انه سميع قريب.

و صلى الله على صفوته من خلقه محمد النبى و اهلى بيته صلوات الله و سلامه و بركاته و رحماته عليهم اجمعين(346).

به سوى پروردگار صالح و تبارك از فرزندان برادر و پسر عمش ، پس از ستایش خدای و آل بزرگوارش - صلوات الله عليهم - پس اگر تو و خانواده ات و آنان که با تو حمل و گرفتار شده اند در بلیه و اراده بر خود تنها و مفرد باشید اما نزد من به حزن و غیظ و اندوه خاطر و درد دلسوز

غم اندوز منفرد و تنها نیستند و هر آینه از این مراتب به من رسیده است از بی تابی و اضطراب و سوزش مصیبت آنچه شما را فرا گرفته است ، ولکن بازگشت کردم به آنچه خدای عزوجل امر نمود و پرهیزکاران را به صبر و حسن شکبیا تسلیت فرموده است هنگامی که به پیغمبر خود -صلی الله علیه وآله - می فرماید که **صبر کن بر امر پروردگارت و مباش چون یونس و هنگامی که می فرماید: آنگاه که بلیه مثله به حمزه رسیده است اگر عقاب رانید پس عقاب کنید و اگر صبوری و خرسندی پیش گیرید هر آینه بهتر است مر صابران را .** پس پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - صبر نمود و عقاب نفرمود، و هنگامی که میفرماید: اهل خود را امر به نماز فرمای و بر آن صبر نماي ما از تو مسالت روزی نداریم و ما تو را روزی ارزانی می داریم ، و نیکی خاتمت در پرهیزگاری است و هنگامی که می فرماید: آنانی که چون ایشان را مصیبتی در رسد بگویند انا لله و انا الیه راجعون این گروه صلوات است برایشان از پروردگارشان و رحمت است و آنانند هدایت یافتگان به راه راست و هنگامی که می فرماید: اجر صابران بیرون از حساب وفا می شود. و هنگامی که می فرماید از جانب لقمان برای فرزندش بر بلیه ای که به تو رسد صبر آور و صبر از اموزی است که دل بر آن باید نهاد .و هنگامی که حکایت از موسی - علی نبینا و علیه السلام می فرماید که موسی مرقوم خود را گفت مدد کاری از خدا جویید و صبر آورید به درستی که زمین مر خدای راست و میراث هر کدام از طبقات بندگانش که خواهد قرار دهد و حسن خاتمت آنان راست که پرهیزگاری نمایند.

و هنگامی که می فرماید آنانکه ایمان آوردند و عمل به شایستگیها و با شایستگیها نمودند و اندرز به راستی و اندرز به شکبایی کردند و هنگامی که می فرماید: شما را آزمایش می کنیم و به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش از مالها و جانها و میوه ها و صابران را بشارت رسان.

و هنگامی که می فرماید صبر آور تا آن گاه که خدای حکم نماید و خدای بهتر حکم کنندگان است و هنگامی که می فرماید چنان مردانی که صبر کردند و چنان زنانی که شکب آوردند و امثال این آیات باهرات از قران خدای بسیار است و بدانید ای عم و پسر عم !که خدای عزوجل پروای ضرر دنیا برای دوستان خود ساعتی هرگز ندارد و چیزی را از زحمت رنج و سختی که با صبر و خرسندی باشد دوست تر نمی دارد و او تبارك و تعالی پروای نعم دنیا را برای دشمنان خود هرگز در ساعتی ندارد، و اگر جز این بود دشمنانش بر دوستانش غالب نمی آمدند و برایشان جور و تطاول نمی توانستند و ایشان را از حقوقشان اقتدار منع نمی یافتند و دشمنان او در امن و اطمینان نمی زیستند و برتری و غلبه نمی جستند اگر جز این بودی زکریا و یحیی بن زکریا به ستم و دشمنی در سرزنا کاری از زناکاران کشته نشدندی و اگر جز این بودی جد بزرگوارت علی بن ابی طالب علیهما السلام هنگامی که قیام به امر خدای فرمود مقتول به ستم نگردیدی و عم تو حسین فرزند فاطمه صلی الله علیهما به ظلم و دشمنی به شهادت نرسیدی و اگر جز این بودی خدای عزوجل در کتاب کریم خود نفرمودی که اگر نه این بود که

مردم يك امت بر كفر شدند هر آینه قرار می دادم آنان که کافر به خداوند رحمن باشند برای خانه هایشان سقفها از نقره و پله ها که بر آنها به آن خانه ها بالا روند و از جهت خانه هایشان درهایی از نقره و تختها که بر آن تختها تکیه زنند و اگر نه این بودی ، خدای تعالی در کتاب خود نمی فرمود که آیا گمان می کنند که آنچه ایشان را از اهل و فرزند به آن مدد می دهیم برای ایشان سرعت و شتاب در خیرات و نیکوییها می نمائیم ، بلکه نمی دانند اگر نه این بودی که در حدیث نیامدی که اگر مومن اندوهناک شدی هر آینه برای کفار سربندی از آهن قرار دادمی که هرگز دردی بر سر ایشان نرسیدی و اگر نه این بود در حدیث نیامدی که چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد بلا بر او فرو ریزد ازغم اندوه نتواند رست و اگر نه این بودی در حدیث نیامدی که نیست از دو جرعه محبوبتر به سوی خدا که بیاشامد آنها رابنده مومنی در دنیا یکی جرعه خشمی که آن را فرو خورد و دیگر جرعه اندوهی نزد وقوع مصیبتی که بر آن صبر نماید به حسن شکیبایی و خرسندی و ذخیره اجر و اگر نه این بودی هر آینه نمی بودند اصحاب پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - آن راه بر ایشان ستم راندی دعا کنند و بقای عمر و تندرستی و فزونی مال و فرزندان برای آنها خواهند و اگر نه این بودی به ما نرسیدی که پیغمبر خدای هر گاه مردی را از اصحاب تخصیص به طلب رحمت و آمرزش دادی بهره شهادت یافتی پس بر شما باد ای عم وای پسر عم و ای فرزندان اعمام من ! به صبر و رضا و تسلیم و واگذاشتن امر به سوی خدای عزوجل و رضا و صبر بر قضای او چنگ زدن به حبل طاعتش و تن در دادن به امرش خدای تعالی فرو ریزد بر ما و شکیبایی را و امور ما و شما را به سعادت اختتام دهد و ما و شما را از هر هلاکتی برهاند به حول و قوه خودش به درستی که اوست شنونده نزدیک به اجابت دعوت هر بنده ای و صلوات فرستد بر صفوه و برگزیده خود از آفریدگارش محمد پیغمبر -صلی الله علیه وآله - و اهل بیت او صلوات خدای و سلام و برکتها و رحمتها بر تمام ایشان باد.

این آخر تعزیت و تسلیت است که لفظ به لفظ نقل کردم از کتاب تتمات و مهمات و رساله را بر آن اختتام می دهم در حالتی که حمد می کنم خدای را بر نوال او و صلوات می فرستم بر صاحب رسالت و آل او که اهل عصمت و اعتدال می باشند.

و فراغت یافت از ترتیب این رسال زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی در نیمه نهار روز جمعه در غره شهر رجب الحرام سال نهصد و پنجاه و چهار از هجرت نبویه علی مشرفها افضل السلام و التحية و صلوات فرستد خدای تعالی بر محمد و آل - پاکش صلواتی که بشکند پشتهای ملحدین و منکرین دین مبین و ملت متین را به محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین.